سودان معلوم کردیده ودیده شده محتاج بشرح
وایضاح است . لیکن این شرح وایضاح را
مأخذی معتبر ومنبعی موثوق میباید . این نیز
پوشیده نیست که چون طایفهٔ افرنج ازمیان
سایر طوایف باهالی سایر ممالك نزدیك ودور
بواسطهٔ سوداکری وداد وستد بیشتر خلطه
وآمیزش دارند اطلاع کامل برسوم وعادات
هرجا وهرقوم بتحقیق وتدقیق بهمرسانیده اند
وکتب ورسائل کوناکون درچکونکی آنها
پرداخته . پس مارا درین باب مراجعت یا
بایشان خود ویا بتألیفهای ایشان ناکزیر است .
بنابرین بندهٔ کمین حبیب اصفهانی کتابی
ازتألیفات ایشانرا که پیش ازین بدستیاری
مرحوم رفاعه بك مصری بزبان عربی نیز
ترجمه شده است دست آویز نمودم ومانند
مترجم مذکور ازاستحسان واستقباح عادات
که مؤلف اصلی جابجا بدان پرداخته
است درکذشته بمجرد نقل عوائد وروایت
رسوم اکتفا کردم . بطعن وتشنیع
بدین وبدان قطع نظر کنان بذکر مطالبی
نیزکه ثمری بدان مترتب نیست نپرداختم .

غرائب عوائد ملل
مصنفه حبیب اصفهانی

مطبع اختر اسلامبول سنه ۱۳۰۳

یادکار دوستان را رسالهٔ در باب غرائب عادات ملل ترجمه ساختم ۰ امید وارم که طالبان معرفت عجائب و غرائب مخلوقات وراغبان رسوم و آیین کوناکون مردم از آن بهره‌مند کردند ۰ و کتاب را بطرز مؤلف اصلی آن بدو مقاله قسمت نمودم و بغرائب عوائد ملل موسوم ساختم ۰ در آخر کتاب نیز برای حل الفاظ یکانه فرهنکی افزودم تا احتیاج بمراجعت کتاب لغات و جغرافیا نیفتد واه الموفق لاتمامه ۰

مقالهٔ اول در ضروریات انسان و طریق زندکانی او با اهل و عشیرت خود و در ان یازده فصل است ۰

مقالهٔ دوم در اخلاق و عوائد نسبت باختلاف امم و عقول ایشان و دران پانزده فصل است

فصل پانزدهم در عوائد متفرقهٔ مختلفه

❁ مقالهٔ اول ❁

(فصل اول درانواع سکنا واختلاف عوائد)

(مردم در آن باب)

درزمان پیشین اهالی سودان ازشکافهای کوه ومغارها خانه می ساختند این عادت درمیان مصریان هم مستمر بوده است چنانچه حالا نیز هم جمعی از بادیه نشینان اعراب خاصه آنان را که بااهرام قرب جواراست درمطمورهای انباشته ازمومیائی قدمای مصریین سا کنند . بلکه در بعضی از آن اطراف کذران ومعاش آن طایفه خود ازین رهکذراست . چون طالبان آثار قدیم را ازفرنکان وسایرین درمی یابند آن استخوانهای پوسیده راکه درمغارها کردآورده‌اند وخودرا صاحب ومالك انها می شمارند بدیشان میفروشند . این مطموره نشینی امروزه در بلاد (سبیر) و (لاپونیا) که درشمال بلاد مسقواست نیز شیوع دارد . چنانچه اهالی (سوید) هفتماه سال را بادواب ومواشی

خود درز یر زمینهای پست وتنك منزل میکزینند
ومنازل ایشان سخت بی بند وبست وازهوای
کندیده وناساز مملواست بجز چراغی از روغن
کاو در یایی روشنایی ندارند • زمین بالای سر
ایشان از برف آکنده است و بی راهرو • همینکه
برفها کداخت وآن تار یکی دائمی برطرف شد
ازسوراخها برمی آیند پس برخی ازایشان
تا آمدن موسم زمستان برروی زمین بسر
میبرند و پارهٔ درآشیانه ولانها که فراخور
حال آدمیان ساخته‌اند روز کار می کذرانند •
ازعجایب سکنا یکی آنست که ملاحان انکلیز
دراثنای استکشاف (بوغاز) یعنی آبنائی که
درشمال غربی بلاد امریکاست مشاهده نمودند •
کویند که اهالی (اسقیمو) همجوار خلیج
(باقین) بدهلیز پست وتنك مانند مار میخزند •
و بزمین میسمرند تامیرسند بسردابهٔ مشتمل
بسه دست منزل مانند خانهٔ زنبور بهم پیوسته
وهریك نشین خانواری ازایشان در آن نشین
سراسر زمستان بی دود ودم محبوس میمانند
وروشنائی ایشان منحصراست بفروغ چراغی
که‌ازروغن شکار بحری و یابری خود میافروزند•

سکان پارهٔ امکنه کوهها وسنکهای بزرکرا سفته اند وخانه ساخته • سیما درامکنهٔ که سنك آسان سنب یافت می شود اهالیٔ اینچنین جایهـا علی‌الخصـوص بیابانیان ایشـان باتدبیرهـای کوناکون آن‌سنکهارا می‌سنبند و برای خود منزل میسازند تامانند اهل حضر ازساختن خانه ولانه وارسته و آزاد شوند •

تاا کنون قومی دیده نشـده‌است که ازمسـکن ومنزل بی‌نیاز باشد مکر اهل جزیرهٔ (فلمنك جدید) که در بحر محیط اکبر اسـت که ایشان مانـند دد ودام هنوز برفطرت اصـلی اند • درهنکام شـب درکنار دریا برروی کیاههـا یادر بالای درختان بر آشیانها که فراخور حال آدمی ساخته‌اندمی‌خسبند • این خود محقق‌است که درامر یکامشتی ازاقوام جزائری که دردهنهٔ نهر (اونیورق) میباشـند در بالای درختان آشیان دارندومعذورند چه اکثر اوقات جزیرهٔ ایشانرا آب فرو میکیرد •

دربلاد چـین وماچین ونواحی آنجـا دراکثر

محال مردم بجز کشتیها مسکنی دیکر ندارند ·
کشتیهای ایشان از نیهاست شکافته باسوراخها
بهم پیوسته زفت اندوده و باتختها پوشیده
وهریك مسکن خانواری میباشد ·
خانهای امکنهٔ کرمسیررا ساختمان آسان
وکم خرجاست چنانکه در بلاد (نوبه)
هرکس دراطراف مأوای خود دیواری
بهبلندی شش یاهشت قدم میسازد تا ازنظر
آینده ورونده پوشیده باشد واز کزند موذی
دور ومانند بادیه نشینان اعراب بمسکن حقیر
ومختصری اکتفا می کنند ودر یکروز مسکنی
که ایشانرا کافی باشد میتوانند بنیاد کرد و بسر
رسانید · طایفهٔ (کلوك) تاتار بجز سیاه
چادری پشمین نشینی نمی دانند · هم اینان وهم
بادیه نشینان اعراب واهل (خرخیز) و
(یاقوت) واکثر ی ازاهل آسیا وافریقا
نیز باهواشی ودواب خود جای کردانی میکنند
ومقر مخصوصی برای خود مقرر نمی سازند ·
بنابرین ازاکثر علایق وعوائد سایرین وارسته
وآزاده اند از برك وساز خانه بجز ظروف
واوانی بایستنی و بجز زیر انداز کستردنی

و بجز رو انداز پوشیدنی ندارند •

گویند که قدمای اهل (هونا) که در شمال فرنگستان است عمر خودرا برروی گردونه ها میگذرانیدند هست و نیست ایشان درارابها همیشه آواره و سرگردان بودند •

برزگران ممالك روسیه خانه ازدرختان ناتراشیده میسازند • چوبهای درشت ناتراشیده را بپهلوی یکدیگر می چینند وسوراخهای آنهارا باچل وزغ وچفزواره وخس وخاشاك مسدود میسازند سبب آن اینست که گذشته بآسانی ساختن این گونه عمارت گرمتر وکم خرج تراست •

دهقانان (سویس) خانها باتختهای درخت صنوبر میسازند استوارتر از آن روسیان وهم در ابنیهٔ خود کلاه فرنگیها وتماشا خانها وکوشکها وکاخها دارندو بسیاری رابیرون خانه باانواع پیرایه ها آراسته است •

در بلاد فرنگستان طایفه ایست هرجایی بهر سوی میروند خاصه به پیشهای دور از آبادانی وایشانرا نه بدستی کشتزار ونه جایگاهی پایدار است زندگانی این طایفه درغایت دشواری است • سقفی بجز آسمان و پناهی بجز زیردرختان

خانهٔ بجز شکاف سنگها و کنار رودها و دره‌ها
ندارند • ایشان درهرجا بنامی موسوم‌اند
مانند (بوهمین) (قبطی) (کابلی)
(غربتی) (لولی) (قراچی) وهنر
ایشان نیز مانند غربال بندی وچلنگری و
جانور بازی واشتغال آلات طرب محصور
ومقصور است •
اهالی فرانسه ونمسه وسایر فرنگان را پیش
ازین محل وسکنای مطبوعی نبوده است •
بنایی ومعماری‌وساختن قصوروهیاکل و معابد
وعمارات بزرگرا ازرومیان و یونانیان آموختند
و بدرجهٔ قصوای کمال رسانیدند • یکی
ازدلایل پیشرفت معماری وچربدستیٔ ایشان
در بنایی اختراع ستونها وعمودهای مرغوب
و پسندیده است که بهیچ روی مشابهتی بستونهای
ممالک هند وایران ندارد که تا کنون بهمان
ناتراشیدگی وناهمواری قدیمی باقی است
ومشابه است بستونهای عمارات ممالک فرنگستان
که پیش از انقراض دولت روما ساخته شده است •
در بلاد روم عمارات بزرگرا دهلیزهای
پاکیزه و بار بندها وحیاطهای بیرونی واندرونی

متعدداست • درمیان خانه باغچهاست اکثری
مشتمل بر کوشک وکاخ • دراطراف حیاط
اطاقها ورواقها وحجرها وخلوتهاست که
نشیمن اصحاب خانه‌است • درپارهٔ عمارات
کتابخانهٔ مخصوص نیز یافت میشود •
چون داخل حیاط میشوند دیوانخانه‌ایست
بزرگ باگنبد سرپوشیده • درحیاط داخلی
شربتخانه وگرمابه‌است • در پشت تالار
دیوانخانه باغچه وقهوه خانهٔ میباشد که مسکن
خدم وحشم‌است وشاید که فضایی وسیع باشد
که میدان اسب‌تاز را هم شاید • مهمانخانه
وغذاخانهٔ ایشان اکثر درحیاط اول‌است که
عبارت از بیرونی‌است • اما این تفصیلات
درعمارات بزرك وسرایهای بزرگان و توانگرانست
که درزمان دولت قیاصره ازمعتبرین و سر
جنبانان بوده‌اند ولی خانهای عوام ناس‌را
فضا چنان‌است که درشهر (پمپیا) دیده
می‌شود واکنون هم برمنوال سابق‌است
ودرین عهد جای حیرت وتعجب که مردم
چگونه درآن فضاهای تنك بسر میبردند
ومیبرند •

دراقالیم حاره در بیرون خانه بیشتر ازدرون خانه زیست می کنند ۰

در بلاد جنوبی ایتالیا اکثر دکانها وکار خانها درخارج خانه‌است وداخل خانه نمیشوند مگر برای خوابیدن ۰ (درناپلی) بیشتر فقرا خانه بردوشند شبها برمصطبها و برروی تخته سنگها میخوابند ۰ در بلاد جنوبی (اسپانیول) درمیان خانها حیاطی‌است سایه دار ازدرختان که بجهة طراوت وخنکی روز تاشام آنجا نشینند ۰

در بلاد هند واکثر جایهای دیگر نیز درمیان‌حیاط درختستان‌است و درهای حجره‌ها واطاقهای بیرونی ودرونی وغرفها روی بدان درختستان کشاده ۰در بلاد مصر وترك پنجره وغرفه روی بکوچه کم‌است وتنزه اهل خانه بخارج نادر ۰ این است که کوچها کم زینت وکم ازدحام وخلوت‌است ۰

در بلاد غربی بجهة کثرت باران ناچارند که پشت بامهارا خرپشته وسراشیب سازند اما در بلاد شرقی که باران کم میبارد بامها هموار ومسطح‌است وصاحبان خانه اکثر شامگاهان

در پشت بامها جمع میشوند ودرتابستان باپشه بند یا بی پشه بند برروی بامها میخوابند ٠در حقیقت اکر آن بامها روی بدریایا جوی آب وسبزه زار باشد آن طراوت آن نضارت آن نسیم خوش آن لطافت هوا آن صافی افق عجب ذوق وصفایی دارد ٠

در بلاد چین و (ژاپونیا) خانهارا خفیف ومختصر واکثر یك طبقه میسازند ٠ دربلاد چین اشکوب دومین‌را بکرایه دادن مخل‌مروت وغیرت صاحبخانه شمرده میشود ٠ چه کرایه نشین‌دربالای سرصاحبخانه واقع میشود ومشرف بمحل کردش خانکیان ٠ در جزیرهٔ(ژاپونیا) کذشته ازین محظور برای کثرت زلزله‌خانهارا بسیار پست هم میسازند ٠ در بلاد (امریکا) نیزبجهة تواتر زلزله‌خانهارا بیش از یك اشکوب نیست ٠ قاعدهٔ چینیان واهل (ژاپونیا) آن است که‌حجره‌هارا دور واز یکدیکر جدا میسازند زمین‌حجره‌ها بافرشهای زیبا کسترده است ودر ودیوارهای‌درونی وبیرونی باوراق زر اندوده وبا نقشهای کوناکون منقش ومصور است ٠ طاقهـا ورفها مشحـون بانواع ظروف چینی

(وفغفور)

وفغفوری وگلها وشکوفها وعطریات وظرفهای
پر از آب مشتمل بماهیان سرخ است • وپارهٔ
میان خانهارا بانواع بازیچها مملو میکنند وبا
اینها همه حجرهای ایشـان بسیار پاك و پاکیزه
وشسته وروفته اسـت • خانهای توانگرانرا
سوری اسـت کاین چنانچـه اینده وروند
بجز سقف خانه جاییرا نتوانند دید • دردرون
خانه باغچهٔ ایسـت مکلف مشحون بشـکوفه
وازهـار وریاحـین و مشتمـل بر سردابهـا
وکوشکها وپلهای با اندام و باتر کـیب •
دیوارها مصور بتصـاویر امامخـالف ذوق
سلیم وطبع مستقیم چنانچه پیش ازاین دربستانها
وگلگشتهای بلاد فرنك بوده‌است • اما اکنون
آن بازیچها درنزد فرنگان باطل وعاطل شده‌است
و بجای آنها آرایشهای دیگر اختراع کردیده
کـه درنزد ایشـان خیلی پسندیده ومطبوع
طباع است •
(فصـل دوم درچکونکی مؤنت واطعمه)
(واختلاف عوائد درآن باب)
کذران هرقومی ازچیزی اسـت که بدان دسترس
دارد کروهی ازناداری بخوردن چـیز های

ناهموار وناگوار ناچار و پاره‌را از روی قدرت
و یسار از مطعوم ومشروب آنچه دل خواهد
و دیده یابند مهیا وآماده است . در نواحی
سرچشمهٔ نهر (اورنیوق) (طایفهٔ(اوتمالك)
در زمان جوشش وطغیان نهر از ناداریٔ ماکول
ونتوانستن جلب ذخیره گل‌را مانند لیو قرص
میسازند ومی بلعند . بدین سبب بدنهای
ایشان درنهایت زبونی وزاری است . سکان
جزایر سودان‌را میل غریبی بگل خوردن
است وهمانا این میل نوعی ازناخوشی باشد
نه میل طبیعی وذوقی . اهل (سموید)
(واسقیو) روغن ماهی مایع‌را درکمال گوارائی
می‌نوشند ونهایت لذت ازآن درمی یابند . اکثر
ازوحشیان ماهی خام واحشا وامعای سایر
جانوران شکار کردهٔ خودرا میخورند . اهل
جزیرهٔ (کمشطا) که درجهة مسقواست
ماهی‌را فراهم آورده میکنداننـد ومیخورند .
در بلاد شام بعضی ازقبایل اعراب ملخی که
بسبب نزول باران بزمین می افتد جمع وخشك
میکنند واز آرد آن شوربا ومرق میسازند وابنرا
شگفت ومحظوری نیست چه بخوردن آن

اذن شرعی است . ازوحشیان جمعی هستندکه انواع
جانوران ازموش و گربه وسك ومار وسوسمار
وشبپره وماند آن همه را میخورند . قبیلهٔ
ازتاتار که (کیاکیه) نامیده میشوند ازین
قبیلند اکل هر جانوری را روا دانند . گویند
که (سیسا) و (هونا) که ازقدمای قبائل
تاتارند گوشت را درزیر زین به پشت اسبان می
نهادند تاازتأثیر حرارت می پخت پس ازان
میخوردند وگویا این عادت هنوز درمیان
ایشان مستمراست .

پیش ازاین طایفهٔ بود (اخطو افاجه) نام
این کلمه مرکب است و یونانی (یعنی خوراك
من ماهی است) وجه تسمیه اینکه این طایفه
سراسر سال ماهی میخوردند . در بلاد
(نوروج) ماهی را خشك می کنند و بجای
نان میخورند چرا که حبوبات درآن دیار
کمیابست . گاهی ازروی ناچاری حبوباترا
بانباتات وچوبه وبسا هست که درزمان قحط وغلا
باپوست درختان آمیخته میخورند . گاهی نیز
پوست درخت صنوبررا خشکانیده وسائیده
درآسیا آرد میسازند وآن آردرا بااندك

کاه نرم یاپوستهٔ خوشهٔ کندم وجو و یا باسبزی
که مانند طحلب یعنی جل وزغ‌است و بساق
درختان می پیچد مخلوط میمایند وازخمیرآن
فطیری درغایت غلظت وکراهت‌طعم وخشونت
می پزند • کذشته ازاینکه این نان دشوار
کذاراست وراه‌اشتها وکرسنکی‌را سد و بند
می کند خورندکان آن کاهکاهی بقولنج وسدهٔ
مهلك کرفتار میشوند •
خلاصه‌اکر کوارشی بدان افزایند که دفع کزند
آن بتواند کرد اندکی سدّجوع بدان میتوان
نمود •
درشمال افریقا قومی بود (اوتوفاج) نام
که (بیو یانی یعنی خوراك من سدراست)
که بجز میوهٔ سدر یعنی کنار چیزی نمیخوردند
اما معلوم نیست کدام کناراست که میخوردند •
بعضی کو یند که عبارت ازعناب‌است که‌ازسایر
اقسام نبق غذادارتراست چه نبق مصری چندان
غذائیت ندارد • خوشا بحال اقالیم پرنعمت‌که
ازهرکونه نعمای آلهی بی کلفت وتکلف
بهره مندند • نعمت آلهی نوش جان آنان
که بادستیاری سوداکری و برزکری بهرکونه

مطعوم ومشروب دست رس دارند ٠

هندیان وچینیان واغلب اهل جنوب بلاد آسیا بخوردن برنج مأ لوفند وباعتقاد ایشان برنج مناسب صحت بدن و کثیرالوجوداست ٠ اما عرب وترك وفرس از برنج طعامی نفیس می‌سازند که عبارت از پلاواست وحقیقت غذای خوبی‌است ٠ اما عرب بادیه‌را از برنج طبخی‌است که کرد ساخته بادست مانند کلوله بدهن می اندازند ٠ کویند چینیان برنجرا بامیل میخورند ٠

اصل درخوراك استعمال دست یعنی خجسته مبارکه‌است وازمحسنات بدایع خوردن پارهٔ اطعمه‌است باقاشوق ٠ اما در ین اوقات اهالیٔ افرنج کارد وچنکال اختراع نموده‌اند و بسیاری ازاهالی بتقلید ایشان برخواسته که خالی ازلطافت نیست ازمحاسن آداب عرب آنکه کوشترا برای مهمان پارچه پارچه سازند و بدست ایشان دهند وصاحب خانه خود نیز پیروی مهمان کنند ٠

قوت اهالی مصر و بلاد افریقا معلوم‌است ٠ ازاهالی آنجا کسانی هستند که کذران ایشان

بازرت وتمراست وازتمر شراب نیز میسازند ۰
در بلاد (امریکای) جنوبی ارزن وزرت
شامی اساس مأکولات است ۰ درجزایر بحر
جنوب مغز جوز نارجیل وشیرآن طعام
وشراب ایشان میباشد ۰ در بلاد (لاپونیا)
شیر شتر وشیر گاو وحشی را میخشکانند و برای
هنگام ضرورت نگاه میدارند ۰ در بلاد تاتار
ماست قوت غالب است . سکان کوه قاف یعنی
قفقازیه کوشت نیز بدان می افزایند ۰ اهل
(جاوه) هیچ رغبت بماست ندارند ۰
ازتباهی روزکار وفساد اخلاق زمان یکی هم
میل نفسانی حضری وبدوی مردم است بنوشیدن
مسکرات که عقلرا مکدر واعصابرا مخدر میسازد ۰
درساختن مسکرات طرزهای متعدد واقسام
مختلف دارند در بلاد (سبیر) مسکرات
ازجوشندهٔ دانهٔ شاهدانه است ۰ در بلاد تاتار
شیر مادیانرا تقطیر میکنند وچون مهمانی میرسد
آنرا میجوشانند وباچیزی مبرد مخلوط نموده
بسر سفره می آورند ۰ مثل این فقاع درماوراء
النهر نیز مشروبی متعارف است که آنرا کمیز
نامند ۰ در بلادی که نارجیل بسیار است بوزهٔ

قوی ازاو میسازند وآنرا (تدی) نامند اهل
ولایت (مکسیکا) مشرو بی مسکر میسازند
بنام (پلاك) وخود میل بی نهایتی بدو دارند
وبافراط از آن مست میکردند . چنانچه
در (مکسیکو) مست درشارع عام ودر میکده
می افتند تاایشان‌را بادوش وارابه بمنزل‌ایشان
می‌برند . درجزایر بلاد(امریکا) آب نیشکررا
پالوده شراب‌می کنند .
درمجارستان‌از آلو وگیلاس بیابانی‌که‌درجنگلها
وبیشهای آنجابسیار است شراب میسازند .
امادر بلاد اسلام که شریعت‌مطهرهٔ احمدی نهی
شدیدی در استعمال مسکرات فرموده است
هرچه باشد وهرگونه باشدمردم ازروی خباثت
نفس ومیل بممنوع باستعمال چرس وبنگ
پرداخته‌اند . پارهٔ نیز دراستعمال افیون
افراط نموده اندکه‌این‌هر دو نیز زایل کنندهٔ عقل
است وآنچه عقل‌رازایل میکنند حرمت اوبی
شبهه . درجانب جنوبی بلاد افرنج انگور
خوب بهم میرسد وانواع شراب ازآن میسازند
ودرشراب سازی توغل ومهارتی عظیم‌دارند .
گویندکه شراب ایشانرا باشراب‌اهل سبیر بسیار

فرق است یعنی همـان فرق عنب وکنب است ۰ وهمچنین کویندکه در بلاد اسیای جنوبی شراب کنب را سخت نیك میسازند ۰

پارهٔ را اعتقاد این است که سبب ظهور شراب کنب در آن نواحی شیخ حشـاشین است یعنی حسن سباح کو یا اتباع خود را باو مست نمودی وچون دماغشـان مختل شدی بایشـان وعده دادی که اکر باجرای فلان امر اقدام نمایی جنـات عدن وجنات فردوس پاداش یابی واین خود بافسانه می ماند والله اعلم ۰

درزمان قدیم یونانیان را درساختن نبید ید طولا بوده است شـاهد این مدعا دیوان بعضی قدمای شعرای ایشان است که مدح عشق وشراب میکنند بلکه خدای نبیدی هم داشته اند ۰ کویند مسـتی اسکندر رومی ثانی نداشت ۰

درعراق عجم وعرب ودر ایران زمین انکور خوب بوده است وهست لهذا شرابهای خوب در آنجاها میسـاختند ۰ یونانیان درزمان بسارشان چون کسیرا مهمان کردندی ازشرابهای قوی وازماکولات نفیس هرنوع درمائده حاضر سـاختندی ۰ حتی اینکـه پارهٔ ازپادشـاهان ایشـان درمائدهٔ خود همیشه زبان طاوس

وسرپستان خوك وماهی افریقا وحیوانات صدفی غریب خوردی • دروقت غذا خوردن بر بسترهایی که باکیفیت مخصوصی ترتیب نموده بودند وبانواع شکوفها آراسته خفتندی • بسا بودی که برسر ندیمان وساقیان تاجهای ازهار وریاحین نهادندی • آری این حکایت بجا ومدح شعرای ایشان آنرا ازبجا که گفته اند درمهمانی میش یابزی بریان میکردند ودرپیش مهمان می نهادند لا والله این دأب دأب انبیای عظام علیهم السلام بوده است که اکنونهم درنزد اعراب بادیه متعارف ومعتاد است چه بریانی بز ومیش برای مهمان ازعادات ایشان است چنانچه چون مهمانی وارد شود یادر زیرخیمهٔ ایشان آسودگی بخواهد نخست قهوه برای او میاورند که این نیز عادت قدیم است •

در امریقای شمالی برای نوشیدن عرق انجمنها میسازند وبهر قیمت که باشد آنرا بدست می آورند واکثر بهای پوست حیواناتی که شکار میکنند میخرند •

ازشقاوت فرنگان یکی هم اینکه بطمع سود

وتجارت عقل این بد و یان بیچاره رادزدیده
ایشانرا بنوشیدن عرق واداشته‌اند که بدتر
ازماندن ایشان در وحشت است .
اهالی ممالك کرمسیر از ممالك سرد سیر کمتری خورند
وکذران ایشان ساده‌تر وآسان‌تر میتواند بود
چه سرد سیریان بواسطهٔ قوت بدن وحسن هوای
مملکت بیشتر غذارا میتوانند هضم نمود . در بلاد
عرب وعجم وهند بمشتی برنج باآبی خالص قناعت
میکنند . وحال آنکه در بلاد شمال کوشت راباروغن
مملو میکنند واساس خوراکشان کوشت است .
تنوع اطعمه مخصوص فرانسویان است امابقدر
انکلیزان کوشت نمیخورند . خوراك وآش پزی
فرانسه درسائر بلاد مشهور وآش پزان آنجا
درسائر جایها مرغوبند چنانچه سائر فرنکان
نام خوراکهای متداوله در فرانسه را از آنان
اخذو بهمان لفظ استعمال می کنند .
درفرانسه پیشهٔ آش پزی ازفنون وعلوم
معدود است . معلمین ومدرسهٔ بزرکی دارند علماء
طبخ در انجا انجمن کفتکو میسازند اغلب کلام
شعرای آن طائفه برروی اطعمه است . و در
روزنامهٔ هرسال دفتری مخصوص بطبخ دارند .

طبخ درانجا فنی از فنون ادب است و کسی نیست
که در طبخ پاریسیان فایق باشد ازعجایب طباخی
ایشان اینکه تخم مرغرا بسیصد کونه می پزند •
بالجمله درترتیب وتنوع اطعمه بدرجهٔ قصوی
واصل شده اند •
و بسبب شهرت ایشان اهل نمسه وانکلیزان دفاتر
وتصانیف ایشانرا جستجو ومطالعه مینمایند •
وازوضع لغات طبخ ایشان متعجب میمانند • تعیین
محل مخصوصی ازبرای خوراك که ازمخترعات
فرانسویانست • درمهمانخانهای ایشان آدمی
هرچه بخواهدمی یابد • اما اول جایی که میخانه
ومیکده درانجا احداث شده معلوم نیست •
(فصل سیم در پوشش وآرایش واختلاف)
(عوائد مردم درآنباب)
پوشیده نماندکه بدویان ازآنجا که زندکانی ایشان
مانند زندکانی بهائم است اعتنایی بپوشش
ندارند • برودت هواآنانرا بستر وامیدارد
وکرنه برهنکی عورت درنزد ایشان امری
سهل است •

دوجزایر جنوب دیده میشودکه بدویان
سرا پا برهنه اند وپوشش ایشان منحصراست

بپارچهٔ قاش که برمیان می‌بندند . بدویان امریکای جنوبی وسودان افریقیه مثل ایشانند . درزمان قدیم فرنگان نیز مانند بدو یان اغلب برهنه وعریان می‌زیستند خصوصا درایام گرما . اهل (میسا) قدماء تاتار واهل (غلوا) قدماء فرانسه و (ژرمان) اسلاف نمسه و (بریتونیا) اسلاف انکلیزان و (بیکت) یعنی سکنهٔ (اسقوچیا) را وقتی که رومیان در یافتند همه برهنه بودند تکلیف پوشیدن عورت بدیشان ازجانب رومیان شد . (بیکت) بدن خود را مصور می‌ساختند . گویند که اطلاق این نام بدیشان بجهة آنست که این لفظ درزبان (لاتین) بمعنی قوم منقوش است . این عادت اکنون هم درنزد وحشیان بدوی وهنود (مکسیکا) جاری است . درامریکای شمالی مردان روی خود را بسیاه وسرخ ودربلاد کفرباپیهی بکل سرخ آمیخته وهمجواران هنود (کاونیا) بادوکونه علف که مانند حناست رنك می‌کنند . درنزد ایشان کسی نیست که ازین زینت عاری باشد مکر فقیران . هنود این بلاد وقتی که مهمانی ازجنس خود برایشان واردمیشود

برای اعزاز و اکرام پس از شست و شوی بدن وی بارنکی ورای رنك پیش آن رنك می‌کنند .
سایر هنود این بلاد اغلب برهنه‌اند .
در هندوستان لباس مردان پارهٔ قماش است و بس اما زنان اغلب بیشتر از مردان پوشش دارند .

زنان اغنیا اگرچه لباس و تجملشان بسیار است اما زنان فقیران مانند مردان ملبسند . ساکنان اراضی جهة شمالی هندوستان و غربای آن مملکت بجهة حفظ بدن از سرما از پوست پارهٔ حیوانات آن بلاد پوستینها میسازند و پوستهایی میپوشند که مانع نفوذ آب است همچنین اهل (اسقیمو) و (غروانلند) درامریکای شمالی پوست گاو دریایی و سمور میپوشند و اهل (سموید) پوست خرس میپوشند و (لاپونیان) لباس خودرا ازپوست گاو کوهی میسازند . و درجزائر (لاهوت) که درجهة بحر منجمد است چون گذران اهالی از ماهی است پوست ماهیرا میکنند و لباس و پوشش سندلی خود میسازند وباین واسطه چارهٔ نم ورطوبت میکنند که باین پوستها نفوذ نمی‌تواند کرد . در بلاد کفر افریقا

توانکران عبای از پوسـت حیوان زبد و پوست
کربهٔ وحشی میپوشند چنانچه پوستهای کوچکرا
بهم میدوزند ودم آنهارا مانند ریشـه برای زینت
از پایین آنها می آویزند • کفشهاشان از پوست
زرافه اسـت • در بلاد امریکای جنوبی جزو
اصلی لباسشان (نیشو) اسـت که پارهٔ قماش خام
یك تخته اسـت وجای سر سـوراخ • بدویان
(اورقان)واهل (شیلی)تنها اورا بر سر می اندازند
اعراب مغـاربه واهل (میبار) را لبـاس کم
وخفیف است مکر در شهرستان که در آنجا بخصوص
در نزد بزرکان اسباب تجمل بسیار است •
این نیز بدیهی است که میل بزینت میل طبیعی است
حتی در نزد کسـانی که مانند بهائمند باز بوی زینت
از ایشان شنیده می شود اکرچه بدنشان برهنه باشد •
در جزائر بحر جنوبی سر خودرا با پر مرغان وکوش
وکردن وسـایر جایهارا باکوش ماهی واصداف
وقطعهـا وحلقهای فلزات ومهرها وپولها ونقود
می آرایند وکوش ولب وبینی را سوراخ میکنند
ودر او رشتهٔ نخل یا برقاز وحشی یا چوب یا پارچه
از معـدن می کذارند • پارهٔ لب زیرین را می
می شکافند وحلقهٔ بزرك وستبر از آن می آویزند •

اهـل (پوئیقودوس) در (ابریزیله) برلب
چوبی بزرك می كذارند • اهل (قاپاجوس)
آن بلاد بلبهـای خود هل می‌كذارند • اززینت
وحشـیان بهایم سان اینكه كوشـهای خودرا
تابدوش كشیده دراز میكنند • هنود امریكا
كوشرا باكارد میشـكافند ودرفرجهٔ او
مفتولیٔ ازمس سرخ می‌كـذارند • مردان
(موزنبیق) دندان خودرا باسوهان می سایند •
زنانشـان پستانرا می كشـند تا بسینه بیاویزد و
اینهارا ازمحسـنات می‌دانند • درجزائر (سند
ویش) پیشانی كودكانرا میفشارند تابكود افتد
وچشمهاشان برآمده وازصورت بیرون باشـد
واین عمل منظره‌را بسیار چركین می‌نماید •

پارهٔ مردم بدن خودرا بجای آنكه بامواد
خارجی بیارایند ازنقش بدن چنان می آرایـند
كه هركز بیرون نمیرود واین آن وشم یعنی
خالیاسـت كه فاعـل ومفعول او هردو ملعون
شمرده شده‌است • بااینهمه بسیار متداولاسـت
خصوصا درجزایر بحر جنوب وجزیرهٔ (نوقا
هیوی) دراین جزیره‌هـا خال كوبان وبدن
آرایان مخصوص میباشند كه ازسر تاقدم بدنرا

باخطوط وتصاویر موشم وموسم میکنند بنوعی
که هرگز زایل نمی شود • ولیکن این کار بسیار
دراز وگرانبها ودردناك است و بخش اغنیا •
ازچیزهایی که مدح کرده‌اند وذکرش دراین
صفحات شایع است خال دستهای ملکهٔ آخرین
(نو قاهیوی) است که خالکوبان چر بدستی
غریبی درخالکوبی دستهای آن خالدار بکار
برده بودند • گویند که رنك اصلی دستها نمایان
نبود • درحدود (کلومبیا) که درشمال
غربی امریکاست زنان تازبان‌را هم خال
میکوبند • وخالرا باسوزن یا بادندانشانه بلند
میکوبند و بارنکهای سخت تند رنك میکنند
تا درجلد باقی بماند وهرگز بیرون نرود • این
زینت درنزد ایشان زینت تمام ایام حیاة‌است •
واستحسان ولذت او درنزد وحشیان درد والم
آنرا متحمل وگوارا میسازد •

اکنون باید دانست که لباس پوشیدن تابع
حضریت بلاداست • این‌است که لباس مردم
بحسب بعد ایشان‌است ازوحشیگری یعنی
هرچه دورتر ازحالت وحشیت لباس نازکتر
ومتنوع‌تراست • مثلا (کلموك) که اکثر
اوقات باچار پایان و بهایم بسر میبرند لباسشان

تماما ازپشم وپوستهای د باغی کرده‌است وچکمه
بپا میکنند وکلاه پاپاغ می کذارند • (یاقوتیان)
مغول پوست نخجیر مانند سنجاب وسمور
می‌پوشند • ترك وعجم وچینی وژاپونیان
لباسشان سرا پائی‌است وشاید بسبب شدت سرما
بیش ازعادت لباس پوشند • آری لباسشان
فراخ ومقبولاست اما بچستی وچالاکی لباس
فرنکان نیست عادت این طوائف مانند عادت
شرقیانی‌است که تبدیل مکانرا دوست ندارند
بلکه میخواهند دریکجا مقیم باشند •
چینیان نیمتن وقبا ازحریر می پوشند وکاهی
ازحریر بسیار نازك چنانچه میتوان چند دست
ازآن برروی هم پوشید بی آنکه زحمتی و
سنکینی بدهد • وانکهی لباس لا برلا پوشیدن
نشان توانکری و یساراست •
در یکی ازجزایر بحر جنوب چادر زنان
بوریاست وسایر لباس ازپوست موش جنکلی •
زنان (قنواز) لباسی دارند بسیار درشت
وهنکفت مخطط باخطوط مختلف ومزرکش
بامنکولهای پشمین •
ازقراریکه دیده می‌شود همه مردم دنیا

باراستن موی راغبند • وحشیان سررا بابر
مرغ ومهرهاوشکوفها ومانند اینها می آرایند •
زنان وحشیان قبایل امریکای شمالی کیسو
بنداز فلزات دارند باپرهای رنکارنك مرغان •
مردان سررا می تراشند وموی کاکارا درکاکهٔ
سر جمع کرده پیرایهٔ برآن می بندند • پارهٔ
سررا باپر کرکس می آرایند اینست که پر
کرکس دانهٔ بهای اسپی است واین زینت
نه حد هرکس بلکه مختص کسانی است که
درجنك دشمنی کشته باشند تا امتیاز فتح و
نصرت داشته باشند • در بازیکاهها و جشنهای
دولتی توانند باین زینت مزین شوند • هر
جنکجو ومقاتل بشمارهٔ هرجنکی که حاضر
شده وقتالی که کرده پری بپرهای خود میتواند
افزود •

زنان طایفهٔ ارناود خصوصا دختر
انشان تر پوش خودرا بانقود ومهرها می
آرایند • اغلب نقود ایشان ازنقود قدیم است
ومهرها ازمهرهای ایران • و بالاتفاق جهاز
هردختری تر پوش مکال است • زینت زنان
(فواز) اینکه چیزی برفراز موی سر

می‌کذارند ورسنها و کیسو بندهای پشمین برآن
می بندند • در بلاد خروات زنان موی‌را
دوشاخه کرده ازهرطرف کیسوی بزرك
می‌بافند و تا بقدم می آویزند وحلقه‌های معدنی
وغیره مانند جلاجل بدان می‌افزایند • هرچه
توانکر باشند جرم زینت ایشان ثقیلتر است
وازفلزات خصوصا زرین وسیمین وازاصداف •
زنان (اسوبین) راعرقچینی است از کتان
ومخصوص زنان شوهر دار نه دوشیزکان
چه دوشیزکان تا شوهر نکنند و یا بحکم شوهر
کرده نشوند آن عرقچین رابرسر نمیتوانندنهاد •
پس درهنکام زنا شویی انجمنی بزرك برپا کرده
باکیفیتی مخصوص آن عرقچین‌را باو می
بخشند • اکر زنی از زنا بارور شود پیش
ازشوهر کردن واجب میدانند که این عرقچین‌را
بدو تسلیم نمایند چنانچه زنان به پیرامون وی
کرد آیند واو پنهان می‌شود ومیکرید وترپوش‌را
رد میکنند ولی سودی نمی بخشد • اورا بمجمع
عام حاضر می‌نمایندوخواه‌و ناخواه آن ترپوش‌را
برسرش می نهند تانشان شوهر داران داشته
باشد وازسلك دوشیزکان شمرده نشود •

این اکرام درحقیقت از قبیل تهکم وسرزنش است . چگونه نباشد که هتك ننك وناموس وی نموده عیب وعارشرا بمیدان می گذارند . وقتی حکومت آنجا برطرف کردن این عادت خواست تا این رسوایی از زانیات برخیزد ولی رعایا شوریدند وباستدامت این عادت اصرار نمودند تا حکومت ببقای آن جواز داد . در جبال (برمات) درنزد (مورلاق) زی دوشیزگان ترپوشی‌است سرخ که پس ازشوهر کردن بر میدارند وهرگاه پیش اززنا شوپی حامل شوند بزور برایشان می‌پوشانند . این عادت برعکس عادت (اسطو بنیان) بلاد مسقواست . پیرایهٔ زنان مغربیان خلخال پاست ودست برنجن وپارهٔ طوق وحلقهای زرین وسیمین وآرایش گیسوان باجواهر وزروسیم بسیار . اما پارهٔ اززنان مغاربه نیزگذشته از پیرایه قدرت لباس عادی هم ندارند .

محقق‌است که زنان‌چین‌را پایها خورد است وخوردی پا درنزد ایشان ازقبیل حسن‌وجمال بخصوص درنزد زنان صاحب مال . کیفیت

خورد نمودن پا اینکه پارا می فشارند و به تنك میگذارند تاخورد گردد واجزای او بدیگر منضم شود وتا پا درتنك است صاحب پا لنك است ٠ همچنین عادت زنان چینی اینکه موی سررا رها نمی کنند بلکه همه را در میان سر جمع می نمایند ٠

در بلاد (سیام) هندوستان زنان دندان خویشرا سیاه میکنند ودرسیاه کردن آن زحمت ها می کشند چنانچه فرنکان بسفید کردن آن میکوشند ٠ زنان (ژاپون) بعداز شوهر کردن دندانرا سیاه میکنند تافرق باشدمیان شوهر دار ودوشیزه ٠ ودر (ژاپون) سرخ کردن لب باسرخی تمام نیز ازخواص زنان شوهر داراست ٠ درمصر وسایر بلاد شرق زنان دست وناخنانرا باحنا خضاب می بندند ٠ زنان چین بلندی ناخنرا جزو حسن وجمال میدانند حتی پاره ٔرا اعتقاد اینکه برای حفظ ناخن ازسقوط ایشانرا غلاف ناخن مخصوصی است ٠ در بلاد ترك ستبری ران وسرین وفربهی بدن ازمحاسن زنان است ٠ مادر دختر در مجلس عقد بفربهی دختر خود مینازد

وسر می افرازد ٠

آکنون باید دانست که رنك لباس درنزد ملل متحدالمعنی نیست بلکه اختلاف آن دلالت باندوه وشادی ورتبت و پایه میتواند کرد ٠ درفرنکستان رنك سیاه دلیل سوکواری است ٠ در (ژاپونیا) رنك سفید دلیل ماتم است ٠ درنزد مغول رنك زرد مخصوص دانشمندان است ٠ دربلاد آسیا نیز اکثر علما زرد پوشند ٠ در بلاد مصر وعربستان تمییز علما وتشخیص طرق وسلسلهٔ درویشان برنك دستار وابسته است ٠ مانند تمییز اشراف وسادات بسبز وتشخیص سالکان مسلك رفاعی بسیاه ٠ دربلاد چین چون کلهٔ کلاه برنك دیکر باشد دلیل رتبهٔ عظیم است ونشانهٔ درجهٔ (مندرانی) یعنی پارسای چینی چنانکه نشان دوش درنزد فرنکان نشانهٔ سپاهی کری است ٠

ازعادات فرنکان یکی ریش تراشیدن است بخلاف عرب وعجم وترك که بجهة نهی شریعت اسلام ریشرا نمی تراشند ٠ از یهود کسانی هستند که ریش نمی تراشند ٠ وازاسلامیان کسانی هستند که ریش نمیکذارند ٠

خلاصه ریش درنزد مسلمانان حلیهٔ رجال
ودلیل کمال‌است واورا محاسن می نامند •
ازرسوم سیاسات یکی هم تراشیدن ریش
مردان وگیسوی زنان‌است • گرفتن ریش
خارج از مزاح جزو ریشخندیست و کاری
نا بجا •

در بلاد روسیه تازمان دولت پطر بزرك
ریشهای دراز داشتند پس پطر بزرك امر
بتراشیدن ریش نمود تا با فرنکان بیك
و تیره باشند •

فرنکان روز بروز بااختراع طرزی جدید
درباب لباس میکوشند • اما سایرین اینکونه
نیستند بسیار ازمردم درین‌باب هنوز پیرو قدما
میباشند وپارهٔ درباب لباس بحکم شرع ونوامیس
او قایلند • اما فرنکان بخلاف دیکران هرروز
رنکی دیکر وهرسال قاشی دیکر درمی‌آورند •
هراختراعی دراندك‌زمانی باطل میشود ودیکری
جای اورا میکیرد یعنی عادت لاحق ناسخ عادت
سابق می‌شود خدا میداند تابکجا منتهی خواهد
شد • این‌را نیز باید دانست که‌اختراع وابداع
عوائد جدید اولا درپای تختهاست ودرنزد

مردم فراخ‌رو پس از آن بلاد وازآن اشخاص بدیکران سرایت میکنند • عجب‌است که شاید عادتی هنوز بجای دیکر نرسیده درمحل اختراع آن منسوخ شده باشد • همچنین عوائد مخترعه درلباس درنزد فرنکان چیزی آسان وبیرارتست مانند درازی وکوتاهی وفراخی وتنکی وپوشیدن کفشی که‌نوکش مدور یامربع باشد ومانند اینها • چون عادتی مطبوع قومی میکردد دیکران اتباع آنرا واجب می‌شمرند وترك آن موجب ریشخندی شدن درمیان همکنان‌است • وقتی کشیشان بقاعدهٔ (بقاء الشیٔ علی ماکان) خواستند که‌عادات قدیمه‌را مرعی دارند اما کسی بقاعدهٔ ایشان عمل نکرد • اکنون هرروزرا عادتی‌است وهرعادتی ناسخ دیکری درهمه‌جا امر عادت بهمین کونه‌است مکر درقلیلی ازبلاد مثلا بعضی ازحکام‌را درتغییر لباس رعایا قانونی خاص‌است •

ازعوائد فرنکان یکی نیز کذاشتن موی عاریتی‌است • وخلاصهٔ کلام دراین باب آن‌است که‌چون سرپارهٔ مردم ازمرد و زن

کل بود وپارهٔ داغ سر وکوسه بودند برای
پوشش این عیب ازموی مردهٔ آدمی مانند آن
موی سر وموی ریش ساختن آغاز یدند ·
دراول این امر کشیشان بسیار کننده وبرباد
دادند وبحرمت این عمل فتواهـا ومحضرها
نوشتند · اما کلان وکوسکان برایشان غالب
آمدند · وانکهی درمیان کشیشان نیز کل
وکوسـه کم نبود آنان نیز این فرصترا فوزی
عظیم شمردند وباسر ریشی آراسته باباحت آن
راضی شدندفکیف که باموی عاریتی علاوه برستر
عیب هنر جوانی نیز اظهار می‌توانستند کرد ·
بعضی‌را گمان اینکه موی عاریتی درزمان
قیاصرهٔ روم نیز بوده‌است ·درزمان سلطنت
(لوی) سیزده وچهارده این امر درفرانسه
شهرتی عظیم یافت · آنگاه مردم موی انبوه
ودراز می‌نهادند وهم‌نشینان پادشاه انبوهی
وکثافت آنرا موجب زیادتی احترام وتعظیم
می‌شمردند · کار بجایی رسید که علما وفضلا
نیز موی مستعار می نهادند · از کثرت
مدح چنان شد که پادشاه نیز موی مستعار
نهاد وتا وقت خواب بر نمیداشت وکبیرا

بی او نمی پذیرفت • در آخر از آن بستوه آمدند ومختصرش کردند مردان دنباله‌اش‌را بریدند و پیر و رومیان شدند تا آنکه موی مستعار منحصر بکلا ن و بد مویان ماند عاقبت بعدازشورش اهل فرانسه ورفع تعصب وتغلب درمیان سایر فرنگان نیز متداول شد •

(فصل چهارم درنظافت) پوشیده‌نیست که نظافت ازایمان‌است ومراد ازآن نظافت کاملی که شارع مقدس بروجه مخصوص بنماز بدان امرفرموده‌است وشریعت موسی نیز بدان حکم فرموده • اکنون باید دانست که دربلاد فرنکستان اعتنای کلی بپاکی و پاکیزه‌کی دارند • اهل (فلنك) را دقت ازهمه بیشتراست • چنانچه در بلاد آنجا اکثر راهگذارها باسنك سفید سنك شده‌است و پیوسته شست‌وشو میشود • خانها از بیرون بغایت مزین‌است وحجره‌ها ونشیمنهارا بلکه زمین مساکن‌را همه روزه میشویند • سبب این شست‌وشو بیشتر برای این‌است که اقلیم

انجا نمناکاست وازنم چرك وکثافت میزاید
این‌است که درین باب مبالغه مینمایند • در اکثر
بلاد انکریز ودرممالك مجتمعهٔ (امریکا) نظافت
بکمال‌است • امادر فرانسه ومانند آنها کمست •
قومی از وحشیان بغایت چرك آلودند
چنانچه پارهٔرا شپش ازسر وصورت بالا میرود
وپارهٔ ازایشان شپش را میخورند • پارهٔ بدنرا پیه
میمالندو برخی بخوراکهای بدرؤیت‌وبدبوخوردن
معتادند • درشمال فرنکستان وآسیا وآمریکا قومی
هستند که اغلب ایام سالرا در زیر زمینهای بد
هواسا کنند که بالذات متعفن‌است وببوهای بد
ازخارج نیز مختلط مدت بسیار درآن امکنه
میمانند بی آنکه روی پاکیزکی‌بینند • حتی اینکه
ظروف غذای ایشان از آب تر نمی‌شود •
درزیر بالاپوش‌پیراهن ندارند • (کلموکیان)
شیررا درظرف ناشسته میخورند • (درزیان)
تخم ماکیانرا که قوت غالب ایشانست درتابهای
سرکین کاو وظرفهای کلین ناپخته می پزند •
فرنکان اهل آسیا وآفریقارا بعدم استعمال
کفچه وکارد وچنکال‌درسفره تعییب می‌نمایندکه
چرا کوشت‌را بادست لشکه لشکه کرده بدین

وآن میدهند وچرا بادست لقمه بدهان میگذارند ۰
دربعض جزایر بحر جنوب نیشکر وسایر نبات
آبدار را دردهان میخوایند وآب خائیده را
از دهان بقدح ریخته به مهمان می دهند

همچنین باید دانست که نظافت دراقالیم
بسیار گرم یا بسیار سرد کمتر از نظافت دراقالیم
معتدلاست ۰ دربلاد غیرنظیف بسبب ناپاکی
بیماریها دیده میشود که درسایر جایها نیست ۰
عقیدهٔ فرنکان اینکه مرض جذام بعداز سلطنت
قسطنطین رومی ازمشرق بسبب تردد فرنکان
بفرنکستان رفتهاست ۰

اعتقاد شان اینکه سلامت ازین مرض
بجزاز اجتناب وپرهیز ازمبتلایان بدان نمیتوان
اینست که هرکزبا مجذومین نمی آمیزند ۰
آنانرا بجایهای دوردست میرانند ۰ ودرحقیقت
درممالک ایشان بعداز انتشار پیراهن وزیرپوش درزیر
البسه که همیشه شسته میشود اینکونه امراض
برطرف شدهاست ۰

زنان بلاد عجم وعرب وترك روزرا درحمام
بشب میبرند ۰ خودرا شست وشوی دهند ۰
بابویهای خوش سرا پارا معطر میسازند ۰

خستکی خانه نشینی‌را آنجابدر میکنند • دربلاد
روس حمام رفتن کارهمکانی‌است ؛ حتی‌فرومایکان
هم بدان مواظبت دارند • کرمابه‌های روس
بخارین‌است وآدمی درآنجا عرق بسیار میکنند •
بعدازخروج ازحمام اراذل واو باش درمیان
برف میخوابند وازتعقیب برودت بحرارت
کزندی بوجودشان نمیرسد •

(فصل پنجم درزناشوپی‌واختلاف عوائد)
(درآنباب)

برای داد سخن دادن در بارهٔ نکاح
وچکونکی عادات ورسوم هرقوم درآن باب
مجلدی مخصوص بهریك باید پرداخت • دراینجا
همین قدر میکوئیم که از کیفیات ازدواج و
احتفال واجتماع درآن پارهٔ هست که درهرجا
ودرهر بلد اکرچه بیکدیکر دور باشد بیك
نسق و بیکسانست • ازجملهٔ صور آن
درزمان قدیم برخی رمز و کنایات بوده‌است
که یا چیزی ازآنها فهمیده نمی شد یا اینکه
درحقیقت بمعنی بود • مثلا عادت اسلاف
یونانیان این بود که کشیشان بنوعی رفتار
میکردند که کو یا درنکاح با کیفیتی مخصوص

بركت وسعادت میگذاشتند • بداماد وعروس شاخ گیاهی مسمی بگیاه کشیش یا مهر گیاه میدادند که اشاره بوصل ایشان بود • عروس باداماد بخانهٔ داماد میرسیدند دردم درمی ایستادند و کشیش غربالی پر ازمیوه بفال میوهٔ بخت برسرشان نثار میکرد • چون درخانه ازرسوم عروسی فارغ میشدند وعروس بحرمسرا میرفت ظرفی مخصوص ببرشتن جو در پیش روی وی مینهادند وغربالی بپرستارش میدادند وهاونی ازبالای در میآویختند اشاره بدینکه اینهمه خدمات خانه بدو وابسته است ومنتظر مقدم وی بوده • پس از آن زن ومردرا میوهای شیرین میدادند تنبیه براینکه باید معاملهٔ ایشان شیرین ومصاحبت نوشین باشد • این عادت یونانیان •

اما درنزد رومیان داماد وعروس هریك صدقهٔ میدادند وآن عبارت بود ازحبوبات برشته بانمك • بفال عیش خوشگوار درهمهٔ عمر نان گندم بایشان میچشانیدند • آداب عروس اینکه دختر خطبه شده گردن بند زرین که پیش ازنامزدی بگردن میداشت درمیآورد • کمربندی

که دردوشیزکی می‌بست بهیکل ناهید که موکل
جمال است می‌بخشید . رخت سفید دربرمیکرد .
دومجر برسر می‌بست واکایل عروسان برروی
آنها مینهاد . پس کمری یابند ازاری از پشم سفید
بمیان می‌بست از پیش روی گره‌دار وشوهر
بادست خویش آن گره‌را میکشود اشارت بدینکه
بزودی اوست که نقاب ازروی او خواهد
کشود . بعدازان عروسرا ازمادرزن میکرفت
وبخانه میبرد . دوغلام ازغلامان دوستان
پدر ومادر در پیش روی ایشان هریك مشعلی
دردست . غلامی دیکر صندوق پیرایه
بردوش . درپشت‌سر ایشان کنیزان فاخرترین
لباسهای عروسرا باچرخ ریسمان‌ریسی می‌بردند .
خویشان عروس جهازشرا برمیداشتند . زفاف
عبارت ازین بود . چون بخانهٔ میرسیدند
عروسرا بدوش کرفتهٔ ازدر داخل میکردند .
درآنهنکام فضای خانه‌را ازسلسلها وتارهای
شکوفه ورياحين وازهار وبندهای پشمین
می‌آراستند . پس کلیدهای خانه‌را باآب وآتش
بهپیش عروس میاوردند . اشاره باینکه اینها
همه دردست اوست وهمه کار خانه بکردن

خود او • آنگاه مشعلهارا میگذاشتند تاسراپا بسوزد • بعداز آداب ولیمه وانشاد اشعار مناسب عروس غازه‌کر نوعروسرا بحجله میبرد • آنوقت شروع میکردند بتقسیم نانی فطیروار برحضار • دختران نوباوه آغاز خنیاکری شادمانه مینمودند • جوانان نورس رامشها وبازیهای هزل آمیز وخنده‌خیز میکردند • این عادات درنزد اکثر قدمای هر مملکتی بوده‌است وتا اکنون هم پارهٔ ازآنها برجاست •

دربعضی از بلاد اکنون عادتهای ناهموار درباب زناشوئی هست چنانچه امر نکاح درنزد ایشان نوعی‌ازتاراج ویغماست • خواستار دختری‌را که میخواهد میربایدودرخانهٔ‌خود پنهان میکند • پس باخویشانش درمی‌سازدودراین عیبی نمی‌بینندبلکه بعدازاتفاق جشنی وسوری‌هم برپا میکنند • این امر درنزد سیاهان افریقیه ودرنزد چرکسان شیوعی‌دارد • بسا هست که امر ازدواج‌درمیان خواستاران‌بکشش‌وکوشش وکشتار وخونریزش میکشد • درامریکای جنوبی درمیان وحشیان (اورقان)

خواستار باپدر زن در باب نکاح همداستان
بادوستان خود دررهکذر مخطوبهٔ خود
پنهان میشود . دروقت عبور دختر ازآنجا
برسم عادت اورا میربابد و بزور براسب سوار
کرده مانند اسیر بخانهٔ که ازآنجا ربوده‌است
میبرد ودرآنجا درحضور خویشان طرفین
ولیمهٔ عروسی‌را بجای می‌آورد .
درنزد اهل (مرلاق) و (کروات)
و (سویس) و (برتانیا) وغیر ایشان عروسی
درمیان دهقانان ازاعیاد وایام شادیست . جمع
غفیری‌ازمردم‌بعروسی کردمیآیند. در (برتانیا)
خطابی باعنوان وکالت ازجانب خاطب بخانهٔ
مخطوب میرود و باصیغهٔ خاصی خطبهٔ نکاح
میخواند . درمیان (کروات) و (اسلوبین)
یا (لیریا) نخست پسر دو کس از دوستان
خودرا بخواستاری بنزد دختر میفرستد .
بعد ازحضور هردو خود بطلبکاری اقدام
مینماید . اکر همداستان شدند کسی میفرستد
وآنان‌راکه باید درعروسی حاضر شوند
میطلبد . زفاف درنزد (کروات) و
(مرلاق) باسواری اسبان وکردش داماد

وعروس وانداختن تفنك و تپانچه بجای میآید ، بعدازخروج عروس وداماد ازکنیسه ورسیدن ایشان بخانه کوز ولوز وانجیر نثار عامهٔ مردم مینمایند ، پس از آن ولیمه بمیان میآید وداماد خود بحاضرین خدمت میکنند ، بعدازفراغت از اکل تانیمشب برامشگری و وخنیاگری می کذرد ، آنکاه جوانی بیرون میآید و بانوك شمشیر تاجی که در کنیسه برسر عروس نهاده‌اند میرباید ، پس نو داماد ونوعروس بحجله داخل میشوند ، بعد ازازالهٔ بکارت نشانهٔ مهر یافتن عروس‌را داماد تفنکی کشاد میدهد ، حضار بدین آواز برسر وی میریزند ، بامدادان عروس بیرون میآید وولیمهٔ ساخته بنفس خود دران خدمت می‌کند ، دربعض بلاد (سویس) پس‌ازعودت عروس ازکنیسه‌زنی که‌زرد کوش مینامند وکویا غازه‌کر ومشاطه‌است بهمراه او میرود واکلیل بکارت‌را ازسراو برداشته باتش میسوزاند ، دربعضی ازمحال فرانسه عروس‌را ربوده درجائی پنهان مینمایند وتاداماد انعام وبخششی ندهد نمیتواند کرفت ، دربلاد (بوهمیا) افتتاح ازدواج

ازفرستادن جهیز می‌شود • برك وسازخانه‌را
باارابه از پیش میفرستند • پس ازان دستهٔ
ازمطربان باکمانچه ونی وسایر آلات ساز از پی
میرسند ودرپشت‌سر سازندکان یکی پیوسته
تفنك خالی می‌کنند • درپشت سر آنان وکیل
عقد قضیبی دردست سخن سرایان میرسد
وسخنانش همه منظوم‌است • پس‌ازان کنیزی
وغلامی میرسند وازعقب آنان داماد وعروس
وخویشان •

در بلاد شرق زنان روی نمی نمایند •
ازخانه بیرون نمیآیند مکر دروقت ضرورت •
بجهت کرمی اقلیم دختران پیش ازوقت بحد
بلوغ میرسند ودرخورد سالکی آنان‌را بشوهر
می‌دهند • بسا هست که درکودکی عقد
بسته‌میشود وداماد وعروس‌هنوزنارسیده‌اند •
اما سبب این نکاح شهوت وعشق نیست بلکه
برای مصلحتی‌است • درنزد پارهٔ ازعجم وهند
وچینیان میشود که پسر دختررا نمی بیند مکر
درروز عقد • آنروز دختررا روی پوشیده
بنزدپسر میفرستند اکر نپسندید پیش ازپای
کذاشتن بآستان خانه بخانهٔ پدر برمیکرداند •

چینیان دختررادر محفهٔ در بسته میفرستند ۰ پسر دررا می‌کشاید ۰ اگر دختررا نه پسندید محفه‌را بدانجاکه آمده باز برمی‌گرداند۰ گاهی هم گفتگوی شرائط عقدوتحریر عقد نامه درهمان درخانه واقع میشود ۰ اگر اتفاق بحصول پیوست نعم‌المطلوب وگرنه دختر شرمسار بخانهٔ پدر برمیگردد ۰ درنزد اعجام همینکه اتفاق بحصول پیوست دختر جهاز خودرا اززیور ورخت وسایر مامْلك بشتری بخانهٔ پدر میفرستند وخود بچادری از پرند ویا ازحریر سرخ پیچیده سوار اسبی بازینتهای مکلف بغایت آراسته یا درتخت روانی بدو شتر بسته درروز زفاف بدآنجا میاید ۰ توانگران تاتار هم مانند عجمان عروس‌را باحریر یا قماش نفیس سرخ مخدر میکنند ۰ درمدت عقد وسایر رسوم آن عروس لب بسخن نمیکشاید بلکه اظهاراندوه مینماید چنانچه گویا قربانی‌است که ازبرای ذبح آماده نموده‌اند ۰ اندوه عروس‌را حزن وسوگواری یارانش میافزاید که گویا مر ایشان‌را حادثهٔ بزرك روی داده‌است ۰ ازروانه کردن آن ابا مینمایند ۰ زنان شوهردار

هر يك اورا بطرفی میکشند بنوعی که متألم و متأذی میشود . پس از آن موی وناخن و انکشتان دست و پایش‌را خضاب بسته بمحفهٔ دربسته‌می کذارندوشبانه‌بخانهٔداماد که پرازشادی واسباب سوراست نهانی بحجله کاه میفرستند . رختهـای زر بفت مطرز بطرازهـای زرین میپوشانند . داماد نیمشب بدو داخل میشود . این‌خود اولین دیدار نوداماداست نوعروس‌را . بامدادان‌عروس درر کنی ازارکان‌خانه‌بی‌اظهار اندوه می نشـیند . یاران بدیدنش میـآیند . آنکاه مردان مشغول اسب تازی ونیزه بازی میشوند

وحشیان یکی دنیا که مانند بهـایند عقد نکاح نمی دانند . درمیـان (شـیبواس) مادر ان پسرودختر در بابـ زناشوی فرزندان همداستان میشوند . بعداز سـازش درروقتی معین که بسر درشکار باشد یا در بنکاه نباشـد عروس‌را به‌بنکاه وی درمیـآورند . پسر نیمشـب داخـل بنکاه میشـود وزن غریبی می بیند . اکر راضی شـد دختر کدبانوی آن بنکاه اسـت وکرنه بخـانهٔ بدر برمـیکردد

وسود وزیانی براین مترتب نیست • اینقدر هست که درصورت ردکاهی مادران بالحاح وابرام کاررا انجام می دهند وپسررا بپذیرفتن دختر ناچار میثمایند • بیش ازاین درنزد ایشان نه عقدی است ونه زفافی •

(غاروس) کــکه کروهی از بربان هندند در باب زناشویی عادتی خاص دارند • زن‌را ازمرد روپوشی نیست • زنان را درمجلس میاورند مرد هرکدام را میخواهد میکزیند • اکر پدر ومادر یکی مخـالفت کند یاران طرفین بشفاعت والحاح خشـنودش می سازند • درصورت ابرام درمخالفت شـاید کار بزدوخورد منجر شود تا راضی کردد • پس‌ازاتفاق روز عروسی‌را معـین می کنند تا همسایکان ودیکران‌را دعوت نمایند • در آن روز زنان دخـتررا بنهر آب برده بدنش‌را میشویند وبانیکوترین پیرایهٔ وی اورا میآرایند وبادف ونقاره وآواز مس در پیش روی وی افتاده بخانهٔ شوهرش میبرند • داماد میکریزد • ازهرسو جستجویش میثمایند • چون می یابند آواز شادی ونشـاط برمیآورند • آنکاه

اورا نیز بجوی برده غسلش میدهند ولباس
لشکری بدو میپوشانند • پس بادف ورقص
وشراب اورا بخانهٔ عروس میبرند • او ابا
مینماید خو یشانش فریادها برمیآورند •
او میگریزد ایشان گرفتن میخواهند • بسا
هست که گرفتن داماد بستیزه و درشتی منجر
میشود • چون ازخانهٔ عروس برمیگردد
شیخ ایشان خروس ومرغی میکشد بنوعی که
خونشان بزمین نریزد که شوم میشمارند •
پس جشنی دیگر ازنو برپا میکنند • وآوازه
درآن بزم منحصراست بلفظ (نومه) یعنی
آری • آنگاه باساز وآواز بپای کوبی و
شراب نوشی پردازند تا شب • دختر اینان
گاهی درهشت یاهفت سالگی شوهر میکنند •

دراطراف بلاد (اسقوچیا) وانگلتره
نکاح باحتفال وتدارك وابسته نیست • بلکه
دربلاد انگلیز ممکن است که عقد واقع شود
بی رضاء والدین • یعنی دختر وپسر بطریقهٔ
غیر ازطریقهٔ شرع ازدواج می کنند • چنانچه
پنهانی بجایی غیرازمحکمهٔ شرع میروند وکسی
اگرچه ازعوام باشد باصیغهٔ مخصوص عقد

ایشان می‌بندد وتزویج بدان ثابت میشود ۰
پدر ومادر ایشان‌را واجبست که بدان عقد
تن دردهند وشریعت ایشان‌را قدرت بحکم
فساد وفسخ آن عقد نیست ۰

(غجران) یعنی لولیان هندرا درتناکح آیینی
سخت آسانست ۰ پسر ودختر کل مردارسنگ
ذهبی برروی یکدیگر میالند وانکشتان کوچك
خودرا بیکدیکر می کذرانند عقد بسته میشود ۰

درمیان اکثری ازاهل جهالت بزم سور
محل عقاید باطل ووساوس شیطانیست ۰ چنانچه
بزمکاه‌را جای تطیر وتشأم میدانند ۰ مثلا
(اسطوبین) درعروسی بکنیسه اسب
سوار میروند ۰ داماد بمادیان سوار نمیشود
تا اولاد او دختر نزاید ۰ درمراجعت از کنیسه
داماد عنان اسب عروس‌را رها می کنند
تاوضع حملش آسان شود ۰ دروصول بخانه
باطراف آتش نکهبانان میکذارند تا کسی سحر
بخت یعنی عقدالرجال با آتش نیندازد ۰ عروس‌را
درارکان خانه میکردانند ونقود وجواهر برسر
وی نثار میکنند ۰ دراول جلوس بخانه پسری
بیغلش میدهند تا همه اولادش پسر زاید ۰

در بارهٔ علامت همینکه دختر از حیز بکارت
بیرون میرود برسراو نشانی خاص مینهند که
علامت شوهرداریست . تفصیل عرقچین کتان
که علامت ازالت بکارتست پیش ازین کذشت .
همچنین فقرهٔ تن‌پوش که درنزد (کروات) دلیل
شوهرداریست ذکر کردید . در بلاد (بولونیا)
زنان یهودی موی سر خودرا بعد از زناشوئی
میسترند وسررا باپوششی که تازیر کوش
و پیشانی میرسد میپوشانند . توانکران ایشان
این پوشش‌را باجواهر ولالی مکلل می‌نمایند
وازدو سوی او سلسلهای کرانبها میاویزند .

﴿ فصل ششم در آنچه بزنان متعلق است ﴾

احترام زن درنزد هر قومی هرچه بیشتر
آداب ونازکی آن قوم بیشتراست . حقوق
زنان‌را وفا نمودن وایشان‌را از آزادکیهای
خاص خود یکبارکی مهجور ومحجور نمودن
دلیل نامردمی وددساریست . این خود
آشکاراست که سخت کیری یا آسانکیری برزنان
ازموجبات طبیعت اقلیم واثر رشك وغیرت
ونتیجهٔ شرع و عادتست . درزمان پیشین
زنان توانکران یونان همه عمر خودرا درخانه
میکذرانیدند . نشیمن ایشان منحصر بود

بحر یمی که (جنیسه) مینامیدند . جایگاهشان همیشه ازجایگاه مردان جدا بود . پیوندی بمجلس ومحافل مردان نداشتند خاصه درامور دولت ومملکت که میگفتند (ع)

زن ازکجا سخن سر مملکت زکجا .

(چه خیری بماند درآن خاندان)

(که بانك خروس آید ازما کیان)

"حضشانرا هرگز اعتبار و نفوذی نبودی مگر آنگاه که شرم وآزرم زنانه‌را نهادندی ومرتکب فضول ومالایعنی شدندی . اما زنان رومیان درنفوذ کلمه وقدرت وقوت اززنان یونانیان نیزبیشتر‌بودند . دراوائل آنان نیز مانند زنان یونانیان اوقات خودرا بخانه داری یعنی شست وشو ورفت ورو ودوخت ودوز و پخت و پز میگذرانیدند . غلام و پرستار در پیرامون نداشتند . درآغاز زناشویی مانند زنان یونانیان بخواص چند اختصاص داشتند . درهنگام پا نهادن بخانهٔ شوهر آب وآتش که دو مادهٔ عظیم بود بدیشان تسلیم میشد . آنگاه درخانه تصرف مالکانه میکردند و بهرکار و بهرجا

فرمانروایی داشتندمکر شرابخانه که دراو بزنان
و پرستاران کشوده نمیشد اکرچه درنهایت
احترام ودرغایت اعزاز باشند . درزمان
حکومت قیاصره زنان بامردان درامور دولت
همساز وهمراز شدند وبخسران وزیان اموال
رجال دست کشوده بزینت وتجمل پرداختند .
دوك ورپسمان وسوزن ورشته‌را برکنار هشته
جواری وکنیزانرا روزان وشبان بترتیب
زینت‌خویش باز داشتند وازاسباب عیش
ورفاه چیزی بجای نکذاشتند .

پاره مورخین یونان زنان (جرمانیـا)
یعنی‌قدمای‌المانیارا بعفت‌وخانه داری میستایند .

آکتفای مرد بیکزن موجب اهتمام زنست

بامرد بخانه داری وامر معاش چنانچه اکنون
عادت فرنکانست که ادارهٔ امور خانه درمیان
مرد وزن بنصفت وتساویست . بخلاف بلاد
(آسـیا) ی جنوبی که دختران درآنجـا
زود بجـای زنان میرسـند وپیش از پختکی
وخود شـناسی شوهر میکنند . این‌اسـت که
سزاوار خانه داری نمی باشـند . پس لازم
میآیدکه ایشان‌را دخل‌تمام بامورمعاش ندهند .

لهذا ایشـان نیزهمه اوقات زندکانیرا ناچار باخود آرایی و آمیزش باپرستاران و بالاطائل میکذرانند . تمامت کار و بارشان بامور ناشایست محصوراست وجز آن چیزی نمیدانند . پیش ازین ذکر شد که در بعضی بلاد جای وقت کذرانیدن وتفرج ایشان حاماست . چنانچه زنان عرب وعجم وترك روزی تمامرا درکرمابه باموانست ومخالطت بایکدیکر و باخودآرایی وخود سازی می کذرانند .

اکنون باید دانست که چون شریعت اسلام تعدد زوجاترا تجویز فرموده‌است مدار معاش وامر ونهی زن بکردن مرداست مرد بزرك وصاحب‌اختیار خانه‌است بخلاف شرایع دیکر . وهم معلوم است که حد تعدد بنکاح چهاراست بجز ملك یمین کهدرتعددوحلیت آن حصر نیست . این امر تعدد پیش ازین هم درمشرق زمین معهود بوده‌است چنانچه حضرت سلیمان علیه السلام زنان بسیار درحرمسرای خویش داشته‌است . باری توانکران ملت‌اسلامرا حریمی خاص وجداکانه

است باغلامان وخواجه سرایان محفوظ
ومضبوط که کسی به پیرامون آن نتواند کشت .
زنان اسلام‌را بمجلس مردان بار نیست ومردان
نامحرم‌را بنزد زنان راه نه . آنچه درحرم
ازجواری وسراری‌است خاص خداوند خانه
است . اکر زنی به بیکانه نظری داشته باشد
هر آینه خیانت ورزیده‌است ومستوجب سزا
وجزاست . اما شاید مکر زنان بنکاهبانی
غلامان وپاس پاسداران بچربد واززن یاجواری
خلافی سر زند . مثلا بازبان حال ومرسول
وارسال وخصوصا بدستیاری و پایمردی زنانی
که باندرونها راه دارند ممکن‌است که مقصود
ومأمول خود بجای آرند که کید ایشان
عظیم‌است . پس هر زنی‌را اززنان حریم
رواقی جدا کانه و یا دستی خاص از عمارتست
مشتمل بباغ و باغچه . ازخانه باارابه بیرون
میروند وشاید جای فرود آمدنشان‌را بندوبستی
مخصوص باشد بنوعی که نه تنها وصول بدیشان
بلکه دیدار ایشان نیز به بیکانه میسر نباشد .
در بلاد آسیا زنان بالکلیه خانه نشین
نیستند اما ازخانه سرتاپا پوشیده بیرون میروند .

در برخی از جزائر روم و بلاد ارمن ستر زنان
بدهان بندی منحصراست وبا کشودن آن
ازحیز حرائر بیرون میروند . در بلاد هند
عفت زنان بپوشیدن روی وا بسته‌است وبس
درحین احتیاج کشودن هرجای از بدن‌را
جواز هست مگر روی‌را . درپارهٔ از بلاد
در پوشیدن پا تأکید مینمایند . در (اندلس)
اسپانیول پیش ازین بپوشیدن پا ازانظار
اهتمامی تمام می‌داشتند .

تعدد زوجات‌درغیربلاد اسلام نیز هست .
چنانچه درمیان طایفهٔ (بجوانا) دربلاد
کفرستان یعنی بربرستان افریقیه میباشند . مرد
درآن سرزمین زنی میگیرد وبازن لانهٔ میسازند
وگوسفند چند فراهم میآورند وباهم بسر
میبرند . چون مرد دردستگاه‌فراخی یافت لانهٔ
دیگر میسازد وزنی دیگر میگیرد وبرای این
زن نیز گوسفندی چند بهم می‌بندد.همچنین بقدر
وسعت دستگاه زنی نیز میافزاید وشماره محدود
نیست . درجزائر (کوریل) عادت اهل
(اینوس) این بود که حکام ایشان ریش سفید
امر بودند وهریک‌را بلدی چند درتحت فرمان

بود ودرهر دهی زنی جداکانه داشتند ۰
درمیان (اروقان) که قومی ازوحشیان (امریکا) هستند مرد چندین زن میکیرد اما زن اول درحقیقت زن حلال وکدبانوی حقیقی‌است وحق برتری بسایر ضرائر یعنی وسنی وهووی خود دارد ۰ اما اینقدر هست که هر یك ازآن زنان را دیکدانی خاص‌است ۰ هریك هرروز برای سرسفرهٔ مرد خوراکی آماده میسازد ومرد شبانکاه بنزد هرکدام ازآنان که میخواهد میخوابد وهریك‌را هرساله وجه لباسی خاص‌است ۰

اکنون یکی ازاموری که طبیعت انسانی برآن راضی نمیشود استحقار وخوار شمردن زنانست ورفتار باایشان بخلاف خوشنودی حضرت یزدان ۰ چنانچه وحشی صفتان ممالك آسیا وافریقیه و یکی دنیا زنانرا مافوق طاقت وتحمل ایشان باشغال جانفرسا وا می‌دارند ازقبیل نصب خیام وطبخ طعام واداره٘ خانه وسامان کاشانه وچارپا چرانیدن وهیمه وهیزم کندن و بریدن و بردوش کشیدن وسر بار همه این بارها فرزند پروریدن ومانند اینها

تکلیفهای مالایطاق بایشان عرض مینمایند وخود مردان یادرسایهٔ خیها بادشت وهامون بگشت وگذارمیچند . باانهمه کار و بار دستوری بیرون رفتن و باشوهران در یکجا شام وناهار خوردن نمی دهند . شاید درسفره ایشان‌را مانند کنیزان و پرستاران بخدمت برسر پا وا دارند چنانچه گویا همسر و همخوابهٔ ایشان نیستند . درنزدیکیٔ شهر (اورنوق) که در (امریکا) ست بعداز اجرای شعائر عروسی زنانی که چاشنی زادن وخانه داشتن چشیده‌اند برسر نوعروس گردآمده بخطابی چند مخاطبش میسازند که خلاصهٔ آنها این‌است . ای دختر سیاه روز بدبختی اندوز اینك داخل سلك زنان وهدف تیرمحنت مردان گشتی چاشنی بدبختی ورنج وعنارا بچش. بار ستمکاری‌شوهر بیروت‌را بکش . سروکارت بابیداد گری است که سر وکارش بادیگران بیش ازتست حق همخوابگی وهمسری نمی‌شناسد ازتو وهواداران تو نمی هراسد . درخوابگاه تو بابیگانه میخوابد واززندگی خود بکام دل آرزوی خویش‌می یابد. تو بیچاره ازکام دل دور ازآرزو مهجور . باری که فرا از برد باری‌تست . ازجهت‌خانه وخدمت کاشانه

بردوش میداری وشاید باری دیگر درشکم
وسر باری در بغل داشته باشی درتاب آفتاب
میسوزی بصدمهٔ باد و باران میسازی طعامش
می‌پزی سفره‌اش می‌اندازی واوترا بلقمهٔ نمی
نوازد و باخاطر تو هیچ ردی نمی سازد ۰
خلاصه ازجملهٔ عادات این طایفه اینکه زن
نخستین کدبانوی خانه وسرور سایر هوویان‌است
که‌این نیز دیگرانرا دردی بالاتر ازهمه دردها
ست ۰ وازآن زنان هستند که از کثرت رنج
وتعب وازشدت مقاسات ومجاهده نیرو
وتوانشان نمیماند اولادشان ضعیف ونحیف میشود
وشاید عاقبت ذریهٔ ایشان بریده ومنقطع میگردد ۰
مخفی نماناد که در نیمهٔ دنیا خصوصا دربلاد
اسلام زن‌را مهر وکابین دادن ناگزیر است ۰
بساهست که مبلغ هنگفتی بعنوان مهر بزن
بخشند ۰ اما درنیمهٔ دیگر خصوصا درفرنگستان
کابین‌را بمرد می‌دهند ۰ گویند که امر
اشکاراست وآن این‌است ۰ درآئینی که
عصمت مرد‌راست وامرونهی دردست‌مرداست
ومرد برزن فرمانروا وقوام است زن باید
فرمانبردار مرد باشد ۰ بی‌دستوری مرد پای‌ازخانه

بیرون نهد ، بعبارت اخری تمتعات خود را بمرد وا
گذارده این معامله نوعی از خرید و فروخت شمرده
میشود و بها شمردن با کسی است که از این تمتعات
بهرمند میشود و آن مرد است و آن بها مهر و کابین ،
اما در آئینی که زن با مرد همسر و در آزادی
مساوی و برابر است و آنچه میخواهد میتواند
کرد ، بار ایشان بردوش مرد است ، مرد طلاقشان
نمیتواند داد ، زن بروی ایشان نمی تواند
خواست ، پس باید بمرد چیزی داد و از کسان
زن چیزی گرفت که چنین بار گرانی را از دوش
خود برداشته بردوش آن انداخته اند ،
و از عادات جاریه یکی هم اینکه کابین بیوه
کمتر از کابین دوشیزه است ، اما درمیان ترکمانان
و کردان گاهی قضیه برعکس است بملاحظهٔ
اینکه بیوه کار افتاده و کار آزموده و کار
دیده است و درخانه داری و پرستاری شوهر
ورزیده و چکیده است از دوشیزه بهتر و بکار
آمدتر است ، اکنون باید دانست که دادن
کابین نسبت بتنوع عوائد بلدان بانواع است ،
(کلوکیان) و امثال ایشان از اقوامی که سر
و کارشان بادواب و مواشی است کابین زن را

ازجنس دواب ومواشی مانند اسب وگاو وشتر میدهند و براین قیاس ٠

ازمحاسن اسلام یکی اینکه خداوند عزوجل دردل مرد غیرتی خاص دربارهٔ زن خویش القا وودیعه فرموده‌است حتی اینکه تمام اعضا وبدن حرائررا نسبت به بیگانه عورت قرار داده چنانچه نمودن وگشودن هیچ بدنی برحرائر به بیگانه جایز نیست وبیگانه‌را نگاه کردن بهیچ عضو ازاعضای زنان آزاده روانه ٠ این‌است که حرائر اسلام درخانه مصون وبردیگران فرمانروا میباشند ٠ زنان فرنگان ازسایر زنان بدانستن خواندن ونوشتن ممتازند ٠ وحال آنکه اینمعنی درنزد زنان اسلام نوعا عیب شمرده میشود چه شاید بعضی مفاسد ومعایب بر آن مترتب شود ٠ همچنین ازعادات جاریه عامهٔ مسلمانان و بلکه ترسایانی که در دیار اسلام میباشند ٠ این‌است که اغیار نشاید ازحال عیال وزن دیگران پژوهش واستفسار نماید ٠ وحال آنکه اینمعنی درنزد فرنگان نوعی ازظرافت وادب ونازك رفتاری شمرده میشود چه غیرت وعصبیت مسلمانان در آنان نیست ٠ چرا که ایشان‌را بعفت ودرستی

زنان خود اطمینان و آسودگی تمام است ·
چرکسانرا خصوصا بزرگانشانرا عادت اینست که مرد درهنگام روز از برای تمتع بحریم خود داخل نمیشود · در بلاد اسلام وجود بکارت دوشیزگان امری سخت معتنابه است حتی اینکه روزانهٔ دیگر زفاف علامت وجود بکارت باظهار دستمالی خون آلود اشاعه میگردد ودرنزد پارهٔ چادرشب رخت خواب شب زفاف بدیگران نموده میشود · پیش ازین ذکر شد که (کروات) چون نوعروس را بکر می یابند از پنجرهٔ حجله تفنگی گشاد می دهند تاموجب زیادتی سرور منتظران ازاصحاب گردد · درزمان پیش اشاعت نشان بکارت درنزد یهودنیز عادت بوده است · درچرکستان اگر داماد عروس را بکر نیابد بخانهٔ پدر برمیگرداند · بسا هست که درصورت فقدان این صفت پدر ومادر اورا بفروشند یا بکشند و بر ایشان کسی خرده نتواند گرفت · اینها همه برعکس عادات وحشیان بحر جنوب واهل جزیرهٔ (سیلان) وغیرایشان است که مرد فراش زن یا دختر خودرا بخواهش دل بهدیه یا عوضی به بیگانه عرض مینماید خصوصا

بفرنکان وهرچه هدیه بیشتر افتخار زن بیشتر
است . در بلاد برمان ودرپارهٔ مواضع آسیا
زن‌را به بیکانه میفروشند بشرط آنکه از بلاد
ایشان بیرون نبرد . عادت اهل (صور)
درزمان جاهلیت این بودکه زنان (استاره) نام
بتی‌را می پرستید ودوشیزکی خودرا نذر هیکل
اومیکرد یا براه او میفروخت واین نوعی
ازجهالات ایشان بود . همچنین ازعلامت
افراط حریت وغایت آزادی بلاد (سویس)
و (تیرول) و پارهٔ بلاد (اسلوبین) اینکه
هردختری‌را خاطر خواهی باشد وشبانه
بز یارتش بیاید وشاید شب‌را تا صبح باوی بسر
برد . دختری‌راکه عاشق نباشدمثل درختی‌است
که ثمری نداشته باشد . اغلب این‌ست که عاقبت
آن کونه عشق بتزویج میکشد . در برخی
بلاد شب آمدن عاشق‌را شب تعطیلی قرار
میدهند تا در آنشب بکام دل و فراغت توانند
عیش راند و کار دیکر مانع عشقبازی نشود .
کاهی دهقان زادکان جمع میشوند ومانع آمدن
بیکانه وعشقبازی ایشان‌باهمدیهیان‌خود میشوند.
اکر بیکانهٔ بدخول اصرار نمایدشاید کار بجنك

وبجدال کشد . در بلاد (ایتالیا) زن شوهر
داررا رواست کهاشکارا باعاشق خود همراهی
نماید . وهمراهش هروقت عاشق بخواهد بدیدن
معشوق بیاید ودر بعض خدمات خاصه باوی
باشد ودرین باب چون چیزی ازکیسهٔ شوهر
بیرون نمیرود صدایش بیرون نمیاید . واین
مردرا شهسواران زن مینامند . اکرچه این
عادت اکنون هم درهمه جا انتشار دارد اما
مانند زنان پیش همکانی نیست ولی باقی
وموجوداست .

اما زنا باتحریم او درشرایع وتحدید حد
شرع بدان دربارهٔ او عادتهای دشوار میباشد .
شریعت محمدی علی شارعها السلام بعداز ثبوت
زنا وشهادت رؤیت آن (کالمیل فی المکحلة)
نظر باحصان وعدم احصان میکند تابسنکساری
یاتازیانه خواری یانفی حکم نماید . درشریعت
یهود سنکساری زانیات ازواجباتست . دربلاد
آسیا سر زن‌را میتراشند وشاید خرسوار درشهر
وبازارشهره میسازند وازخانه میرانند ومرد زنا
کاررا رسوای عام مینمایند . ازسزای زناکار
هرکز چشم نمی‌پوشند . زن زناکاررا بنام ننك
آلود وعار آمیز می‌خوانند چنانچه وابستکان

ناچار شده اورا بسبب آن عار و ننك ازدودمان خود می‌رانند در بلاد (بشناق) کاهی مردرا خفه میسازند وسزای زن‌را بشوهر حواله می کنند ، پس شوهر باقتضای حال کاهی کوشهای زن‌را میبرد وا‌ین‌را کاری سهل میشمارند . اکر شوهر بخواهد ازسزای زن بکذرد دیکران نمیکذارند وابنقدراصرار می کنند تادرانجام اورا میکشد . درجزیرهٔ (یاپونیا) اکر مرد زن خودرا بابیکانه در یابد مراوراست که درحال وی‌را بکشد . اکر پدرزن اورا درآن حالت در یابد باید اورا بامرد بیکانه هردو بکشد درنزد پارهٔ خیمه نشینان جای کردان زناکار عفو کناه خودرا بمقابل چند سر حیوان میخواهد وبخشیده میشود .

ازجمله اموری که درآن دین اسلام‌رابرسایر ادیان تفوق‌است یکی هم جواز طلاق‌است چنانچه مرد بزن خود بکوید (انت طالق) یا (الحقی باهلك) قاعده درین باب کفتن لفظی‌است که دلالت برفراق کند صریحا مانند صیغهٔ اولین که دراینصورت احتیاج به نیت نباشد یابطریق کنایه مانندصیغهٔدومین که درانحال به نیت

محتاج است • مرد میتواند زن خودرا طلاق
کوید بی هیچ موجب و بی هیچ مقتضی • اما
درمیان ملل غیرمسلم ازاهل کتاب ودیکران
که زنان‌را درنزد ایشان مانند مردان قدرت
وتوانست درپارهٔ بلادایشان طلاق واقع نمیشود
مکر بدواعی قوی وبحضور خویشان وحکام
شرع • درممالك نصارای (کاتلیك) شریعت
بطلاق رخصت نمیدهد وکشیشان هرکز اذن
طلاق نمی‌تواند داد • اما عرف وسیاست مانع آن
نمی‌تواند شد • درشریعت ایشان چون بحکم
عرف طلاق واقع شد نه مرد میتواند زن دیکر
کیرد ونه زن میتواند شوهر دیکر کند • اکرچه
امر بقطع نسل منجر شود مکر درقلیلی ازمسائل
ومواقع اما درمیان پروتستان محظوری درطلاق
نمیباشد ولی بعد از آن زن ومرد هیچکدام
تزوج نمی‌توانند کرد •

اکنون دوکلمهٔ هم ازتمدن وتوحش بکوئیم •
فرقهٔ ازمردم امور دنیوی خودرا باهوای نفس خود
درساخته‌اند وآنچه مطابق دلخواه وخواهش
ایشان است ازلذات وشهوات برخود آماده
نموده تابدرجهٔ نهایت مستغرق حظوظ وهواجس

نفسانی وسالك سبیل سهولت ورفاه کردیده نام
اورا تمدن وظرافت وادب کذاشته‌اند • بلاد
خودرا بلاد تمدن وتهذیب ودیار ظرافت وادب
مینامند وازان دیکران بلاد توحش وناا‌هلی
وبربری می کویند • خودرا مهذب ومؤدب
ومردم‌را غیرمهذب وغیرمؤدب ونامردم
می‌نامند • هرمملکت هرچه درظرافت وادب
وتمدن بیشتراست حسن رفتار وخوبی کردار
مردان بازنان بیشتراست • اما دستوری
ورخصت بزنان نسبت باحکام وعوائد بلادمختلف
ومتفاوتست • ازآداب افرنج اینکه زن همیشه
کشاده روی و کشاده سر واکر بخواهد کشاده
بازوان‌است • درتابستان از پشت سر تامیان
شانه واز پیش روی تابه‌پستانها کشادن
جایزاست • زن باهرکه دلش میخواهد خلوت
می‌سازد • بابیکانه شب و روز و کاه وبیکاه
بتماشاخانه وبازیکاه میرود بکشت وکذار
درکوچه و بازار میکردد • زنان بامردان
میکویند ومی‌شنوند ومیخورند ومی‌نوشند •
بیکانکان درروزهای عیددر پیش‌روی شوهران
صورت ودست زنان‌را می‌بوسند و پارهٔ

اندامشان دست میالند • بایکانه بقهوه‌خانه وسرود کاهها درمیاآیند • اینها همه درنزد فرنکان ازاعلا درجهٔ ظرافت وازاقصا مرتبهٔ ادب محسوب‌است وهمه‌را مطلوب • وسبب این امر اندوه کساری مردانست از پهلوی زنان وبهره‌مندی ازجمال ودیدار ایشان ومحروم نماندن زینه ازوصال وتمتع مادینه • دربلاد روس پیش ازانکه باین ظرافت‌وادب مأنوس ومألوف شوند زنان‌را بمجالس مردان بار نبود وباایشان آشکارا سروکارنه • چنانچه امروزه همجوار ایشان تاتاران بهمین سانند • چون درسفره بیکانه بودی زنان برسفره ننشستندی • ولی درآخر سفره دوشیزکان باآرایش وحلی‌تمام بجای طعام داخل شدندی جامهای شراب وعرق وقفاع دردست بمهمانان پیمودندی ومهمانان رخسارشان بوسیدندی پس بیرون رفتندی وزیاده براین زنان‌را ازمحفل مردان بهره نبودی • درزمان پادشاهی پتر بزرك درسایهٔ فراخ حوصلکی او آزادی‌تمام‌یافتندو کارهائی که نمی‌توانستند کرد دستوری کردن آنها یافتند • پایه ومنزلت عالی وفروبهای غالی پیدا کردند• درمیان مردان چندان رتبت وحیثیت بهمرسانیدند که تولیت

سلطنت بدیشان جایز شد ۰ در بلاد انکلیز الآن عمل بعکس عادت بلاد روس است چنانچه زنان بامردان درسر یك سفره غذا میخورند اما در آخر سفره همینکه مسکرات بمیان می آید جای تهی میسازند ومردانرا بحال خود میکذارند تابدلخواه بنوشند ومصاحبت نمایند ۰ کویند این عادت ازانکاه باز مانده است که مردان انکلیس بعدازطعام زیاده شراب میخوردند ومست وخراب کارهای ناشایسته بحضور زنان ومخل ننك وناموس حرائر ازایشان سر میزد ۰ پس این عادت متداول شد واکنون هم متداول است ۰

درممالك فرانسه زنانرا قرب ومنزلتی تمام است ۰ در اکرام واحترام زنان مبالغه واهتمام عظیم مینمایند ۰ زنان می نشینند درحالتی که مردان ایستاده اند ۰ مردان اظهار عشق ومیل ونظر بازی بدیشان میکنند وایشان اظهار لطف ومهربانی بمردان می نمایند ۰ درحرکات وسکنات راه صواب وطریقهٔ آداب بمردان میآموزند ۰ کفتارشان در رو دارد ۰ کردارشان پسندیده ودلچسب همه است ۰ درمجلسی که زن نیست

لذت نیست گرمی نیست لطف نیست • شادی وسرور جشن وسور باحضور زنان است وفرح ونشاط مجالس ومحافل بادیدار ایشان • هرکجا زنست صدر مجلس آنجاست • بزرگ همه‌اند وصاحب اختیار همه • پیشروند و پیشوا مختارند ومقتدا • رای آنست که می‌اندیشند • حکم آنست که میفرمایند • امرشان جاریست وفرمانشان ساری چون سخن ازامری ونهی میرود زنان همه‌زبانند ومردان همه گوش • زنان همه گویا مردان همه خاموش • در بلاد المانیا وفلمنك وانکلیس ودر بعضی ممالك متحده امریکا مردان شبها بمیکده وخرابات میروند وزنانرا بسامان خانه و پاس کاشانه وا میگذارند • اما این امر درممالك فرانسه نادر بلکه ممتنع الوقوع است • چه در آنجا مرد بازن دمساز و همراز است ودرتمتع ازلذائذ وحظوظ شریك وانباز • صفای بزم مردان ولطف مجمع ایشان زن است • ولی اینقدر هست که درفرانسه مانند بسیاری ازسایر ممالك زنان سلطنت نمیتوانند راند • گویند سبب آن این است که چون زنانرا سلطنتی حقیقی بر مردانست اگر بسلطنت مجازی

ایشان هم دست یابند مردانرا یکبار بازیچهٔ
خود می‌انکارند . چنانچه درعالم محبت همین
میکنند . اما درانکلستان وروسیه وسایر
جاها حق سلطنت دارند . بااینکه در پارهٔ بلاد
چنانچه درفرانسه‌است زنان‌را بامور سلطنت
دخلی نیست اما باز ایشان‌را درامور حکمی
وفرمانی نافذوعظیم‌است . خصوصاً هرگاه زن
سلیطه وکار آگاه وشوهر چشم بسته و پادشاه
باشد آنکاه رشته بکردنش میافکنند و بهرجا که
خاطر خواه اوست میکشد . اکر زن معشوقهٔ
پادشاه باشد یعنی زن حقیقی وی نباشد و پادشاه
خاطر اورا بسیار خواهد هرآینه بنده وفرمان
بردار او خواهد شد خصوصا اکر پادشاه
تنک‌رای وتنک روی باشد ومعشوقه بسیار دان
وبهانه جوی . پس معلوم میشود که زن
هرچند درظاهر پادشاه نشود میتواند درحقیقت
بزرکتر از پادشاه باشد . چکونه نمیتواند که
(مصراع) (حسن میدهد بنده‌را شهی)
(عشق شاهرا بنده میکند)

(عربی)(ان المحب لمن یحب مطیع)

استادان عشق‌را بدین نوع تعریف کرده‌اند

که عشق مسارعت است بهر آنچه رضای معشوق
در آنست واین نیز مسلمست که کشش عشق درطبع
سلیم بسوی زنان است واهل فرانسه را میل
شدیدی بدیشان . آری رقت طباع وحسن
منادمت دراجتماع بعشق حاصل میشود (بیت)
(هرکه عشقش نیست یکسر کار و بار)
(بهر او پالان و افساری بیار)
(عربی) فلا خیر فیمن لایحب و یعشق .
پارهٔ بر آنند که سکلابیان زمان پیشین
مردکان را میسوزانیدند . هرگاه مردی زندار
میمرد زنش را نیز باوی بآتش میانداختند . این
آیین درنزد قدماء (اسوج) نیز معتاد بوده است
واکنون هم درهندوستان جاریست . چنانچه
هرگاه مرد بمیرد وزنی ازاو بماند آن زن آهسته
آهسته باتشکاهی که لاشهٔ شوهررا میسوزانند
درمیآید و برك خود بسوزش باآن لاشه مناسات
مینماید . درشهر کلکته سالی بقدر هشتصد
زن بااین عادت مستهجن میسوزند . اما اقدام
زنان بآتشکاه نسبت بکستاخی وهراسناکی وسختی
ایشان وسستی اعتقاد ایشان یکسان نیست . برخی
با کستاخی وشادی خودرا باتش میاندازند ولاشهٔ

شوهررا درمیان آتش ببغل میگیرند و باکی
نمیدارند تاآنکه بااو خاکستر شوند ۰ پارهٔ
دیگر ازروی سستیٔ باوری خویش باتش نمیآیند
مگر بدلایل براهمی وترغیب وتشویق پدر ومادر
درآن باب ۰ پس درهنگام در آمدن باتش
آلات وادوات ساز وموسیقار مینوازند
والتهاب وشعلهٔ آتش راباروغن خالص میافزایند
تا فریاد وفغان زن باطنطنه وطنین آلات وآتش
شنیده نشود ۰ واین امر درنزد ایشان موجب
ثواب آخرت است وتقرب بحضرت عزت ۰
این ثواب را (سعطه) مینامند که بزبان هندی
بمعنی قربت مستحب میباشد که از بوکان صادر
میشود ۰ اینك دلیل آنکه اعتقاد باطل ورسوم
عاطل تا بچه درجه درنفس زنان مرکوز ومستحکم
است ۰ باید دانست که باعتقاد هندوان هلاك
انسان خود روا نبود ۰این عادت بدعت براهمه
و پیروان برهماست که آنانرا بدین سنت تحریص
وترغیب و بترك آن تهدید وترهیب مینمایند ۰
میگویند که این سنت زنان شوهر مرده
وشوهرشانرا وسیلهٔ فوز برتر درجات بهشت است ۰
همچنین گویند که ازمؤکدات این عمل یکی

هم آنست که درهند دختران درخورد سالی شوهر میکنند و بمفارقت خویشان وتربیت درز بر دست شوهران خوکر میشوند ۰ پس ازمرك شوهر ایشان‌را پشت و پناهی وکریز کاهی نمی ماند ۰ باقتضای ضرورت باید بخانهٔ والدین بر کردند ۰ ودرسایهٔ سر پرستی آنان زندکانی کنند وحال آنکه در آن دیار پدر ومادرراچندان دلسوزیو فکر بهروزی فرزندان نیست ۰ پس بحکم (النار ولاالعار) شکنجهٔ آتش‌را بسرزنش خویشان ترجیح میدهند ۰ ازجانب دیکر هم ترغیب وتشویق براهمه مرك‌را برزندکی برایشان هموار تر میسازد ۰ چه براهمه عیش دنیارا فانی وعیش آخرت‌را باقی‌این‌را باکدورت وکذران و آن‌را باصفوت وجاویدان مینمایند ۰ میکویند که هرزنی که در ین نشأ خودرا بالاشهٔ شوهر بسوزاند درنشأ آخرت بشمار هرسر موی وی هزار سال بخوشکواری نشاط میراند ودرنعمت سرمدی مخلد ومؤبد میماند ۰

این‌است‌که بیشترازرنان‌بی بیم وهراس و بی اندوه وزاری پس از بخشیدن لباس‌و پیرایه و بدرود

خویشان وهمسایه پای در آتش میگذارند و پروای هیچ ندارند • هرچند دولت انکلیز ایشانرا ازین عادت باز داشتن خواست دسترس نشد • چون درشهر مجال اجرای این آیین نمی یابند بصحرا میروند ودر آنجا داخل این ثواب میشوند • انکلیزانرا گمان اینکه پیش روی این عادترا گرفته‌اند ولی محض گمانست وآن عادت هنوز درمیان • (بیت)

(رسم بد درطبیعتی که نشست)
(نرود تا بروز حشر ازدست)

گویندکه با آن تشویق وترغیب براهمهٔ گمراه و بااهانت وخاری پدران ومادران دنی و بدخواه ابطال این عادت شنیع ممکن نتواند بود • آیا ممکن نتواند بود که بادلائل و براهین خاطر نشان پدر ومادر کرد که تربیت دختران از اذاقهٔ عذاب شدید بدیشان اسلم واعظم‌است• آیا باتربیت وتعلیم" اضلال واغوا بودن اقوال براهمه‌را نمیتوان بدیشان تلقین وتفهیم کرد •

ازغرائب امور یکی هم اینکه اززنان (نیر) که قبیله‌ایست درصحرای (میبار) ودرمیان سایر قبایل آنجا ایشانرا شرفی‌است حکایت

میکنند • کویند که ان زنانرا عادتی ازعادات
همه زنان مختلفتراست • چنانچه مردان این
قبیله همه اصحاب حرب وجنکند وشغلی بجز
این ندارند وهرکز درفکر اندوختن معیشت
بازنان خود نیستند • پس زنان متکفل معاش
مردانند • هرزنیرا خانه ایست وچند شوهر
دارد که بنوبت یکان یکان بهنزد وی میآیند •
کویند که هرمردیرا دری جدا کانه است که
از آن در داخل میشود وسلیح خودرا بیرون در
میکذارد • ونیز کویند که آن زنرا ایام
مخصوصی است که در آن همه شوهرانرا جمع
میسازد ومهمانی بدیشان میدهد • خود بالیشان
غذا میخورد بی آنکه درمیان ایشان بجز مواخات
وتحابی چیزی واقع شود • همچنین زن همه
فرزندانرا که از ین شوهران حاصل میشوند
محاپروردبی انکه پدرشانرا بشناسد • اینچنین
عادتی درمیان اهالی (اسپارته) که فرقهٔ
ازقدمای رومیانست بوده است اما اکنون
ازایشان اثری نیست •

قریب بنقیض این فقره اینکه کویند کروهی
ازنان بودند که ایشانرا (همزون) مینامیدند

یعنی زنانی که ترك شوهر میکفتند ونفس خودرا وقف جنك وجدال میکردند ۰ اکنون این عادت منقطع کردیده‌است واز آنان‌اثری نمانده ۰ اینقدر هست که درمیان‌پارهٔ اقوام جنکجو زنانی یافت میشوند که مانند شوهران خود فن جنك وحرب میدانند و باشوهران بجنك میروند و بدیشان یاری میدهند ودرجنك کار مردان میکنند ۰ پیش ازین سکان (اسوج ونوروج) درفرنکستان زنانرا کشتیبانی ودزدی وجنك درکشتی میآموختند ۰ اکنون هم درجبال بلاد(موره) طایفهٔ لشکری‌است اززنان باسلیح جنك آراسته که درجنکها سرکردکی جماعتی میکنند (مانیوت) نام که بمعنی ر بانید کان‌است ۰

(فصل هفتم در نسل ونژاد)

زه‌وزاد ازجمله اموریست که در نزد همهٔ مردم ستوده‌است وعدم آن نوعی ازنقایص وعیوب شمرده ۰ این‌است که کفته‌اند زن نازا نباید کرفت ۰ درممالك اسلام وسایر جایها کدزیاده ازیك زن کرفتن و تصرف درجواری جایزاست باز کمست که کسی بیش از بیست سر اولاد داشته باشد ۰ ازرسوم

اهل کوه قاف یعنی چرکسان اینکه فرزندان
خودرا بدست دهقانان خود بپرورش میدهند.
در برخی بلاد دختررا برای ازدواج میفروشند
این‌است که هر پدررا دختر بیشتر مال ومنال
بیشتراست ودختران نوعی ازثروت و یسارند .
بسیاری از پدران آن دیار بدختران خود که
ملك ایشانست پیش از بلوغ تصرف فروش
مینمایند .
(خرخیز) ان فرزندان خودرا بمقداری
برنج یاآرد میفروشند . در بازار (وشندی)
افریقیه بهای کودك سه کیله غله است . معاملهٔ
پدران ومادران درحق فرزندان گاهی بپایهٔ
سنگدلی و بیرحمی میرسد چنانچه بااینکه مهربانی
ودلسوزی در بارهٔ فرزند ونازاولاد طبیعی است
باز ایشان‌را هلاك وتلف میسازند . مغاربهٔ
پیشین باهمه مردمی وتهذیب فرزند خودرا
بادست خود قربان مینمودند . گویند که یکی
از پادشاهان (سچیلیا)وقتی که بر (کارتاژ)یان
فیروزی یافت شرط آشتی وی باایشان فرو
گذاری این رسم ناهنجار ایشان بود . اهل جزیرهٔ
(هوتایتی) اولاد خودرا وقف بتی مینمودند
(ادرو) نام وعادت ذبح انسان برای آن
تا اوایل این قرن باقی بود . همینکه می‌پنداشتند

که بت خشمناك شده است مو بدان بهرسو بانك میآوردند تا مردم اولاد نذر کردهٔ خودرا میآوردند وبرای فرو نشاندن نایرهٔ غضب بت بکورستان میبردند و بعداز قربانی جثه اورا پاره پاره کرده ببرکهای بهن می پیچیدند و بدرختان میآویختند • اهل (اسپارته) بلکه رومیان هم باینکه اکثر رسوم خجسته وفرخنده داشتند چون زنشان فرزند زشت میزاد بی هیچ دغدغه وتشویش خاطر اورا برهکذار میانداختند تاپیکانکان بردارند • پیشینیان بلاد (اسوج) نیز درزمان تنکی اولادخودرا دور میانداختند •

کویندکه در بلاد چین نیز از بسیاری نفوس انداختن اطفال برهکذارها شیوعی دارد • اما بزرکان ومرو تمندان آنانرا برمیدارند تا ازسرما وکرما وکرسنکی وتشنکی نمیرند وسکان آنانرا ندرند •

در یکی ازجزایر (ماداکاشغر) مردم از پارسایان خود درخواست مینمودند تا زایجهٔ مولودرا کشیده طالع وی‌را میدیدند • اکر مسعود ونیك پی می یافتند چه به ازان واکر شوم پی می یافتند ویااینکه درماه آذر یا

نیسان فرنکی زاده بود بمغارهٔ میانداختند تا درندکان بدرند ٠

درجزیرهٔ (فرموز) زنانرا دستوری نبود که پیش ازسی و شش سالکی فرزند زایند ووجه این حرمترا کسی نمیدانست ٠ پس اکر پیش از ین سن زنی حامل میکردید جنین اورا سقط مینمودند ٠

در بلاد (غیانهٔ) یکی دنیا درمیان قبیلهٔ (بیربیس) چون زنی توام میزاید ناچار یکی از آنانرا میکشند بدین بهانه که توأمی فرزندنشانهٔ عهر وزناکاری مادراست ٠

انکلیزان درمیان هنود (جزرات) رسمی غریب دیدند چنانچه دخترانرا درحین زادن میکشتند وندانستند کهاین رسم ازکجا بدانجا راه یافته است پس کوشیدندتا بسعی تمام کو یا این عادترا براندا ختند ٠

پیش از ین کفته شدکه چرکسان فرزندان خودرا بهتربیت دهقانان میسپارند و بخانهٔ پدران ومادران نمیایند مکر دروقت زن کرفتن وکم میماند که یکدیکررا نشناسند اینجا میکوییم که مزدمربی آ نست که پدر طفل پس ازرسیدن بسن رشد رسدی از آنچه او ازغارت درراه

زنی میآورد بمربی میدهد .

اکنون باید دانست که اگرچه مردسنگدل و بیرحمرا پروای اولاد خود هم نیست تا چه رسد باولادمردم اما مردمان رحیمدل وصاحب شفقت از پرستاری وسرپرستی بینوایان وبیچارکان دریغ وکوتاهی نمی نمایند .

در بلاد بزرك بیکسخانه ویتیمخانها که مارستان مینامند ساختهاند و بی پدر ومادر وسایر بیچارکان وبیوایکان‌را در آنجا نهاده متکفل هرکونه احتیاجات وضروریات ایشان میشوند وعلوم و صنایع بدیشان میآموزند .

درلندن بنام حضرت عیسی مارستانی سخت بزرکست که اطفال آنرا کاهی به پیشکاه شهر آورده باصور متعدده نوازشها ومهمانیها میکنند . همچنین در (هامبورغ) نمسه از برای نرینه ومادینه مارستانیست که کودکان آنرا نخست درکوچها میکردانند وتوانکر زادکان بایشان هدیها وتحفها نیاز میکنند بعد ازان ایشان‌را درروز مخصوص بتفرجکاهی میبرند وجشنی برای پاداش علم وعمل بدیشان دادن برپا میکنند . همان طفل که دراثناء سال

درعلم وهنر ازدیگران بیشتر بوده پیشوا میسازند ·
وساعیان و کوشش کاران هدیها بنـام پاداش
میدهنـد · بسـا هست که طفلی چندان هدیه
میگیرد که برای سرمایهٔ تجارت یا پیشـهٔ بعداز
خروج وی ازمارستان کفایت کنند ·

درجزیرهٔ (مالطـه) متعلقـان مولود
درخانهٔ او جمع میشـوند ودر پیش مولـود
سبدی ازحبوبات و نقول وسبدی دیگر ازاسباب
سیف وقلم میگذارند تاطفل بهرچه دست برد برسم
تناول بعدازبزرگ شدن مناسب آن برای وی تعیین
کار و پیشه میسازندو آن سبدرا (قوقسـیا)
مینامند ·

(فصل هشتم در پیری)

بدانکه پیری وسالخوردگی در بلاد حضری
و بدوی بلکه درنزد وحشیان و بهایم صـفتان
هم صفت تعظیم واحترامسـت · حتی اینکه
ارباب منصـبهای عالی مانـند حکام وقضـات
در بسیاری از بلاد هم سالخوردکان را بردیگران
برتری و پیشی میدهنـد · وانگهی اصحـاب
مناصب را بلفظ شیخ یامرادف آن در بیشترین
زبانهـا مانند پیرو آق صـقال وامثال اینها

از الفاظی که افاده معنی طاعن در سن کند
یاد می‌کنند • پیش از این درشمال بلاد افرنج
پیران سالخورده امنای شرایع واحکام میبودند
وازروی کال استغنا و بی‌نیازی بسبب مدخرات
اذهان ایشان احتیاج بتدوین کتب ورسائل
در آن باب نداشتند • ایشان نیز تابع و پیرو
آیین ورسوم قدیم میبودند • وازاموری که
ازغرائب شمرده میشود جبلی وفطری بودن
احترام وتعظیم شیوخست در نزد اعراب واتراك •

برخی ازدبو ساران وطوائف نامردم
ازجاده مراعات مودت فطری پای بیرون نهاده
مرتکب عادتی بالکلیه خارج ازمردمی ومروت
می‌شوند چنانچه پیران درمانده ازکار
وبی دست وپارا بجهة اینکه ازتحصیل قوت
فرو مانده‌اند میکشند وانتظار اجل ایشان
نمیکشند • گویند که کشتکان این گونه پیران
نزدیک ترین مردم‌است بایشان ازحیثیت
پیوندی وخویشی باخرسندیٔ پیران بقتل
خود بچرا که این امرعادت وعادت طبیعت ثانوی
شده‌است • این رسم بد در یکی دنیای شمالی
کم گردیده‌است بلکه نزدیک بدانست که ازبیخ

وبنیاد برانداخته کردد ٭ مانند اکثر ازعوائد وحشت ونامردمی که کم کم ازمیانه برمیخیزد ٠

یکی ازمصنفین میکوید که در یکی ازجزیرهای یونان که (سیوس اوزیا) می‌نامیدند وقتیکه میخواستند پیر یرا بکشند شراب زهر آلود بوی مینوشانیدند ٠

وچون این عادت اززمان‌قدیم درنزد ایشان ریشه کیر شده بود ازرك ور یشهٔ ایشان بیرون نمی‌رفت ٠ این عادت نظیر عادتی‌است که درنزد طایفهٔ (افونیان) مؤسسین (مرسلیا) جاری بوده است ٠ چنانچه هرکاه یکی ازشیوخ دیوان بلد ازجان خویش سیر میشد موجبات واسباب قتل خودرا بیان میکرد وشراب زهر آلود برای قتل نفس خویش میطلبید پس اکر بیان اسباب اورا مقبول وخرد پسند می‌دیدند از آن شراب بوی میچشانیدند واکر نه اورا ازآنعمل منع می‌نمودند ٠

در بلاد هند درمیان (مهرات) رسمی بود سخت ناپسند اکرچه نادرالوقوع است بدین کونه که اکر کسی‌را بردیکری قرضی‌است

واستیفای آن نمی توانست یا اینکه بکسی مظلمه بود
وتوانائی اخذ ثار وانتقام ازدستش برنمیآمد
حماقت وکودنی وی را بارتکاب امری شنیع
وامیداشت • چنانچه مشعلهٔ افروخته بازنی
پیرکه بیشتر مادران طلبکار یاستمدیده یایکی
ازخویشاوندانش بودی بخانهٔ بدهکار یاستمکار
فرستادی تاخودراعرض وندرسوختن وخاندان
غریم رانشانهٔ تیرلعن وطعن جاویدی نمودن کردی
ووعد وتهدید نمودی بدینکه دردنیاو آخرت
ایشان را آسایش وراحت حرام خواهد شد •
گاهی غریم این امررا شوم وناپسند شمردی
وازرعب وهراس خود بوفای حق واسترضای
خصم پرداختی • گاهی نیز بمقام نکول واعراض
برآمدی تاپیرخودرا آتش زدی • پس آن
خاندان که موجب سوختن پیرزن میشدند
ازچشم اعتبار مردم ساقط ودرجهٔ احترام
واعزازشان هابط میشد ومردم از آمیزش
آن خانواده کناره می جستند وشاید می پنداشتند
که عذاب ونکال الهی بدان خاندان حلول
نموده است وتاروزباز پسین روی رستگاری
وخلاصی ندارند •

(فصل نهم درجنائز)

کرامی داشتن مرده درنزد همه مردم طبیعی‌است اکرچه این اکرام بحسب اختلاف امم مختلف است چنانچه شاید تعظیم وتوقیر قومی مرموتارا درنزد قومی دیکر غریب نماید ۰ ازعادات جاریه درنزد بعضی تشییع جنازه‌است بادبدبه وکبکبه ۰ مثلا درمیان اعراب بادیه نشین خویشان مرده در پشت سر تابوت پای برهنه میروند زنان کیسوانرا پراکنده خاکستر بسر می‌پاشند ۰ نوحه کران بمرده میکریند تاشعار شیون واندوه اظهار کنند ومرده‌را باوصاف راست ودروغ بستایند ۰ بعداز برکشتن ازتشییع جنازه طعامی هم میدهند وشش بار مهمانی عزا می‌دهند ودرآن مهمانیها نوحه کران شکمها ازعزادرمیآورند ۰ نخستین این مهمانیها روز سیم دومین نهم سیومین پانزدهم چهارمین چهلم پنجمین درسر شش ماه وششمین درسر سال مرك مرده‌است ۰

در (ابسك جبل (ابرنات) ودر پارهٔ بلاد دیکر زنان درعزا شیون مینمودند موی می‌تراشیدند روی میخراشیدند ودرمیان چرکسان

مردان باتازیانه وچوب خودرا کتك میزدند ۰
درافریقیه وجزائر بحر معتدل که بحر جنوب
و بحر کبیر نیز میکویند وفرنکان (پاسفیك)
مینامند همینکه پادشاهی یاامیری بزرك میمرد
جمعی ازغلامان وبندکان‌رابرسر قبرایشان سر
میبریدند و بنام اکرام باایشان دفن میمودند ۰
این عادت همان عادت رومیانست که چون
مرده‌را اعزاز خواستندی اسب تازان و نیزه
اندازان بمیدان بازی بر کماشتندی تا بازی
کنان یکی ازایشان کشته شدی ۰

درزمان سلف رسم فرقهٔ دراکرام میت
سوزاندن لاشهٔ وی بود ۰ مانند یونانیان ورومیان
وقدماء فرانسه ونمسه واهل (اسکندیناو)
اینقدر هست که اهل (اسکندیناو) خاکستر
بقیهٔ مرده‌را درظرفهای ناهموار ساخته نهفته
درمقبرهٔ کلین یاازسنك درشت ناتراشیده دفن
مینمودند ۰ درجهات شمالی آن بلاد اکنون
پارهٔ ازان سنکها موجوداست ۰ این سنکها
اکرچه درساخت ناهموار اما سخت استوار
است ۰در پارهٔ ازان‌ظرفها مهرهای دشوارشکن
ازآبکینه ومرجان وانکشترین واسلحهٔ برنده

نیز یافت میشود که وصلهٔ مرده ودلیل آنست
که مرده آنهارا استعمال مینمود ٠
گویند که از پیشینان هیچ گروهی مانند مصریان
قدیم یعنی قدماء قبط درامور دفن اموات اهتمام
نداشته‌است ٠ این گروه بدستیاری هنری
از بدایع صنایع که بدن مرده‌را از پوسیدن
وگندیدن باز میدارد بقاء وعدم انتشار آن
دست رس میشدند ٠ چگونگی آن هنر اینکه
جثهٔ مردگانرا باروغن بلسان میاندودند
ودرکنار نیل درمغارها وسردابهائی ازسنك
تراشیده دفن مینمودند ٠ تفصیل بلسان اندائی
آنکه چون کسی میمرد جثه‌اش‌را به‌بلسانیان
یعنی آنان که روغن بلسان میاندودند میدادند
تا درون ودماغ اورا بوجهی استوار درآورده
پاك وپاکیزه میساختند پس باموادی مصطکی
که اجسام‌را بالخاصیة درقرون متعدده متعاقبه
ازانحلال وتلاشی باز میدارد میخیسانیدند ٠
پس از آن بپارچها ولفافها بپیچیده آنرا مومیا
مینامیدند آنگاه باتابوتی آراسته یا باصندوقی
بشکل همان مومیا دفن مینمودند ٠ درمغارهای
نزدیك بلاد قوص مومیا یافت میشود ازکثرت

برروی یکدیگر ریخته ۰ اما قبور ملوك و بزرگان
درسردابهای مخصوص است ازسنگهای ناتراشیده
و بیرونش بنقشهائی که دلیل رتبه و پایه
وچگونگی عبادت مرده است آراسته است ۰
در بعضی ازاین مقبرها درنزدیك مرده بتی
نیز هست چنانچه گویا میت ازو چشم داشت
ثواب یاعقاب دارد وهمانا اشاره است بدینکه
روح را هرآینه ثوابی یاعقابی است ۰ باری
مومیای مصریان ازموادیست که عجایب
وغرائب پژوهان بدیدار آنها سخت مشتاق
وراغبند وهیچ گنجینه آثار قدیمه نیست که
چیزی ازمومیای مصر درآن نبود ۰ درمیان
بعضی ازکفنهای مومیا از برك درخت
مکتوبی یافت میشود مشتمل برتماثیل وتصاویر
ومفید معانی خاص ۰ گویند که آن مکتوبها
متضمن مختصری ازسیرت وترجمهٔ حال مرده
ومحتوی بردستور العملیست بدلالت اخلاف ۰
برمسلك اسلاف ولی تا اکنون کسی ازاین
اخلاف بفهم رموز واشارات آن اسلاف
نرسیده است بااینکه دریافت آن هرآینه بسیار
سود منداست ۰ همچنین باآن مومیاها

صورتهای خنفسا از سنك يشم و آتش زن و مرمر سرخ و نيز صورفوا كه و دواب بلسان آلود و آلات پيشه و كسب و كارميت و مانند اينها نيز يافت ميشود . كذشته ازاينها اكر مرده زن بودی و توانكر اورا با پيرايهايش پيراستندی پوششی كه اندامش ازوی بكذرد بوی پوشانيدندی تادر پارچه يكتا وساده پيچيده نشود و مانند زندكان لباس اورا دامن وآستين باشد . كمترين فائدهٔ اين امر آنكه آن موميا عرض جمال ومظهر صورت آن مرده بودی . صندوق ميت ازچوب (جميز) كه نوعی ازانجيراست ميبود ودرون و بيرونش مزين ومنقوش . برسر هرقبری سنكی استوار ميثمودند معنون باسم ورتبهٔ ميت . خلاصه درهيچ اقليمی ازاقاليم ازقدمای جاهليت كسی مانند مصريان بنكاهداری اجسام مردكان اهتمام نمی نمود . لكن اهل (برو) و (مكسيكا) نيز بدنهای مردكانرا بلسان اندود ميكردند خصوصا بدنهای توانكران وحكامرا . پيش ازين درجزائر خالدات طايفهٔ بودند (غونس) نام پشت بپشت درآنجا زاده و پرورده كه درتحت حكومت اسپانيول قطع نسل

ایشان شد این طایفه نیز مردکان‌را باروغن بلسـان میاندودند و باپوست بهایم کفن ودرمغارهـا دفن میمودند . پارهٔ ازآنهـا درهمین ازمنهٔ قریب نیز یافت میشد .

رومیـان درامور امـوات بی‌هیچ تکلف احتفال بسوختن اجسـاد واجسـام اکتفا میمودند وخاکسترشان‌را درظرفی سـنکین یا رخامین نهاده آنها رادرصحرایی نزدیك شارع‌عام دفن میمودند . درراههای نزدیك شهر رومیة الکبری ازین قبور بسـیار بود وتااکنون هم هست . درسایر بلادی که درزیر حکومت رومیان بوده‌است برمزارها سنکها برافراشته‌اند ونام کسـانی که بقای نام وشـانشان مطلوب بوده است نکاشته . همچنین در بلادی که سنك آسـان سذب ومسـتعد مدفن یافتـه‌اند آنهارا تراشـیده دخمهٔ مردکان سـاختـه‌اند . درصحـاری افریقیه و بلاد یونان واناطولی وفلسـطین ازین کونه دخمهـا بسـیار یافت میشود که اکنون تهی‌است ولی وقتی ازاموات انباشته بوده‌است .

اکنون باید دانست که درمیان این مردم

باین اعتنا بتجهیز وتکفین وتدفین و باکبران
پارسی که مرغان کوشت خواررا بخوردن
کوشت مردکان دعوت مینمایند فرق بسیار
است • مجوسان مرده‌را درحفرهٔ سر باز
مینهند تا مرغان کوشتخوار ازکوشت بدنهایشان
بهرهٔ یابند پس استخوانهای باز مانده‌را
خویشاوندان برمیدارند وهیچ نمی پندارند
که این عادت نوعی ازاهانت بمردکانست بلکه
ارتکاب این عادت‌را بهترین ثواب ونیکوترین
اعمال میدانند ودرسپردن لاشه بخاك تاپوسیده
ومتلاشی شود بهرهٔ وفائدهٔ نمی بینند •

در پارهٔ بلاد ینکی دنیا زنان هنودرا
عادتی‌است قریب بدین چنانچه زن چون
فرزندش میمیرد جسد اورا بزنبیلی میکذارد
و بشاخ درخت میاوَیزد • برخی ازقبایل
ینکی دنیای شمالی مردهٔ خودرا درهمان کلبهٔ
که ساکنند دفن میکنند • در (ازلند)
جدید وحشیان مردکانرا درتنور خشك
میکنند و بعدازتکفین آن در بور یا مانند مومیا
برای نکاهداری درتابوتها میکذارند ودرجایی
دور ازدست رس آدمی میاوَیزند • کاهی هم

بعد از مرگ انسان را دفن میکنند و پس
از یکسال قبرش را شکافته استخوانهایش را
بمحفلی عظیم میآورند ودر آنجا جمع نموده
باسبدی میآویزند ۰ ازوحشیان هند طائفه ایست
(غاروس) نام که مردکان را درتابوتی
باتش میاندازند و پس ازسوختن خاکسترش را
کرد آورده درهمان جای سوزش دفن میکنند
و بربالایش قبه یامحوطه میسازند و تا سی شب
در آنجا قندیل میسوزانند ۰ عادت مشهد جنازه
یعنی مرده کشی درنزد ایشان آنست که
جنازه را باساز وآواز و بامستی بی پایان
و پای کوبی فراوان تشییع مینمایند ۰ پس
اکر مرده جاسنکین است و بشیون میارزد
یکی از بندکانش را برسر قبرش سر میبرند
تا جسدش را باجسد خواجه بسوزانند ۰
اینکونه قربانی درمیان جبابره برابرهٔ نابکار
در بلاد افریقیه و آسیا وجز اینها بسیار
واقع میشود ۰ درجزیرهٔ (هایتی) ودیکر
بعض جزائر مردهٔ اغنیا را باظهار تجمل
وتزئید وازدحام وغلبهٔ زنان برمیدارند ۰
زنان لباس سفید در بر وکفشهای سفید بر پا

ودستمالهای زرد بگردن باد بیرنهای کالی
دردست جنازه را تشییع میکنند تا عاقبت
بخیر بگور رود ۰
درنزد یهود امر جنازه متضمن امور
عجیب است ۰ از آنجمله بسیار دقت واهتمام
دارند بدفع تطیر یعنی فال بد ودروقت همراهی
جنازه پیوسته باستعاذه ازشیطان و به تسبیح
وتهلیل بحضرت یزدان میپردازند ۰ در(بواو
نیا) که استیجار نوحه کر وخواننده درجنازه
ازعادت مستمرهٔ ایشان است و پیش از ین
بنوحه وغنا چنك ونای هم میافزودند چون
کسی میرد پیری بسیار سالخورده درنزدیك
جسد مرده جزوی چند از کتاب مقدسشان
میخواند ۰ درهنکام برداشتن جنازه لباس
مرده را میدرند وموپش میسترند ودر هنکام
دفن خویشاوندان جامهارا چاك میزنند وروزی
چند باهمان جامهای چاك زده میانند ۰ فرزندان
مرده خاك بردهان وچشمها میانبارند ۰
ودرنهادن بلحد پای مرده را رو به بیت المقدس
برمیکردانند ۰ درمرك زن شوهر با بازماندکان
هفت روز برخاك بسو کواری می نشینند بدن

نمیشوند سر نمی تراشند چندهفته بسیاه وسفید دست نمیزنند کرد امور دنیا نمیکردند • حتی اینکه اکر کسی سر سلامتی کوید پاسخ باز پس نمیدهند • اکر فقیراست درین اوقات سایرین خرج اورا میکشند • پس ازچند هفته انکاه دوختن رختهای چاك زده براو جایز میشود • همینکه پسر بمرك پدر می نشیند تا روز قیامت چاك کریبانش دوختنی نیست • درد بی درمان اینکه هرکه را لباس عزا در براست یکسال تمام بهیچ لفظ تحیتی اورا تبریك وتهنیت نشاید کرد •

(فصل دهم درشکار خشکی ودریایی)

شکار درنزد کروهی جزوضرورت ودرنزد کروهی دیکر جزو ریاضت وتفرج است • مردم ینکی دنیای شمالی مدتی مدید پیش از آنکه برزکری وسوداکری و پیشه وری درنزد ایشان متداول شود باصید وشکار زندکی میکردند • کارآمدانشان باهنك نخجیر چندروز پیدرپی به بیشها فرو میرفتند وکاه میشد که از بنکاه خویش بقدر صد فرسنك در پی

بهائمی که خوراك ایشان‌را میشایست میافتادند ۰ کوشت نخجیررا قوت و پوستش‌را لباس میساختند ۰ همینکه زمین بلادشان کشتزار شد و کشت و کار رونق یافت کذران ایشان باصیادی باطل واین کونه زندکانی عاطل کردید وزراعت وفلاحت‌را مایهٔ زندکی قراردادند ۰ درمیان وحشیان (بریزلیا) مرد باهمراهی زن باتیر و پیکانهای کوناکون بامداد از بنکاه خودبیرون میرفتند و به بیشهای انبوه میخزیدند ۰ مرد درزیر شاخ و برك درختان باشکم بزمین میسرید و به (کپی) وبوزینه و (تابور) که نوعی ازکرازاست و به (اغوتی) که حیوانی‌است بجثه قریب بخرکوش تیر میانداخت ۰ چون یکی ازین جانوران را شکار کردی زن به‌بنکاه میبرد ودرآنجا شام شبشان‌را ترتیب‌میکرد ۰ ساکنان جبال (آنده) مرد وزن باهم بشکار سیاه کوش بیرون میرفتند ودرسنکلاخها پژوهش مینمودند ۰ وهرجا که سراغی و بویی ازسیاه کوش میبردند یامیشنیدند دامی بجانب سوراخ او میکستردند ۰ همینکه چند تن ازان بدام میافتاد زن باشادی اورا بلانه میبرد ۰

در کنار شهرها شکار بانان باسکهای مخصوص سمور آبی را در پی میافتادند و اینقدر میدوانیدند تا درانجام اورا باهمه تولکان که درسوراخ داشت میگرفتند ٠

اهل یکی دنیای جنوبی گاهی به پی شکار (یاغوار) که نوعی از گربه است خطرناك میافتند ٠ خطرناکتر ازین صید خرس سفیداست درمیان اهالی (سموید) و (لاپون) و(اسقیمو) که ایشان در یخهای بحر قطب شمالی اورا نخجیر میکنند ٠ بهترین راه از برای نخجیر خرس سفید آنست که صیاد پوست خرس میپوشد و نزدیك وی میرود بطوریکه امر براو مشتبه میشود که خرس است یا آدمی پس ضربتی مهلك براو میزند واز پای درمیاورد ٠

درافریقیه اعراب ومغاربه وغیر ایشان آهو وگاو وحشی صید میکنند ٠ در بلاد آسیا (کیماکیان) بسیار بصید مایلند ٠ سوار اسبان میشوند ودر پی شکار میافتند ٠ ازعقب گرگان میتازند و باتازیانهٔ که عوام آنرا (قرقله) میگویند میزنند واورا میگیرند ٠ گاهی سواره باچرخ و باز که برروی دست میبرند شکار

میکنند . این امر پیش از ین وقتی که شکار
مخصوص نجبا واشراف بود وکسی بجز بزرگان
دستور شکار کردن نداشت درنزد اعیان افرنج
نیز معتاد بوده‌است . انگاه درخارج شهر
بنا وزراعت کم بلکه اکثر بیشه زار وجنگلستان
بود . اگر کسی زمینی‌را میکشت وگرازی
دشتی بر آن میگذشت ومیکند وخراب میکرد
یارای آن نداشت که موئی از بدن آن بکاهد .
اگر احیانا یکی ازفلاحان متعرض قتل گرازی
میشد قتل وی واجب میگردید چرا که بامری
فوق مرتبهٔ خود تصدی نموده بود .
تااکنون‌در بلاد انگلیز نخجیر گری کار کسانی‌است
که ارباب مبانی واراضی عظیمند . ارباب سوار
اسب میشود و به پی انها میتازد وبهمراه خود
خدم وحشم وآلات وادوات نخجیر گری
برداشته کلفت عظیمی درین باب متحمل‌میشود .
دردنیا هیچ چیز خطرناکتر ازشکار فیل
هندیان نیست . تا کسی را جرأت شیر وحیلهٔ
روباه ودست و پنجهٔ بوزینه نباشد باین کار
اقدام واقتحام نمی‌تواند کرد . درماه تشرین
وقتی که پیلان ازجنگلستان برای چریدن پارهٔ

چیز هـا از جـوار جنکل وبرای برهم زدن مزرعهٔ نیشکر وشلتوك زار ازجنکلستان بیرون میآیند صـیادان بخیال نخجیر میافتند • نخجیر بانان دوفیل ماده دسـت آموز بهمراه برده آن دو پیل ماده نزدیك پیل نر میروند واورا نوازش میکنند • پس نخجیربان آهسته درزیر شـکم پیلان مادهٔ دست آموز میخزد و بنوعی که فیل نر خبر دار نشـود ریسمانی کلفت ومحکم بپـای او می پوندد • مادکان اورا بنزدیك درختی میکشند ونخجیربان ریسمانرا بدرخت استوار می بندد • اما این کاررا باتردستی واسـتادی غریب بجای میآورد • درانجـام فیل خبردار میشـود رمیآشوبد خشم میکند ولی رستکاری از پالهنك نخجیربان هندی کار حضرت فیل نیسـت • انکاه بدست صیاد اسیر افتاده آنرا باماده پیلان بخانه میبرد •

صیادان هندرا عادت آن نیسـت که پیلرا همیشـه یکان یکان صید کنند • بلکه بیشـتر اوقات انرا بیکبار وبیك ناکاه خیل خیل وفوج فوج میکیرند چنانچه درصحرا فضائیرا باخندقها وحیاطهای چوب پوش محاط ومحفوف میسازند

ودری کوچك درخورد دخول فیل باو میگذارند . پس خیلی ازماده پیلان دست آموز باخود میبرند تاآنان بازه پیلان بهپیرامون هم جمع میآیند . انگاه نخجیربانان از کین تاخته آنانرا ازعقب میرانند وبدستیاری فریاد وغوغا وتدبیرهای گوناگون آنانرا بفضاها درمیآورند که درون آمدنشان آسان است وبیرون آمدن دشوار . همینکه درآن فضا محصور ماندند بنای هدیر ونفیر میگذارند . پس صیادان میآیند و یکان یکانرا یاباملاطفت ویا باخشونت بحسب اقتضا ازانجا بیرون میآورند وباینکه ازحیثیت وحشت اشد بهایمند باین دست آویز بدست آموزی دسترس میکردند . عاقبة الامر ازتحف هدایای ملوك هند وغیر ایشان ازبزرگان وتوانگران میشوند .

بسیاری ازمردم باصید ماهی عمر می گذرانند وصید ماهی ازصید سایر حیوانات بحری نافعتر واستوار تراست . در (غروانلنده) و (سموید) و (اسقیمو) گاوآبیرا که (فوکا) مینامند ازکنار دریا شکار میکنند . در (فینو) ماهی (سلمون) را ازنهرها

شبانه با آلتهای چنکالین بدر آورند • اینکونه
صید ماهی در پارهٔ جزائر روم هم باروشنائی
چراغ متداولست اهل (نوروج) تا جزیرهٔ
(واجنی) میروند وصید ماهی میکنند •
انکلیزان و یکی دنیا ئیان ماهی شمط درر یکزار
بلاد (ترنوف) یعنی مملکت تازه میکیرند •
روسیانرا دردهنهٔ نهر (اتل) شیلات یعنی
ماهیسار عظیم است • بسیار ازماهیان بزرك
که (اشروجیون) مینامند درآنجا صید
میکنند وتخم ماهی ایشان تخم آن ماهی است •
قزاقان روس را هرساله درجزیرهٔ (اورال)
زمان صیدی است که دسته دسته تابدان نهر
میروند چنانچه کویا به نهب وغارت میروند •
چون بدانجا میرسند صف میکشند وهرکس
بجای خود میایستد وماهیانرا باتیر میزنند •
پس باغنیمت خود برمیکردند یانکاهش میدارند
و یا میفروشند • ومانند این صید دریکی دنیای
شمالی هست • کشیشان که ازفرنکستان برای
ترسا نمودن اهل یکی دنیا رفته اند پیشاپیش
آنان که ترسا شده اند میافتند وایشانرا بکنار
دریاها ونهرها که مکان تخم نهادن سنك پشت

است درر یکزار میبرند ۰ پس هر کس پارچه زمینی میکیرد واز برای خود تخم سنك پشت بیرون میاورد وده یك آنچه بیرون میاورد مال کشیشان‌است ۰ بعدازان باخمهای چو بین و کردونهای پرازتخم بجای خود برمیکردند ۰ درصحرای (نوروج) و (ایقوس) ودرجزائر (هبریده) و (رکاده) و (سیطلان) کسی‌را ممکن نیست‌که ازصخرهای آنجا بیرون آورد وقدرت آنکه چیزی ازجای دوردست بیاورند هم ندارند ۰ چند ماه ازسال‌را باتخم مرغان در پائی که برسنکهای بلند آشیان میکذارند وامواج بحر همیشه در پای آنسنکها بتلاطم‌است کذران میکنند ۰ این‌است که بدست آوردن آن تخمهارا مشقتی عظیم لازم است وموقوف‌است بجسارت بسیار علی الخصوص در (ایقوس) چه درآنجا باید آدمی ازصخرهای بلند خودرا بقعر دریا دراندازد تا تخم وجوجکان خور مرغانرا که درمیان سنکهای برنده وخنجر واراست درآورد ۰ در جزائر (فارده) ازتوابع (دانیمارك) صید ماهی (مرسوان) که نوعی

ازماهی (دلفین) است کسب معظم آنجاست
دروقت آن ازسال در دریا جم غفیری ازان
ماهیان پیدا میشود • صیادان بازورقها بدریا
میروند و پیرامونشان‌را میگیرند و باهایهو
چندان سراسیمه میئمایند که ماهی خودرا بریکزار
میاندازد • آنگاه اورا پاره پاره می‌کنند
وهر کس رسد خودرا میبرد • اگر احیانا
غریبی درآنجا یافت شود اورا نیز حصهٔ
بقاعدهٔ مقرر خود می بخشند •

(فصل یازدهم درسوداگری ونقود)

معلوم‌است که مردم غیر مدنی‌را بهرهٔ
ازمعاشرت وآمیزش بادیگران نباشد
و بجز درامور جزئی بایشان احتیاجی نه •
رابطهٔ داد وستد ومایهٔ تعاوض بایکدیگر بسیار
کمست بخلاف اهل حضر و بادیه نشینانی که
تمدن وظرافت بدیشان راه یافته ومخالطت
درمیان ایشان بسیاراست وآنچه درآن
سود زندگانی و پیرایهٔ تن آسائی ایشان است
بایکدیگر داد وستد میئمایند • پس آنچه
ازما یحتاج ایشان افزونتراست بدیگران
میفروشند وآنچه درایشان یافت نمیشود

ازدیگران میستانند • درنزد خود نیز در بلادی
که آباد ساخته‌اند انواع اسباب که متکفل
زندگانی وحاجت ایشاناست بکار میبرند •
درزمان قدیم اصل معامله بمجادله بود چنانچه
اکنون هم معاملهٔ پارهٔ وحشیان بلکه پارهٔ
اهل مدنیت بهمین سانست •

درجزیرهٔ (ملق) هند وغیر آن سودای
خوشانه میکنند • چنانچه فروختار ببلدی
که درآنجا سر سودا دارد متاع وکالهٔ خود
میآورد ودر بازار بجایی میگذارد وخود
بدینسوی وآنسوی میگردد •

خریدار نیز کالهٔ خودرا آورده درنزد
متاعی از آن فروختار که میخواهد میگذارد
و میرود • فروختار میآید اگر بهارا شایسته
دید برمیدارد ومعامله سرانجام یافته‌است
واگر کم بشمارد یا نپسندد برنداشته میرود •
خریدار باز می‌آید یامتاع خود میافزاید ویاانکه
آنرا برداشته میبرد • اینك رسم تجارت
وسوداگری خوشانه شاید سبب آن باشد که
ازهردو سر زبان یکدیگررا نمیدانند •

رومیان دراول بجز کشاورزی نمیکردند •

پس از آن آغاز نمودند بداد وستد چنانچه
گاو و گندم که داشتند میدادند و آنچه
نداشتند میستدند . بعد ازان چون این
مبادله‌را پرزحمت دیدند چه بسوق حیوانات
ببازار و بحمل ونقل حبوبات احتیاج داشت
ازفلزات پارچهٔ چهار گوشه ساختند وبرروی
آن صورت گاوی نگاشتند و بدان آنچه لازم
داشتند میخریدند واین پارچه فلز نایب مناب
حیوان بود . تا اکنون هم پارهٔ ازین نقود
ناهموار درنمونه خانهای آثار قدما یافت میشود
چنانچه درشهر (پاریس) دیده شده‌است .
پس از آن این نقودراهم نسبت باشتراء پارهٔ
چیزها سنگین دیدند نقود سیم وزررا اختیار
کردند . چه مقدار اندکی از آنهارا بهای کالی
بود وانگهی این دو فلز بالذات نفیس میباشند .
(لیکوریند) پادشاه (اسپارته)
مردم‌را ازسوداگری منع نمود چه بآئین او
مردم بایستی همه لشکری باشند یابکشند یابمیرند .
پس نقدی ناهموار مانند نقد رومیان قدیم
متداول ساخت .
رومیان ومردم (لاپونیا) زمانی دراز

بمعاوضه باپوست سمور وغیر آن ازحیوانات که پوست آنها پوستین‌را شاید معامله مینمود . مالیات وبده دیوانی ایشان هم از پوست بود چنانچه اکنون‌هم درنزد اهل سبیر معمولست . حتی اینکه درانجام کار نقودی از پوست پارچها ساخته درمیان خود باآنها داد وستد مینمودند .

دربلاد هند ودربعض بلاد افریقیه بهای چیزهای فرومایه خرمهره‌است . دربلاد نوبه و(کردفان) ازآبگینه مهرها بشکل در ساخته‌اند ومعامله بدانهاست . دربلاد سودان کیسها دارند پر ازخردهٔ زر که بجای درهم ودینار بخرج میرود . دربلاد آسیا وافرنج درزمان پیش شوشهای زرین وسیمین باوزنهای خاص داشتند که هرجزئی ازاجزاء اورا قیمتی معین بود دروقت احتیاج بقدر لزوم‌ازاو بریده بکار میبردند . دراوایل مملکت فرانسه نقودرا اوزانی معلوم وانواعی ازمعاملات برسم اوزان ونامشان هم بنام آن اوزان بود . مثلا اگر اسم نقد رطل میبود آن معامله‌را هم بلفظی که معنای آن رطلی بودی می گفتند ورطل بیست

جزو بود وهرجزوی را (سولدیا) مینامیدند
پس هر (سولدی) نصف عشر رطل میشد ۰
اکنون ازنقود درنزد ایشان اسم رطلی باقی
مانده است که گویا عبارت ازفرانك است ۰
اسم (سولدی) هم ازمیانه نرفته است ۰ اما
هیچیك برقیمت اصلی خود که رطل ونصف
عشر رطلست نیست بلکه فرانك پنجریال فرانسوی
وسولدی نصف عشر فرانکست وفرنك ازنوع
فضه وسولدی ازنوع فلوس محسوب میشود ۰
وهمچنین سایر اوزان دراغلب بلاد تغییر یافته
است مانند وزن درهم ودینار درنزد عرب ۰

اکنون باید دانست که سیم وزر درپیشتر
بلاد فرنکستان ازانکاه باز که ینکی دنیا کشف
شده است فراوان وبیش از پیش در دست
مردمان است ۰ بهای زر وسیم کاسته یعنی نرخ
چیزها کران شده است ۰ نرخ پیش از کشف
ینکی دنیا کجا وبعد ازآن کجا ۰ درحقیقت کمان
نباید کرد که چیزها پیش ازین ارزان بود پس
ازان کران شد ۰ ولی باید ملاحظه کرد که نقود
پیش ازین کم بود اکنون فراوان شده است ۰
همچنین باید دانست که دربلاد معامله باعیان

ودردار اسلام بسته بشروطاست و دربلاد افرنج بعوائد ورسوم معامله میشود • کیفیت انواع بیوع که بیع بالذمه مثلا ازان قبیل است در کتب فقه مسطور است اما عادت بعض بلاد افرنج مثلا درین باب این است که ایشان درین اواخر یك نوع معامله اختراع نموده‌اند باسهولت وآسانی وتمام آن تمسك دین یعنی پولیچه وکاغذ دولتی است که کاغذ زر حواله وغیرآن میکویند • بیان این امر آنکه هرکس کاغذی باسم خود میسازد ومدتی قرار میکذارد و باذن دولت طبع میکنند • هرکاه بخواهد بکسی نقدی دهد ازان کاغذ میدهد وآنکه میکیرد اکر میخواهد بکسی دیکر میدهد وهمچنین دست بدست میکردد تا موعد آن میرسد • پس آنرا بنزد صاحب کاغذ میآورند واو ثمنی را که متضمن است میدهد • این کاغذ را تمسك دین و برات مینامند • اما ورقهٔ دولتی انهم مثل این است ولیکن باسم دولت ومهر آن است وهیچکس در کرفتن آن تعلل نمیتواند نمود بخلاف ورقهٔ اول که اکر صاحب آن غیرمشهور باشد شاید در کرفتن آن

تعلل نمایند ٬ پس این دو کاغذ بجای نقد
بخرج میرود علی الخصوص درخریداری
چیزهای گرانبها و بجهة اینها امر سودا گری
آسان شده است و بازار داد وستد رواج یافته
ولی عاقبت این کاغذها بجهة احتمال تزویر
ووقوع پارهٔ حوادث پرمامون نیست وچندان
دلبستگی را نشاید چه گاهی از ینها زیان کلی
وارد میاید ٬ پس اگر کسی زیاده بر آنچه
دردست دارد کاغذ بدهد وموعدش برسد
وافلاسش ظاهر شود مالش برحسب دیون
قسمت میشود وقیمت کاغذها نقصان مییابد ٬
اینعمی درشورش اهل فرانسه درمملکت موجب
خطر عظیم شد ٬ اینرا هم باید دانست که
امر کاغذ درتجارت انگلیزان بسیاراست
بجهة اینکه تجارت ایشان باین امر وابسته است ٬
اما در بلاد فرانسه چندان رواج ندارد بلکه
رواج نقد در نزد آنان بیشتر از رواج کاغذ است ٬
پوشیده نماند که امر تجارت نقود ودلالی
پارهٔ مردم مانند بخش خدائی است چنانچه
ایشانرا بیشتر ازدیگران در آن دست
ومهارتست ٬ جماعت یهود بعد از پریشانی

دولت ایشان در بلاد پراکنده شدند وتجارت‌را
پیشهٔ خود ساختند . درقرون وسطی تجارت
فن یهودان و (اومبار) بود که طـایفهٔ
ازاهـالی (ایتالیـا) سـت . ایشـان
درتمـام بلاد صراف بودند وهمـه نقـود
اززیر دست ایشـان می کذشت . هم‌مردم
بسـبب حرص ایشـان درجمع مال و کثرت
حیرت افزائی کسب ایشـان وقناعت ایشان
درمعیشت وترتیب وتدبیر ایشان درخرج ودخل
بایشان کین میورزیدند .
اکنون هم کار صرافی دراکثر جایهـا
بدیشـان وابسته‌اسـت وازدیکران درین باب
ممتازند . ودر پارهٔ جایهـا متاجر همه دردست
ایشـان‌اسـت . ولی درپارهٔ بلاد بارتکاب
شـغلهای خسیس وفرومایه اقتصـار می کنند
چه شریعت یاعادت بلد اباحت امور عظیمه‌را
بدیشان تجویز نمی‌دارد . کسی‌را مانند ایشان
شـکیبائی نیست . که اندك اندك اندوزد تاامر
زندکانیش براه افتد . نسبت بمواقع ومواضع
وباقتضـای وقت چاپلوسی وتبصبص‌را بدرجهٔ
نهایت میرسـانند . پشت کار ایشان‌را کسی

ندارد . از هیچ چیز فرسوده ووازده نمیشوند .
هیچ شبهت وظن ایشان‌را از کار وبار ومقصود
غرض باز نمیدارد . دربلاد فرانسه حوایج
ولوازم لشکری بخصوص درزمان جنك
بعهدهٔ ایشان‌است . دربلاد انکلیز وجایهای
دیکر رختهای کهنه ونقود کم وکسر ونارو‌ارا
آنان میخرند . دربلاد (پولانیا) مباشرت
اکثر امور بدیشان مخصوص ومفوض‌است
وراه خورد وبرد همیشه برایشان باز .

همچنین طایفهٔ دیکر هست که بالطبع مایل
تجارت واحداث وسائل واسباب زندکانیند .
دربلاد آسیا ارامنه‌را بامور معاملات وابستکی
تمام‌است . درزمان پیشین درتمام بلاد
فرنکستان اهل (فلمنك) بازرکانی مینمودند .
آنچه درسائر اقالیم یافت میشد ببلاد شمالی
وجنوبی جلب میکردند . درتجارت بهارات
ودیك افزار یکانه بودند بااینکه بهارات بجز
در پارهٔ جزائر هند کشته نمیشود هندوستانیان
بااهل مملکت بودن بتجارت آنها نمیپردازند .
درفرنکستان عادت اهل بلاد کوهستان آنست
که بسایر بلاد بخریدن امتعه وسایره میروند مانند

اهالی قرای اعالی ایتالیا واهل سویس همسایگان ایشان که پیش ازدیگران باینکار میپردازند . بلاد دوردست میروند وتجارت میزان هوا که (بارومتر) میگویند و (شوکلات) ومانند اینها باایشان است . چنانچه درفرانسه عسکری وتجارت مس خاص اهالی (اوربنا) است . ودرجبال (بورا) که تابع فرانسه است تجارت پنیر باجبالان است که ایشان بهرسوی میبرند . دربلاد هند پارهٔ قبایل است که هنر ایشان تجارت اشیاء منقوله است مانند قبیلهٔ (بونیارا) که کاروان درکاروان درهندوستان میکردند وباگاو نمك وبرنج ازاینجا وانجا می آورند . این گروه صاحبان قوت وشجاعتند ولیکن بالطبع بستی ونهب وغارت مایلند . چون انگلیزانرا درهند حاجت بمحاربه افتاد برای تدارك ذخیره وزاد ایشان کفایت میکردند . ومزدشان غنیمتی بود که ازدشمنان انگلیزان میربودند . دستشان بچیزی نمیرسید که نربایند وغارتشان سخت گزندناك بود .

طایفهٔ دیگر هستند (بانیانه) نام که

ازمقولهٔ صراف وسمسار ودلالند • عادت این گروه تأنی وتدبر درامور معاملات واکتفاست بانچه بدستشان میافتد • عاقبة الامر همه توانکر وصاحب ثروت وسامان میشوند •

درجزائر (سلیبه) که اهالی انجا ازراه پیائی خوش ندارند جاعتی راه پیماست مسما به (بوجی) سواز زورقها میشوند وازهند بجزائر (فلیپینه) و (غنیا) ی جدید بضاعات وامتعه میبرند • بضاعتشان عبارتست از کرباس و پوست سنك پشت وتریاك وحریر ودخان ومانند اینها • تجار این قطعه از بحر محیط اینانند •

ومعلومست که تجارت درصحاری و براری آسیا درآن بیابانهای خشك وخالی دشواراست • از آنسبب بنای راه سپاری را بقافله وکاروان نهاده‌اند • چنانچه درزمان پیشین میکردند واکنون هم می کنند • طریقهٔ آن این‌است که شترداران جمع میشوند وچیزی براهزنان میدهند تادلخوش شوند وازشرشان امن مانند • پس آن بیابانهارا بی‌ترس وبیم طی می کنند • شترانرا درجائی که آب وکیاه یافت میشود میخوابانند ومیچرانند وبدین نحو راه می پیمایند

تا بمنزل مقصود یعنی ببلاد سواحل دریا میرسند ، بدین صورت سیم وزر و بنده و کنیز و بویهای خوش وغیره ازمیان بیابانها بشهرها میرسانند وازشهرها نیز بهمین سان کالائی که بیابانیان را شاید میبرند کاهی حجاج وسایر زواران نیز همراهی این قافله می کنند . چون قافله ببلدی میرسد قدوم وی امر عظیم ومسرت بی اندازه است . مردم فوج فوج بتماشا وملاقات وبدادوستد میشتابند .

(مقالهٔ دوم دراخلاق وعادات نسبت بملل)
(وپایهٔ عقول ایشان ودرآن پانزده فصل است)

(فصل اول دربازیها وورزشهای بدنی)

پوشیده نماند که یونانیان اولین ملتی بودند که درمیان سایر ملل بثمرهٔ عقل وکمال آن ممتاز کردیدند وبمزیت ریاضت بدن که ازهنرها شمرده می‌شود وکاهست که فائدهٔ آن برمملکت وملت عاید میشود اختصاص یافتند . ازبرای کشتی کیری وسرپنجکی ومشت زنی مدرسهای عمومی بنا کرده درانجا فنون وآداب آنهارا تدریس وتحصیل می‌نمودند . درجشنها واعیاد بارها وکرو هنرنمائیها می‌کردند . کسی که کوی

مسابقت میبرد بنشانی مخصوص که دلیل برتری بود سرافراز شده شعرا اورا میستودند ۰ ورزش وبازی میدانی یکی ازامور یست که یونانیان بدان برتری جسته درجنگها ومبارزها بدان‌وسیله اکتساب نام وننك نمودند ۰ باشماری اگرچه اندك بادشمنی اگرچه انبوه غلبه میکردند وبدین طریق مدتهای دور ودراز حکمرانی کردند ۰

درنزد رومیان بازی نوعی ازاذا وجفا بود برای اینکه بندکان وخانه زادان خودرا باسلاح بمیدان میانداختند تابایکدیکر می‌ستیزیدند وبرای نزهت وتفرج خواجکان خون یکدیکررا ریخته همدیکررا می کشتند ۰ چه‌فرق فاحش‌است درمیان این کونه بازی خونریزانه باآن‌بازیهای یونانیسان که ببازی (اولمپ) و (اسمیك) موسوم بود ۰ اولین آن بازی بود.که درهر چهار سال یکبار میمودند ودو یمین بازی که درهرسال یکبار میکردند ۰

در بلاد مشرق نیز ورزش ومانند بازی یونانیان هست که جرید بازی میناممند واو کار کسانی‌است که درهر اسب سواری واستعمال

سلاح و آلات جنك دستی ومهارتی داشته باشند . چنانچه خیلی ازسواران درمیدان جمع شده اسبان میتازند وبزور وقوت چوبهائی مزراق وار بیکدیکر می اندازند . اکثر اوقات جرید حریفرا بادست میکیرند و اکر نتوانند وبیم آن باشد که برعضوی ازاعضای ایشان رسد بچابکی درز بر شکم اسبان میخزند ورد آن حربه ازخود می‌کنند .

اعراب نیز دربلاد اندلس برروی اسب کشتی کیری ودست برد مینمودند وترسایان انجا هم درنظم اشعار بدینمعنی پیرو ایشان کردیدند. اما اسب تازی درنزد مغاربه هم متداول بوده است حتی بعد ازایشان این کار درنزد اهل اندلس هم استکمال یافت واسب تازی درنزد ایشان نوعی ازتنزه شد . درجشنهای بزرك رسم مسابقت درنزد ترسایان این بود که زنان جوائز وصلات کوی ربایان ومهارت وشطارت را نمایان تقسیم مینمودند تا باین وسیله پایهٔ آنان مرتفع شده خود سرافراز کردند .
پس سراپا غرق اسلحه نیزهای بلند دردست درمیدان درحضور جمع انبوه باقسام وانواع

بازیها اظهار چیره دستی وچالاکی می‌نمودند وگاه میشد که اینمعنی موجب هلاك یکی شده برای خودنمائی درنزد محبوب خود جانرا درخطر میانداخت . خصوصا هرگاه عاشق لباس معشوقه‌را دربر میکرد و کمری که معشوق برسم عادت بادست خود مطرز نموده بود می‌بست . پس لازم میبود که شجاعتی ماورای عقل ازوی سرزند تادرنظر معشوق بعین عنایت ملحوظ شود وازدست او گوی مسابقت در آن میدان رباید .

اما دراین روزگار که تعلیمات جنگی قدیم ازمیان برخواسته‌است ورسم فرنگی بمیان آمده بدینگونه ورزشها عمر صرف نمودن بیمعنی‌است وآموختن هنری که تنها بکار یك‌تن بخورد فائده ندارد . درباره بلاد تفرجگاه مردم بازیگاههائی است محتوی بریاضات واظهار هنر برحسب عادات ایشان . مثلا دربلاد اسپانیول تفرج اهالی باگاو شاخ برشاخ‌انداختن‌است . مردمان هنرآموخته درمیدان جمع میشوند وباشاخ گاو باآن قوت سر خودرا بجنك میاندازند . وانگهی درحالت غضب وخشم

قوت گاوان افزونتر میشود • چون یکی بگاوی
درشاخزنی غلبه کرد ازاطراف غلغله وولوله
برپا کرده استحسان میکنند واین معنیرا درنزد
ایشان عظمی ووقعی تماماست •

در پارهٔ بلاد فرانسه کوساله بازی
متعارفست • مردم کوسالهای خودرا داغ
کرده بصحرا کاههسا سر میدهند تابقوت چر یدن
وحشی وبیابانی وار میشوند • پس دراوقات
معین جشنی برپا نموده کوسالکانرا میآورند
وباآنان انواع بازیها وهنرها وچربدستیها کرده
مغلوب میسازند • شك نیست که این طریقه
اهون واخف ازطریقهٔ اهل اسپانیول است
خصوصا از آن رسم ایشان که گاوانرا باسگان
بجنك میاندازند تایکدیگررا بدرند • گاو بازی
درنزد یونانیان هم معروف بوده است چنانچه
درتصاویر الواح ایشان دیده میشود •

درنزد انکلیزان ورزش بدن بانواع واقسام
باقی است • ازبازیهای ایشان یکی مشت
زنی است که دستکش بدست مشت بهم زنند •
درایام قدیم رسم ایشان آن بود که مشت زنان
برهنه و کمر بمیان بمیدان درمیآمدند ودرحضور

جمعی مشت زنی مینمودند • گاه میشد که سراپا
خون آلود میگردیدند اما تماشائیان مدخلی
نداشت و گزندی نمی‌رسید • و گاهگاه بر سر
گرو نیز این کار میکردند وکسی که درمیان ایشان
بدین هنر سرافرازی ونامبرداری می‌یافت پایهٔ
عظیم پیدا میکرد ووقایع اورا درتواریخ مضبوط
وصورتش‌را برسم یاد کار مصور می‌نمودند •
وهم درین باب کتابها پرداخته وقواعدی بدان
قرار داده‌اند •

درشیراز واصفهان ودرسایر بلاد ایران
برای ورزش ابدان زورخانه‌ها دارند وبرای
صلابت وانعطاف بدن درانجا ورزش وزور
ورزی مینمایند • تاتاران وکیاکیان هم یکه‌تاز
وشاهسوارند • ازهمان کودکی بسواری
میپردازند وسواری‌را اسباب تنزه وپیشهٔ خود
میسازند • هرسواری‌را اسب مخصوصی است
که برآن سوار میشود ومسافتی بعید طی
مینماید • میدان اسب تازی جداگانه دارند که
مسافت‌اطراف آن بسیاراست وبکرات آن
مسافت‌را پیموده اسبان‌را ورزش وسیاست
مینمایند •

درنزد پارهٔ ازاقوام پیشین گردونهٔ جنگی
واسبان آن گردونه‌ها بود که بدانها ورزش
می‌نمودند . ومراد ایشان ازان کار هنرنمائی
بود وبس . این بازی درنزد یونانیان معتبر
ودرنزد رومیان قسطنطنیه مرغوب بود .
حتی درخانها شکل آنهارا میکشیدند وباگردونه
ها این هنررا مینمودند وهنوز هم اثر این
عادت درایتالیا باقی‌است . چنانچه دکی معین
مینمایند وبرای وصول بدان دك گردونه تازی
می‌کنند وبمشقت تمام خودرا بدان دك میرسانند .
ازمللی که باسب تازی رغبت تمام دارند
یکی هم انکلیزانند . میدان اسب تازی ایشان
درشهر (نومرکه) مشهوراست . هرسال
اسبان معلم ومرتاض درانجا جمع میآورند واسب
تازی میکنند وهم شاید برسر رهان وگرو باشد .
اسب انکلیزی بعد ازاسب تازی دردو مشهور
است . چابکسواران خاصه می‌پرورند ورختهای
سبك بدیشان می‌پوشانند . اگرچه چابکسواری
بدانکونه ازریاضات مضره‌است اما کاهی
بیفائده نیست . سواره وپیادهای بسیار
ازهرسو بتماشای اسب تازی میآیند . دیهای

حوالی واطراف ازتماشائیان مملو میشود ۰
بازار داد وستد گرم شده مردم مبالغی عظیم
میاندوزند پاره‌را هم ضررهای عظیم میرسد
دزدی وجیب‌بری وناهمواریهای دیگر بسیار
در آن ازدحام واقع میشود ۰ اسب پیش‌تاز
پیش رس‌را مدح میکنند وجایزه وتحفها نثار
او مینمایند تاصاحبش بستاند ۰ باساز و آهنگ
آنرا باصطبل باز می گردانند ۰پاره ازاین روی
مالی‌عظیم بدست میآورند اگرچه بعضی ازسایر
فرنگان نیز در ین‌باب بتقلیدانگلیزان برخواستند
ولی مانند ایشان از پیش نبردند ۰
اکنون باید دانست که همه این بازیهای
قدیم ازمسارعت وزور ورزی محسوب میشد ۰
اما بازیهای دیگر هست بی‌صدا که ازمصارعت
خالی‌است واغلب مردم ازآنها متلذذ میشوند
که پاره جایز و پاره منهی میباشد ودراینجا
ذکر آنها مناسب نیست ۰ پاره از آن بازیها
خطرناکست بنوعی‌که شخص مال ومنال خودرا
یکبارگی برسر آن بازیها می‌گذارد ۰
درزمان قدیم بازی بزرگ بازی نرد بود
اما در ین اوقات بازی ورقی شیوع یافته‌است

اکثر قمار بدان است • این بازی در بیشتر
از بلاد درمیان کوچك وبزرك وتوانکر
ودرویش متداول است ودرفرنکستان و آسیا
و آمریکا عمومی • پاره کویند که این بازی
چون مشتمل برنکات ومزایاست انسان را مشغول
میدارد وبرای ریاضت ذهن نیز مفیداست اما
اینها حرف است بلکه قمار است وقماربازی
درنزد عقل وشرع منهی •
اولین مبتدع این بدعت درست معلوم نیست •
بعضی کویند که اولا در آسیا اختراع کردیده
و پس ازان باندلس وایتالیا رفته از آنجا بسایر
بلاد افرنج منتشر شده است • ازجمله کسانی
که ببازی ورق مولعند (کیماکیانند) همینکه یکی
از ایشان آلوده آن شد آن قدر پی میکنند
تاهمه ما ملك خودرا برسر آن میکذارد •
این است که حکام درسه ماه که درنزد ایشان
مبارك وازاشهر حرم است این بازی را منع
نموده اند • درسودان نیز طائفهٔ هستند بهمین
درد کرفتار • ازجملهٔ بازیهای بی صدا یکی هم
بازی شطرنج است و آن از بازیهای مشرقیان
است • درین بازی نوعی فراست ونزهت نفس

وعقل‌است ۰ وچون از بازیهاییست که پیش
ازفرنکان درمیان هندو یان وایرانیان متداول
بوده‌است نامهای مهرهای آن همه فارسی‌است ۰
ولفظ (ایشیك) که درفرانسه کو یند مفرنس
لفظ شاه‌است ۰ اولین مهرهارا نام شاه
ودومین را وز یراست که مصاحب شاه‌است
وآنرا بفرنکی ملکه ازان کفته‌اند که زن
پادشاه فرنکان نیز مصاحب شاه‌است ۰ ومهرهٔ
سیم راکه بفارسی فیل کو یند فرنکان دیوانه
نامند ۰ وچون بازی شطرنج نه بمصادفه بلکه
بدقت عقل منوط‌است درمیان او و بازی نرد
وقار ورق فرق بسیاراست ۰ وشاید بسبب
همین‌است که بعقول پارهٔ ازعلما بازی شطرنج‌را
درشرع جوازاست ونرد وقمار ورق‌را نه ۰
بازی شطرنج درقرون وسطی از بازیهای
رومیان بوده‌است ۰ یکی ازحکمای ایشان
تور یه‌را ازحال دنیا کفته‌است که شاه وسوار
از یك کیسه بیرون میایند ودرصفحه هر یك
بازی خود کرده بهرهٔ خود کرفته بارفیق خود
بقدر توانائی رفتار می کنند ۰ چون ازبازی
فارغ میشوند بازهم به همان کیسه میروند ۰

(فصل دوم درشعر وموسیقی)

هرقومی‌را که قوهٔ تصرف درمعانی هست
هرآینه اورا درزبان خود شاعر هم هست
ولکن قوت عقل درهر اقلیمی یکسان نیست
بلکه دراقالیم حاره بجهة آسودکی خاطر وعدم
اشتغال آنان‌بامور عظیمه وکثیره جولان ذهن
درمعانی وقدرت آن دراختراع مضامین و بیان
آنها بیشتروقوی‌تراست . بااینهمه محقق‌است
که ذوق شعر وملکهٔ آن دراقالیم بسیار سرد
اکرچه نزدیك بقطب هم باشد موجود است .
فضل اشعار عربی مشهور است . درزمان
پیش یونانیان‌را ستایشکران بودی که شهر بشهر
میکشتند وانشاء وانشاد اشعار یونانی می‌نمودند
وکذارش پهلوانان وقهرمانان یونان‌را برشتهٔ
نظم می‌کشیدند واکثر اوقات اشعارشان متضمن
افسانها وخرافات جاهلیت ایشان بود . دربلاد
ایتالیا اکنون هم ملکهٔ شعر هست . شاعران
هستند که باهنك ساز انواع اشعار درحضور
افاضل میسرایند وقطعات وقصائد قصیره
برای ایشان میسازند . و پارهٔ دیکر هستند
که درکوچه و بازار انشاد اشعار می کنند تا

ذکاوت وفطانت وقدرت طبع خودرا برمردم اظهار نماند • ونظم اشعار بدین هنجار خاص رومیان نیست بلکه دربلاد اسپانیول هم سالهای سال قصائد اسپانیولی که وخاص موافق مذاق ایشان بود نظم می‌نمودند وجنکنامهاعلی‌الخصوص قصهای عرب وعجـائب سحر وجادو واحوال انسـانی وتاریخ قدما حتی توراة وانجیل‌را هم نظم نمـودهاند • همینکـه یکی ازاین وقایع‌را نظم میکردند باآهنك چنك وکمان می‌سرودند • چون یکی‌را علاقه بمحبوبهٔ پیدا میشدزیر شاهنشین یاغرفهٔ خانهٔ او رفته درد دل وسوز عشق خودرا بااشعار بچنك می‌نواخت تا بردرد وسوز او رحمت آرد و برحال او بخشاید اما بیشترازدر رانده میشدند برای اینکه یامحبوبه بدیکری دل داده بود و یا اینکه مایل او نبود وشـاید رقیب این عاشـق آمده اورا باحرب وضرب ازآنجا میدواند • بهرحال دراشعار اسپانیولی بهجت وحسـن عبارت کمیاب ولهذا عاری ازقبول طباع اولوالالباب است •

اعراب بادیه نشین ومغربیان بنظم اشعار واختراع افسانهای خنده خیز مانند حکایات الف

لیله مایلند ۰ وازایشان پارهٔ بقصه خوانی
درمجالس وافسانه درائی مشهورند وکذارش
حکایات وروایات ازجملهٔ تنزهات ایشان است ۰
بجهة اینکه بادیه نشینان وروستائیان اعراب
روزهارا در تاب آفتاب سوزناك ودرهوای
خشك بارنج وتعب میکذرانند ۰ درهنکام شب
ازخنکی هوا استفاده کنان درزیر چادرها
ودراطراف آتش می‌نشینند به بریان کردن
کوشت و پختن قهوه وساعتهای دراز بنقل
قصص واخبار می پردازند واینمعنی سبب استماع
وحفظ افسانه مرایشانرا میشود ۰

دراستانبول وشام وازمیر ومصر وسایر
بلاد هنکامه کیران وافسانه خوانان درقهوه
خانها شبها نقالی می‌نمایند ۰ درین بلاد درحرم
سراهای بزرکان نیز زنان هستند مخصوص بنقل
حکایات وروایات از برای زنانی که ازخانه بیرون
رفتن وسایر تنزهات محروم میباشند ۰ درممالك
روسیه پیش ازین بزرکان را نقالی مخصوص
بود که برسر بالین خواجهٔ خود می‌نشست واین
قدر افسانه میکفت تااورا خواب میربود ۰

در بلاد عرب ملکهٔ شعر عمومی است حتی

(اینکه)

اینکه پارهٔرا بجز شعر هنری نیست وکسبی وکاری جز آن ندارد وجمعی هم درسایهٔ اشعار آن کذران میکنند آنان نیز مشایخ و بزرکان بلادرا باقصاید مدح میکنند وجوایز وصلات می‌کیرند وشایداین اشعاررا باصوت رباب بسرایند که بجز آن سازی نمیدانند • رباب اعراب عبارتست از پوست بزکه بر کاسهٔ چوبی کشیده وتاری چند ازموی اسب بر آن کذرانیده‌است •

اهل فارس وهندیان وچینیان نیز بتصنیف حکایات واشعار راغبند و بلاغت ایشان دراشعارشان که بالطبع فصیح است نمودار میشود • هنودرا حکایاتی‌است بازبان اصلی خودکه اکنون زبان دانشمندان ایشان است • کالمیان‌را که در شمال شرقی بلاد فارسند قوهٔ نظم شعر هست وملکهٔ ایشان‌را درآن باب اتساعی‌است • هر واقعه که درنزد ایشان بظهور میرسد بنظم درمی‌آورند • اشعار ایشان‌را بلیغ نمی‌توان کفت بلکه اکثر خنك و بیزه ومشتمل برغث وسمین وشترکربه‌است • در بلاد صقلبیه وروسیه نیز شعررا شیوعی است • در بلاد سرپ زنان چکونکی امور

خانهٔ خودرا که غیر ازان چیزی نمیدانند بنظم درمی آورند • در بلاد سودان طائفه ایست که با اشعار مدح ملوك میکنند وحوادث ووقایعرا بنظم درمیاورند • شاعر باز وان‌را باجلاجل وزنکها می آراید و کمانچه مینوازد واشعاری سخت بامبالغه واطراء میسراید •

چنانچه شعراء بلاد افرنج دربارهٔ آنان که چیزی ازمال خود بدیشان می‌دادند میکردند • این کونه شعرا دروقایع واعیاد ودرسایر انجمنهای عام حاضر می‌شوند واحتمالست که بواسطهٔ تحریك وتشویق که ازاشعار ایشان القا میشود فتنه وفسادی برپا میکردد • کاهی اشعار خودرا باصوت تنبور ومزمار وسرناهائی ازدندان فیل ساخته میسرایند • وهم کاهی باین اشعار رقص مردان وزنان نیز افزوده می‌شود •

در بارهٔ جزایر (سوماترا) نیز سلیقهٔ اشعار موجوداست • اشعار ایشان قطعات وهرقطعهٔ مشتمل‌است برچهار بیت که بعبارهٔ اخری دوبیتی‌است • چون مجلس رقصی برپا میکنند مرد وزن دراینجا جمع میشوند پسری

قطعهٔ میخواند ودختری باقطعهٔ دیکر جواب می‌دهد . کاهی این اشعار ازروی بدیهه وارتجال‌است وکاهی ازروی رویت واندیشه وازمحفوظات مذخره چه‌بعضی ازایشان اشعار بسیار ازبر دارند ولیکن بجهة باریك ونازك نبودن ذهن وخیال ایشان وبجهة سرعت نظم اشعارشان پاکیزه ودلچسب نیست بلکه متنافراست وازروی ایهام واغلاق مانند الغازاست . کویند که غزلیات این قوم نیز عبارت ازدو بیتی‌است ولی مشتمل برمعانی رقیق ولطیف .

ازجمله کروهی که باشعار دلبستکی دارند یکی هم اهل (فنوا) ست . این قوم‌را شعر وغناهست اماهواهای غنای ایشان مانند اشعارشان یعنی وعاری ازبلاغتست . دربلاد (ایقوس) بازبان قدیمی واصلی خود اشعار می‌سرودند واشعارشان کاهی عالی وخوب وکاهی خنك ونامرغوب می‌افتاد . بهترین اشعارشان منسوب بشاعری‌است (اوسیان) نام . اشعار قدیمشان بحدیث وروایت بدیشان میرسد بااستنساخ وکتابت نیست .

پیش از ین درجبال (ایقوس) کسانی بودند که مبالغی اشعار ازحفظ وازبر میدانستند • عموم اهالی انجا ازصغار وکبار ومرد وزن بسماع اشعارراغب وطالبند • وتا کنون هم درمیان ایشان مغنیان هستند که بمردم صحرا نشین وروستائی ازاین قصاید میخوانند • زبان قدیمی ایشان ضایع شده اشعارش ازمیان رفته است واشعاری بالغات حالیهٔ متداوله جای آنرا کرفته •

ازاشعار بلند وخوش مضامین درجزیرهٔ (اسلنده) نیز یافت میشود اکرچه طبیعت اقلیم انجا سرداست • قدمای شعرای آن دیار نیز مانند شعرای (غلوا) و (ژرمن) و (ایقوس) بودند • فتوحات و ظفرهای پهلوانان ودلاوران خودرا میستایند وبصورت تالیفات مضحك افسانها برای تسلیت اهل بلاد خود میسازند تاطبیعت ایشانرا بدان کونه افسانها مألوف ومأنوس نمایند وعوائد بلاد شمالیه وخوی ایشانرا بدانان بیاموزند •

درجزائر (دانیمارك) درمحافل وولیمها رقص میکنند وبالغة قدیم خود دوبیتی وغیره

میخوانند جوانان کشاورزان از پسر ودختر درشبهای زمستان بر کرد هم جمع آمده پشم میریسند و آن اشعاررا فرا میکیرند . بیشتر اوقات ختم مجلسشان برقص است وچون از آلات موسیقی بجز غنا چیزی نمی‌دانند آن اشعار حفظ کرده‌را میخوانند واعتباری باشعاری که درزبان جدیدشان ساخته شده‌است نمیکذارند .

درهندوستان طوائفی چنداست بالطبع مجبول بشعر سرائی . ازانجمله طائفه‌ایست (شارون) نام که هیچ کسب وهنری ندارند بجز اینکه نیکو کاران وهدیه دهندکان‌را بایشان مدح ودعا می‌کنند . صورت مدح ایشان اینکه منعم را باوصاف جمیله میستایند خواه درواقع متصف بآن اوصاف باشد خواه نباشد . چون کسی براین طائفه احسان میکنند همینکه ایشان نیز بستودند کویا باآن مکافات نموده‌اند واحسان کننده‌را برایشان حق ومزیتی نمانده‌است . کویند کسی که یك قدح شراب بایشان بدهد نیم ساعت اورا مدح می‌کنند چه بهمانسان که بنقد مایلند بمسکرات نیز

مایلند • هم ازعادات ایشان است که ازحقوق
دیوانی معفوند وخراج وباجی برایشان نیست •
ازهندوان طائفه ایست (بهات) نام که
شاعرند وبرای شعر گفتن وتنجیم ورفع انساب
کسانی که بایشان عطیه نموده است به بلاد
هندوستان سفر میکنند ومانند طائفه که ذکر
شد مدار ومعاششان ازشعراست ولی بطرز
دیگر • پارهٔ بخرج قبیلهٔ عمر بمدح ایشان بسر
میبرند • پارهٔ دیگر درعروسیها وجشنها
شعر سرائی می‌کنند • پارهٔ دیگر هم مخصوصند
بمدح خاندانی وبس ودرسفر وحضر باایشان
همراهند • این شعرارا هنری دیگر نیز هست
چنانچه چون کسی مدح کسی خواهد کردن
وشعر گفتن نتواند ایشان اززبان او شعر میسازند
ودرجایزه وعطیه بااو شریك میشوند • درمیان
ایشان درین باب تمسکات وسندات داد وستد
می‌شود • اگر درشرایط خلف شود ناظم
پیری یاکودکی ازقبیله یاعیال خودرا ذبح
واشاعه لعنت بغریم خود می کند ومی‌پندارد
که این لعن دردودمان غریم جاویدی خواهد
ماند •

درعصرهای اوسط دربلاد افرنج شعر درجهٔ علیا داشت وشعرا درسرایهای ملوك وامرا اعتباری واحترامی داشتند وبزبان وقت خود قصاید ومدایح میسرودند . ازآن بلاد درفرانسه (پرونس) ودراسپانیول (کتالونیا) ودرنمسه (سوابه) بود . ازاین بلاد شعرا برخواسته‌اند وبرای تناظر وتنافس محضرها ومجمعها داشتند . اگرچه شعرای آن وقت معانی تازه اختراع نموده‌اند ولی افسانها وحکایات منظوم ومنثور بسیار ساخته‌اند . چون زبان افرنج رونق یافت آن معانی‌را اخذ نموده باللباس دیگر جلوه‌گر نمودند وپس ازحسن تصرفات بزبان حالی خود داخل کردند . اغلب کسانی که ذوق شعر دارند بالطبع بموسیقی مایلند چه این دوفن تواماند واززمان قدیم معروف ومشهور . گویند که حضرت داود علیه‌السلام هم شعر سرودی وهم ساز نواختی . وگویند که بارقت مزامیر خود دل سنگین پادشاهی ستمگررا چنان نرم نمود که ازسر ستمکاری درگذشت . این قضیه شبیه‌است بحکایت

یونانیان درحق موسیقی نوازی (اورفه) نام که درزمان جاهلیت ایشان مشهور بتصرف درقلوب باساز بوده است . حتی گویند که شخصی را خواست ازجهنم بیرون آورد باسازخود مالك دوزخرا خوابانید واورا بیرون آورد .

یونانیان ازاقوامیند که بالطبع بسیار شایق وراغب موسیقی اند . و پارهٔ ازایشان را ولعی غریب بدین کاراست . این طایفه را بفن موسیقی اعتمادی بود وازان نکتهای ادبی استخراج می نمودند واورا ازآداب عامه میشمردند وهیچ شعری نمیسرودند که باآهنك ساز درمحضر عام نبود اگرچه مرثیه باشد . وهیچ صاحب ذوق سلیمی نیست که ازآواز ساز باهتزاز نیاید (بیت) (شتررا چوشور طرب درسر است (اگر آدمی را نباشد خراست) .

حتی مردمان غیر مهذب ووحشی را نیز آلات وادوات خاصی است باولوله وغلغله که گوش حضریان را می سنبد چون دنبك ومانند آن .

دربعضی ازبلادهم که ازآلات عالیهٔ موسیقی مستحضرند بار اصوات غیر مطربه را خوش دارند یعنی آلات ایشان نیکو نیست اگرچه

متنوع ومتعدداست . عرب وهند وترك وفرس وچینیان‌را سازهای کوناکون هست . اهل جاوه‌را آلات طرب کوناکون‌وسخت بلند آواز است . کیاکیان‌را نیز آلات مختلف‌است که باانشا وآهنکی مانند اذکار می‌نوازند . دربسیاری ازجزائر جنوب دراوائل سفر فرنکان بدانجا آلت طرب بجز ازصدفهائی که باقوت تمام باد بر آنها میکردند نداشتند . در پاره بلاد غیر حضری مردم بجلکی راغب به‌نی میباشند که درنزد رومیان متداول بوده‌است ودرنکارخانهائی که صورت عوائد ورسوم‌را نقش کرده‌اند صورت آن مشاهده میشود . اهل (فنلاند) را آلتی‌است (قندله) نام وروسیان‌را سازی باتارهای آهنین بسیار بدصدا مانند صدای خود ایشان . ذکر رباب اعراب کذشت . مغاربه‌را نیز آلتی‌است مانند او ودختران باآهنك آن نغمه میسرایند . دربلاد (ایقوس) اعظم آلات موسیقی نی انبان‌است تسلی دل باآهنك او میکنند واشکرشان‌را بجز او آلتی نیست . درزمان قدیم مشایخ (ایقوس‌را نی انبان زن خاصی

بوده‌است که بعد ازمرك او فرزندانش بارث جای اورا میگرفتند . درتاریخهای ایشان نام نی انبان زنان ثبت وضبط گردیده‌است . اکنون هم درمیان کوهستانیان انجا کسانی‌است که درین فن نام بردارند . حتی درشهر (ایدمبرغ) وغیره بسیار ازاوقات اهل ادب وفضل برای اظهار هنر جمع میشوند وساز انجمن ایشان نی انبان‌است واین انجمن ازاعاظم انجمن ساز ایشان .

علم موسیقی دربلاد نمسا وایتالیا ازسایر بلاد مکملتراست . دربلاد نمسا دررستاقها نیز درس موسیقی میخوانند ودرایتالیا مجالس ترانهٔ محضر خاص وعام‌است .

(فصل سیم درخط وکتابت)

پوشیده نیست که خط درنزد همه ملل موجود نیست وکسانی که اززمان قدیم نوشتن دانسته‌اند لازم نمی‌آید که وضع آنرا خود نموده بلکه شاید ازاقرب بلاد بخود حروف ونقوش‌را استعاره کرده باشند . بهرحال غرض ازکتابت مرایشان‌را حاصل شده‌است بخلاف

آنان که هیچ کتابت نداشته‌اند و ندانسته‌اندچه
اینان درابقاء آثار خود ازرسوم وعلوم وصنایع
بسازماندگان بجز باحدیث وحفظ عاجز بوده‌اند ·
پس گنجینهٔ دانش ایشـان ازبر نمودن گفتار
پدران ونیاکان بوده‌اسـت · پس تواریخ
واشعارواصول عقاید دین ورسوم کیش و آئین‌را
ازبر می‌نمودند وازقومی بقومی انتقال میثمود ·
انچه مایهٔ اشکال‌اسـت ازبر نمودن ویا ازبر
خواندن این مطالب‌است حرف بحرف وچنانچه
درواقع‌اسـت · این‌است که بیشـتر اوقات
تحریف وتغییر و کم وزیاد درآنها واقع میشود
مگر اینکه درحفظ وتأدیه اعتناء عظیم نمایند ·
معلوم میشود که پیشینیان تواریخ‌را بجهة آسانی
حفظ نظم میثمودند چرا که نظم‌را درذهنها
رسـوخی زیاده ازنثراسـت علی‌الخصوص که
صورة وقایع وگزارش قصیر و کوتاه باشد ·

پارهٔ اهل (امریکا) حفظرا بواسـطه
عقود مختلفهٔ که دلالت بصـور ومعـانی مختلفه
میکرد میثمودند وبمداول آن عقود محفوظـات
خودرا یادآوری میکردند · پارهٔ درمقـام
سـؤال برآمده‌اند که آیا یونانیان درهنگام

محاصرهٔ شهر (تروادە) نوشتن میدانستند وآیا
شاعر مشهور ایشان (اومیروس) اشعاری
که متعلق بدان جنك است بعد از فراغ آن نوشته
است یانه . جواب دادەاند که علی الظاهر
در عصر آن شاعر نوشتن میدانستند .
ومحقق است که در عصر آن شاعر ومدتی بعد
ازان مداحان اشعار اورا که متعلق بدین محاصره
بود درسائر بلاد میخواندند بی انکه مدون شده
باشد چه (اومیروس) شاعر اشعار خودرا
اندك اندك وبرحسب مزاج بلادی که ازانجا
میکذشت میکفت واز کروهی بکروهی دیکر
انتقال می پذیرفت بی انکه نوشته شود تاانکه رفته
رفته بدانان رسید که نوشته وتدوین نمودند .
وکویند که یونانیان کتابت را ازاهل (فنیکه)
یعنی شامیان آموختند واز یونانیان برومیان
کذشت . وحروف (لاتینی) دربلادی که
درزیر حکم رومیان بود ودربلاد انکلیز وفلمنك
وبلادی که (بولونیا) مینامند ودرممالك متحدهٔ
امریکا منتشر کردید . اما روسیان حروف
یونانیان را کرفته تغییر دادند . اهل نمسه
ودانیمارك واسوج کتابت ایشان است ماخوذ است

(ازقلی)

ازقلمی که بقلم (غوتیق) معروف‌است این قلم
درقرون وسطی قلم رهبانان بوده‌است وا کنون
هم هستند کسانی که می‌دانند ٠

اکنون باید دانست که همه ملل ازراست
بچپ می‌نویسند مگر فرنگان که ازچپ براست
مینویسند چنانچه اول کتاب ایشان آخر کتاب
سایر ملل‌است ٠ ومغولان تاتار ازبالا بپائین
یعنی عمودی مینویسند ٠ قدماء (اسوج)
را پیش ازین حروفی بود که بجز بچاپ
چیزی‌را نمی‌شایست چه مرکب بود ازخطوط
ناهموار مانند خطوطی که برسنك وچوب
با آلات درشت کنده میشود وانگهی
حروفشان هم بد وخالی ازحروف هجائی بود
که درنزد دیگران معروف‌است ٠ تاا کنون هم
درجهات شمالی ازان خطها برسنگها یافت
میشود ومانداست بخطوطی که درابنیهٔ ایشان
موجوداست وبخطوطی که پیش ازین اهل
اسپانیول برروی فلزات خود می کندند ٠
همهٔ این اقوام خطوط خودرا برمعادن واحجار
با آلاتی ناهموار حك مینمودند این‌است که
حروف ایشان دروضع مختلف ودرنقش وقرائت

سهل و آسان بود . در آثار و یرانهٔ شهر استخر درایران اکنون پارهٔ مطالب یافت میشود که باخط میخ کنده‌شده‌است وتااکنون هم چنانچه باید حل آنها نشده .

ازجمله گروهی که بتهذیب لغت وتعقید آن مخصوصند چینیان وقدماءقبطند . چینیان‌را نصب میباشد نه حروف که ازانها کلمات مرکب کنند تادلالت برمعانی کنند . پس بقدر کلمات علامات دارند . ومردمان بیکانه‌را برای آموختن زبان ایشان دانستن کلمات نه‌بلکه دانستن علامات میباید . اما اکثر از ین علامات بنوعی مرکب‌است که باحل آن معنی اجزای آن دانسته میشود . اما قدماء قبط قلم ایشان عبارت بود ازاشارات وصور . وبااین خط درون وبیرون سرا و کاخ وتابوت وگور ودیرهای خودرا می‌انباشتند . وچون این قلم عبارت ازاشارات بود پس دانستن آن موقوف بود بآموختن آن ازدانشمندان وبجز کشیشان هم آن‌را نمی‌دانستند وآنان هم ازعامه پنهان می‌داشتند . چه کتابت عامه‌را قلمی خاص بود . این‌است که قلم قدماء مصر

تاکنون هم معما ومبهم مانده‌است حتی بفرنگان هم • ولی پاره ازایشان بارنجهای بسیار کویا رموز بعضی ازآنخطوطرا حل نموده‌اند

اینك باید دانست که اصل درخط این‌است که بادست باشد وهمه مردم خطرا بنوشتن وتحریر بسایرین میرسانند • درزمان پیش فرنکان کتابهارا دردیرها می‌نویسانیدند ونویسندکان رهبانان بودند • تاکنون هم درديار اسلام عمل نوشتن کتاب باقی‌است خصوصا نوشتن قرآن شریف • (کیماکیان) را عادت این‌است که کتب شریعتشان‌را مشایخ ایشان بنویسانند • مستنسخ مخصوص بااجرت کرفته برای حرمت این کتب بتأنی وتأمل درخانهٔ خود می‌نویسانند وخرج آنرا ازهمه روی بعهده میکیرند • بسیاری ازملل از آنان هم که ازادب وظرافت وازعلوم وصنعت درایشان بهره‌ایست عوام ناس وفقرای ایشان نوشتن وخواندن نمیخوانند بعکس بلاد افرنج که این قدر مولع بمعرفت فنون وعلومند که غنی وفقیر بزرك وحقیر مرد وزن همه صاحب سواد وصاحب قلمند بلکه اول تربیت

ایشان بخواندن ونوشتناست اهل اسلام‌را حاجت بسفارش بآموختن قرآن نیست چه‌فضل آموختن قرآن از آفتاب روشن تراست ٠

پیش ازین درزمانی که چیزی مانند کاغذ نبود تابر آن خط نویسند این معنی مانع تقدم کتابت بود مثلا ناچار بودند بنوشتن خطوط بر پوستها ٠ اما بعد ازان صنعت کاغذ بظهور پیوست وعمل کتابت وخوشنویسی بمیان آمد ٠ وبعد ازعمل چاپ وطباعت بجهة ارزانی کتاب علوم ومعارف ببلاد افرنج منتشر کردید ٠ اینك این دوره بکجا ودورهٔ پیش بکجا که اهل یکی دنیا آداب ورسوم خودرا بر پوستهای حیوانات ومصریان بربرکهای سایر درختان وهندیان بربرکهای نخل خرما می‌نوشتند ٠

(فصل چهارم دررامشکری)

درهرجا که مردمان بشنیدن موسیقی مألوف ومشعوفند رامشکری ورقص نیز درانجا متداولست ٠ کویند که رقص رنج سوکواری وبندکی قهری‌را برانسان کوارا میکنند ٠ هیچ

(کروهی)

کروهی برقص حریصتر از سیاهانی نیستند که
درهنکام روز بخدمات شاقه مشتغل ودرشب
تاصبح باآواز طنبور ومزمار مشغول میباشند
خواه درزاد وبوم خود وخواه دردیار غربت ٠
در پارهٔ جزایر (امریکا) اسیران وبندکان
بادوری ازاهل واوطان واشتغال ایشان سراسر
روزها بشغلهای کران ودر زیر تازیانهٔ
ستمکاران شبها پیرامون یکدیکر فراهم آمده
بطرز بلاد خود برامش و پای کوبی میپردازند
وباین دستآویز تلخکامی بندکی ورنج وتعب
کارکری را برخود هموار وکوارا میسازند ٠
چنانچه هرکه آنهمه حرص وآز ایشانرا
درجستن وبرجستن می‌بیند می‌پندارد که درروز
بهیچ نه‌پرداخته‌اند ونمی‌پندارد که آنان درهنکام
روز باتاب آفتاب وباآن هواهای کاو کیر
روز تاشام مشغول کارکری ورنج بری بوده‌اند ٠
درشبهای تعطیل همه کشاورزان حول وحوش
جمع کردیده سراسر باآواز وساز تنبور
وکدوهای پرازچوب که بنوعی مخصوص
میجنبانند عیش وشادی میرانند وزنانشان نیز
اطراف ایشانرا کرفته آواز خنیاکری

خودرا بساز ونوازانان منضم میسازند ٠ طریقهٔ غناء ایشان انکه دختری شروع بغنا میکنند ودیکری جواب اورا باهمان لحن و آهنك باز میدهد ٠ وطریقهٔ رقص اینکه مردی بازنی بپای کوبی ودست افشانی برمیخیزند چون خسته شدند آن دو نشسته دوتن دیکر برمیخیزد ٠ بدینکونه عیش ونشاط میرانند تاصبح میشود ٠

درایام عید در (امریکا) بندکان راسه روز آزادی وتعطیل میدهند تابهترین رخت وجامهای خودرا می پوشند وتا جان در بدن دارند درین سه روزه بپای کو بی می پردازند و بعدازان باز بسر کارخود میروند ٠ در بعض بلاد کرمسیر مردم را رغبتی چندان برقص نمی باشد ٠ طبیعت بعض اهل مشرق از سرد سیریان نیز باشدت حرکت رقص موافق نیست ٠ کویند که یکی ازاهل چین بانکلیزی که دید سخت مولع برقص است کفت چرا اینهمه زحمت برخود میدهید برای اینکه خودرا خسته و بیحال سازید وچرا این دقت خودرا مصروف کارهای عمدهٔ خود نمی سازید ٠ این

(۱ معنی)

معنی برای آنست که درمیان چینیان رقص
کردن مخصوص کروهی خاص ازمردان وزنان
است ورقص کردن درنزد ایشان از پیشه
وصنعت فرو مایکان ٭ هنودرا اززمان قدیم عادت
این است که جمعی اززنان را رقص میآموزند
وفن رامشکری تعلیم می‌نمایند وایشان‌را باز یکر
ورقاص می‌نامند ٭ لباسهای ایشان غریب
و باطرزی خاص است از قبیل چلبند وشلوار
پرچین وحرکات وجنبش رقصشان بسیار
عنیف وناهموار ٭ دررقص حرکتها می‌نمایند
که اشارت بطلب مردان وازسر برون کردن
ایشان‌است ازقبیل ناف انداختن وعقب وپستان
جنباندن دررقص ایشان ظرافت و لطافت نه
بلکه فسق وفساد اخلاق هست ٭ ملوك
هندرا عیش وعشرت باینکونه رقصها وابسته
است ٭ اما فرنکانی که فن رقص را ازمدارس
یونان فراکرفته‌اند این کونه رقصهارا قبیح
وزشت ومخالف ادب می‌شمارند ٭ ورقص ایشان‌را
ملاحت وصباحت خاصی است باری رقاصان
و باز یکران هند درزیر اداره وفرمان زنانی
هستند که رئیس ومهتر ایشان شمرده می‌شوند

وچون کسی را میل بدیشان باشد باید آن مهتررا
به بیند وچیزی بدست او دهد تا بمقصود خود
دسترس شود واشارات وحرکات آن رقاصان
اکثر بجای نازك منجر میشود . پارهٔ ازاین
زنان نیز درمعابد خدمت میکنند وآنچه باآن
کسب حلال می‌اندوزند بابراهمه قسمت می‌نمایند .
پارهٔ نیز در دیوانخانهای راجکان وملوك مستخدم
اند . وازعرب وعجم وترك نیز اقوامی هستند
که ازین گونه رقصهای بدانجام وفتنه خیز
بدشان نمی آید . ازعجایب امور اینکه کسانی
که نام مردمی وانسانیت برخود می‌نهند درمجالس
که ازقبیل رقاصگان رقص میکنند وحرکات
رقصشان مخالف آداب مردمی ودیندار یست
حاضر شده می‌نشینند . وجد وپای کوبی
درویشان دراذکار وسماع ایشان نیز ازرقص
شمرده میشود ولی باکیفیتی است مخصوص .

رقص اهل اسپانیول نزدیك برقص اهل
مشرق زمین است چه آن نیز مهیج وشهوت
انگیز است . وشاید ازقبیلهٔ اعراب که باندلس
رفتند بدیشان یادگار مانده است وتاحال باقی
است چنانچه گویا ازایشان خود بوده

است . رقص ایشان نیز مانند رقص دیگران
باخطوات لطیفه ومتوازنه نیست بلکه بااظهار
الم غرام ومحبت وتحریك تمام بدن و باآواز
چار پاره وغیره است . در بلاد (غرناطه)
و (اشبیلیه) که گرمسیر است این معنی شایعتر
است وفاسد تر . غربای آنجا خصوصا اگر
نوعی جذبهٔ محبتی درایشان باشد بدین رقص
تسکین اندوه مینمایند . سکان وادی کبیریعنی
نهر (اشبیلیه) اهمه سستی بدن و کم دلی باین
کار مخصوصند چنانچه رقص باساز وآلات
جنك بقومی مخصوص است که جنگجو ودلیرند
ازاقوام جنگجو ومستعد قتال وجدال قوم
(ارناوط) است که این قسم رقص را بجای
میاورند . این گروه چنانچه درسفر وحضر
ودروقت کار وبیکاری همیشه مسلح وباآلات
جنك هستند درهنگام رقص نیز سلاح را
ازدست فرو نمیگذارند چنانچه هرکه آن تموج
شمشیر وبازی کاردشان رامیبیند میپندارد که تعلیم
جنك میکنند نه رقص . حتی اینکه پارهٔ
گفته‌اند (ارناوطان) اسم جنك را رقص
گذاشته‌اند .

کیماکیان را نیز رقصی خاص است چنانچه دررقص اعتنا واعتمادشان بیشتر بحرکات دست و بدن است نه بحرکات پا • دستها و بدن هارا باحرکتهای مخصوص متحرك میسازند وازجانبی بجانبی بر میگردانند • گاهی رقاص سررا ازعقب بر گردانیده تا بزمین بمحاذی پا میرساند واین حرکت نوعی ازهنر نمائی واظهار مهارت است دررقص • روسیان را نیز دررقص بهرهٔ ازعوالد (کیماکیان) میباشند • درهر بلدی نیز این قوم را اسمی خاص است ازقبیل رقاص و بازیکر و رامشکر و پای کوب وکوچك وغیره وظریفترین اسم آنکه در پارهٔ بلاد ایران ایشان را دستهٔ مرصعی نامیده‌اند •

(فصل پنجم در بازی تماشا وتماشا خانهٔ رومیان)

بدانکه تماشا خانه جائی است که در آنجا احضار صورت وقایع و تقلید آنها میکنند وشبیه آنهارا درمیاورند • درزمان پیش شبیه وتماشا ازبازیهائی بود که در بلاد روم ازجانب حکومت و باخرج کیسهٔ او بر پا میشد • تماشاگاه محضر خاص وعام بود

(وتماشائی)

و تماشائیان را نیز گذشته از اینکه از ایشان چیزی
نمی گرفتند دولت تحفهٔ میدادند چنانچه گفته اند
رومیان را از دنیا نان و تماشا بس بود .
در بلاد بارده برای تماشاگاه خانهای مخصوص
میساختند . اما در بلاد ایتالیا وسایر بلاد
روم بجهة اعتدال هوا درفضای سر گشوده
بازی میکردند . باز یگاه بایستی بقدری وسیع
و فراخ باشد که گنجایش همه حاضرین را
داشته باشد .

درنزد متأخرین ازفرنگ وغیره نیز
بازی تماشاخانه ازانواع تفرج و تنزه است .
در بلاد فرانسه وانگلتره ونمسا شهری نیست
که تماشا خانه در آن نباشد . درشهر پاریس
چهل و پنجاه تماشا خانهٔ بزرگ هست . بزرگترین
آنها تماشا خانهایست مشهور به (او پرا)
که در آن از بازی گران وخوانندگان ورقاصان
چندین صد واز آلات ساز ونواز بیحد و بیعد
یافت میشود . کوچکترین تماشاخانها بازیگاهیست
که تمام باز یگران کودکان خورد سالند .
شعرای فرنگ باز یها را اکثر بنظم در آورده اند
و بازی ومجالس بازی گذشته از نزهت و راحت

هنر و معرفت شده است • کشیشان روم وقتی
یکنفر باز یکران تماشا خانه فتوا دادند و بارتداد
ایشان حکم کردند اگرچه بازی ایشان ازروی
مهارت واستادی وازراه حکمت باشد • اما
درشهر رومیة الکبری باقرب جاثلیق اعظم که
امین شریعت ایشان است بازی تماشا خانه
مجاز و معفو بود لکن مدتی زنان‌را اذن حضور
در آن مجالس نمی دادند • این منع درنزد
قدمای رومیان و یونانیان نیز بوده‌است • چنانچه
درزمان پرهیز نصارا وخستوانهٔ جاثلیق اعظم
یعنی کناه بخشی او بازی‌را تعطیل می نمودند •
در بلاد سو یس که متدین بدین پروتستانند
حکم بارتداد باز یکران نمی کردند اما ساختن
تماشا خانه‌را اعتراض می‌نمودند که بدعت‌است
وموافق خلاصهٔ آداب دین نیست اما شدت
اطراب برین‌اعتراض غالب آمد وماند همسایکان
ومجاوران خود آنان نیز تماشا خانها ساختند •
در بلاد اسپانیا که از بلاد پرتعصب ترسایان‌است
ودرعبادت خوضی دارند بازی تماشا خانه
ممنوع نیست ونزهت را باعبادت منافی نمیدانند
بلکه درتماشاخانه کاهکاه بازیهای دینی میکنند

واشعار وادعیه و مناجاتهای دینی و مذهبی میخوانند و شبیه ملائکه و حواریون در می آورند و متمثل باشکال و صور زنده قدیسین می شوند ، هم این بازیهای را درشارع عام و درمیدانها در میآورند ، عادت اسپانیولیان اینکه دراثنای بازی همین که وقت نماز و دعای ایشان رسید و صدای ناقوس بلند شد بازی را درهرجا باشد بریده بعداز ادای فریضه درتماشا خانه باز بدان می پردازند ،

در بلاد فرانسه و غیر آن از بلاد افرنج بازی تماشا خانه ازعبادت در آمد ، چنانچه دراعصار وسطی بحساب ایشان مردم بعد ازفراغ ازنماز وخروج از کنیسه بکورستانها که درحوالی معابد وکنشتها بود میرفتند پاره بازیها که آداب واسرار می نامیدند مشغول میشدند ، این بازیها یامشتمل براشارات ادبیه ویا آیات کتب سماویه بود ، ازین بازیها ترسایان قدیم متعظ میکردیدند اگرچه طریق اجرای آنها ازروی سخریه و ریشخند میبود ، خودرا بصورت خداوند (تعالی‌اللہ عما یشرکون علوا کبیرا) میساختند گویا خداوند

بشیطان واتباع آن ازعوام ناس خطاب میکرد
وسخنان خنده خیز با کلمات مضحکه آمیز
می‌کفت که مشعر باساءة ادب بود . واز ین قبیل
بود بازی اهل عبادت نصارا در آدینهٔ مقدس
که صورتی‌را بچارمیخ می‌کشیدند و انواع
واقسام شکنجها واذیتها بدان می‌نمودند واین
شبیه‌راشبیه چلیپای عیسی می‌نامیدند . بازیکری‌که
درین‌بازی‌شبیه‌حضرت عیسی‌بود بهرنوع شکنجه
تاب می آورد وتن درمیداد حتی بدرجهٔ هلاك
میرسید چه انچه ازاستخفاف واستحقار که
باعتقاد ایشان بحضرت عیسی دروقت صلب
نموده‌اند بشبیه آن مینمودند تامجاز هم ازقنطرهٔ
حقیقت می کذشت وتشبیه وتقلید جای خودرا
کاملا می‌یافت . درجنوب فرانسه اکنون هم
درنزد (کاتولیکان) این قسم بازی متداول
وباقی‌است . دراقلیم (افلنده) کشاورزان
دربازیها اموری که متعلق بدین نصاراست
موضوع بازی مینمایند . درقدیم نیز این کونه
بازی دراکثر بلاد عظیم نصارا متعارف
ومستحسن بوده‌است . دربلاد نمسه درناحیهٔ
(تیرول) هم اکنون این عادت باقی ومستمر

است . دهقانان درمیدانهای فراخ ودرصحرا
بازیهائی درمیآوردند که موضوع ورموز آنها
ازکتب دینی ایشان مستخرج است ویا ازحکایات
وروایات ساخته‌اند . صورت بازی ایشان
اینکه خودرا بشکل وشبیه شهدا میسازند وتقلید
احوال ایشان می‌کنند ومتصور بصورت شیطان
میکردند واعمال وافعال اورا بجای میآورند .
ازجمله بازیهای ایشان یکی نیز انکه بازیکران
مردمان مقلد ومسخره کثیر الجنون میآورند
تاچیزهای کریه‌ناک‌را خنده خیز کنند .
ودرمیان مجالس بازی مقصود کاهی بازیهای
کوچك باصوت وآهنك ساز می‌کنند تاتفننی
دربازی شده باشد . مجلس ایشان همیشه
ببازی مسخره وتقلید مضحك عظیم می‌انجامد
ومقلدین حقاوکودنان اهل مجلس‌را مسخره
می‌سازند . درآخر مجلس همیشه بازی
بهمراه موسیقی است که ازجانب معلم مکتب آن
بلده ساخته میشود . بازی شش ساعت تمام
طول میکشد وعادت ایشان این است که این
بازیهارا دروقت تابستان برروی چمنزارها
درتاب آفتاب بجا میآورند وبازیکران

نسخهای بازی‌را دروقت زمستان زیر چاق وحاضر می‌کنند . دربلاد فرانسه اولا باامور دینی وآداب حکمی بازی میکردند درآخر بلعب صرف منقلب شد وازان (کومدی) درآمد . وقتی که پادشاه بشهر باموکب عظیم می‌آمد بازیهای مختصر برای او درمیآوردند . ودرشهر پاریس چنددفعه درطرق عام ومسالك وقتی که پادشاه یاحرم او میگذشت تماشا خانها برپا کردند .

درممالك فرنکستان مدتی مدید راه تسلی می‌جستند ونمی‌یافتند مکر بازحمت بسیار تااینکه امر تماشا خانه شیوع یافت وبمطلوب خود واصل کردیدند . پادشاهان ارباب مجون ومسخرکان وهزال پیشه کان میآوردند تاایشان‌را ازرنج وملال آسوده کردانند وبنشاط وطرب ایشان بیفزایند . اکر ارباب مجون ازاصحاب الباب وعقلا می‌بودند تسلی ملك وانشراح ارباب دیوان سخت بجای میآمد وباندك حظی هم اکتفا می‌نمودند . هم درآن زمان مسخرکان حاضر جواب ومضحك نشو ونما کردند وبسرعت جواب

وتیزی ذهن ومضحکهای حکمت آمیز شهرت یافتند . این عادت ازدولت فرانسه بسایر دول کذشت . درممالك روس درزمان سلطنت پتر بزرك استخدام واستعمال ارباب مجون دردیوان شایع ومتعارف بود . پتر را عادت اینکه چون یکی از بزرکان خشم میکرفت اورا بادخال درزمرهٔ اصحاب مسخره دردیوان قصاص می‌نمود . چون وی دراین حلقه درمیآمد ناچار بود که ازهنر های ایشان بیاموزد وازجملهٔ ایشان کردد واهل دیوان‌را بخنداند . ازجمله مسخرکیهای دیوان پادشاه مسقو یکی هم این بود که پادشاه امراء دولت‌را باسایر مردان وزنان که کوتاهی قامت ایشان خارق ازعادت بود جمع مینمود ومردی‌را ازمیان ایشان برمیکزید بازنی کوتاه بمانند خود تزویج وعروسی بصورت مسخرکی می‌نمود وحاضرین ازاهل دیوان وسایر اهل شهر ازان محظوظ ومتلذذ میکردیدند .

بازی تماشاخانه ازبلاد فرنکستان باقصای بلاد شرق منتشر کردید وتاجزیرهٔ زاوه وچین وژاپونیا رفت . درچین وژاپونیا

تماشا خانها مانند تماشا خانهای فرنکستان است وقایع عظیمه ونکات غریبه درانجا بازی میشود ورقصهای مطرب درانجا می کنند . اهل ژاوه را بغیر ازبازی تماشا خانه بازی دیکری است و آن خروس بازی است چنانچه خروسهارا باپنجهای پولادین که بر پایها تعبیه نموده‌اند باهم بجنك می‌اندازند . چنانکه وقتی دربلاد انکلیز هم متعارف بود . اهل ژاوه را باین بازی ولع وحرص غریبی است وهیچ متأثر ورنجیده خاطر از آن نمی‌شوند بلکه چنان باین بازی می‌پردازند که کویا سودی عظیم میبرند . چون اهل این بلاد بالطبع ملایم وسرد مزاجند ازدیدار جنك خروس بهیجان وجوش میآیند ونشاطی از ین معارکه برطبیعت ایشان طاری میشود وجنك خروس ازبرای تسلیت عامه ازتماشای بزرك است . اما تماشائی که ازبرای حظ نفس پادشاهان است ازجنك خروس خونین تر وسخت تراست . چنانچه درمیدان کاو میش را باپلنك بجنك می‌اندازند . وکاهی کناهکاران را ناچار میسازند تادرمیدان باپلنك بجنکند . شاید

که مستحق قصاص پردل باشد وباوی خنجری باشد و پلنك را پس از عذاب آن باچنك وچنکال بدان بکشد واز آن خلاص یابد ۰ ونیز شاید که پادشاه سنکدل باشد وباین عذابها اکتفا نکرده بعد ازغلبه بدان حیوان باحیوانی دیکر اورا بچنك اندازد ۰

دربلاد هند کروهی هستند بسیار مسخره وبیشرم که درروستاها می‌کردند وبازیها درمیآورند اما بازیهای ایشان پر ازبیشرمیها و پراز اعمال خارج ازادب وحیاست ۰ نسخه بازیهای زنان‌را دربازی ایشان پریشان میخوانند وتقلید زنان‌را آنان بجای میآورند ۰ بازی ایشان شب دروسط ده درروشنائی مشعل کرده میشود ودرین بازیها تنها مردان حاضر میشوند ۰ این بازی درنزد ایشان بسیار انبساط انکیزاست وخرج آن از کیسهٔ اهل دهاست ۰

(فصل ششم درجشنها وهنکام سور وشادیها)

قدمای فرس سنهٔ شمسیه‌را باجشنها وسورها آغاز بده مدت چند روز باشادی

وسرور می گذرانیدند . دراول روز دخول آفتاب ببرج حمل برای فال نیك فرخی وفرخندگی درحین ظهور شعاع آفتاب ازافق باغلامی بدیع صورت و پاکیزه روی خبر دخول سال نورا بپادشاه میرسانیدند . از پی این غلام غلامی دیگر درخوانی زرین خوشها ودانها وشکر ودرهم ودینار بپایگاه سریر پادشاه به‌پیشکش می آورد ودانهارا آرد مینمودند ومی‌پختند تاپادشاه ازان میچشید وبدیوانیان میچشانید وخلعتها وتشریفها بارباب دولت خود می‌بخشید . اکنون هم دربلاد شرق این عادت برقراراست . آخر ایام موسم نوبت رعایاست . پادشاه‌را هدیها و پیشکشها میدهند و پادشاهان سخت اهتمامی بابقای این عادات دارند . امروزه هم درممالك فرس اول سال شمسی‌را فرخنده میشمارند وجشن میسازند اما باسور وسروری بجز آن زمان پیشین . چنانچه درابتدای اعتدال ربیعی عیدی برپا میکنند و آنرا نوروز مینامند . منجمی خاص دخول آفتاب‌را ببرج حمل ازروی رصد تعیین کرده زایچهٔ طالع

سال‌را میکشد وبنظر پادشاه میرساند پادشاه
برای اشاعه واعلان نوروز امر مینماید تاتوپها
اندازند وشلیکها نمایند ونقاره خانه کوبند .
مردم بااین اشارات وعلامات خبر شده لباسهای
نو وفاخر میپوشند وازیکدیکر دید وباز دید
مینمایند وانواع هدیها علی الخصوص تخم مرغ
سرخ بیکدیکر نوروزی میدهند واین نوروزی
ازهدایای لازمه است . همچنین عمال وضباط
دیوان ازدور ونزدیك پیشکشها ازقبیل اسب
واسلحه وجواهر وقماش وعطریات ومانند اینها
بپادشاه میفرستند . پادشاه آنهارا پذیرفته
بفراخور حال هریك نوازش والتفات دربارهٔ
ایشان مینماید .

این عادت هدیه ازرومیان بفرنکان رسید .
رومیان اولین ماه سال‌را (یانوس) مینامیدندکه
ملك ایتالیا وباعتقاد جاهلیت ایشان پیکری بود
دور وی هم پیش‌را میدید وهم پس‌را وایام
اورا ایام زر میکفتند که کنایت بود ازایام رفاه
وعافیت . اولین ماه سال‌را باین اسم مینامیدند
تایاد کاری ازایام این شخص باشدکه ایام عافیت

بوده‌است وشعرای ایشان دراشعار خود آن ایام‌را ستوده‌اند . ایام (یانوس) را ایام عافیت نامیدند برای اینکه میگفتند او دربلاد ایتالیا یا (ساتورن) که مسمی به دهر بود حکمرانی میکردند واصلا نزاع وستیزه درمیان ایشان نبود ومردم بافراغ بال واستراحت میزیستند . هدایای رومیان دراول سال ساده وبی‌تکلف بود چنانچه درمذهب خرافات ایشان درایام زرین بوده‌است . این هدایا عبارت بود ازمیوهٔ خشك وشیرینی ومعادن که درزمان خود منقوش نموده بودند . چون رفته رفته امر پیرایه وزینت افزوده گردید لازم آمد که هدایا نیز نفیستر گردد . یکی از پادشاهان شروع نمود بفرستادن شاخهای زرین ثمر بمردم ومیوهٔ خشك بزر وطلا مبدل گردید . قیاصره مردم‌را بدادن هدیه ناچار مینمودند وخود نیز هدیه میدادند . این عادت تاچندین قرن بعد ازبعثت حضرت عیسی باقی ماند . پس رهبانان واحبار بهانهٔ اینکه این از آثار ایام جاهلیت است خواستند منسوخ وباطل سازند ولی بنا باعتراض دیگران که

تهادی دراول سال موجب تألیف قلوب ومیل دوستان بیکدیگر وتذکر ویادکاری برسبیل محبت‌است وکنایه‌است ازتأسیس مودت وبقای آن درسایر ایام سال پس دردادن وگرفتن هدیه ضرری نیست کیفیت تهادی‌را نتوانستند منسوخ ساخت این بود که این عادت نیز مانند سایر عادات باقی ماند وتغییری نکرد ودرجمیع اقطار هم شایع گردید ٠

دربلاد فرانسه ونمسه عادت این‌است که مردم دراول سال نو انچه ازلطائف وظرائف وانواع محصولات وثمرات صنایع وپیشهٔ خود حتی تألیف جدید وغیر آن نیز دارند درمعرض عام می‌گذارند ودیگران بفراخور حال خود هدایای اصحاب‌را از آنها چیزی میخرند وهرچند بیچاره وفقیر باشند هر آینه درخریدن یك دونوع هدیه دریغ نمی‌نمایند ٠ دربلاد نمسه هدایا وارمغان جوانان ازهمان‌روز میلاد که هشت روز پیش ازاول سال نواست داده میشود ٠

چینیان‌را دراول سال عیدی‌است که انرا عید (خاموشی) مینامند ٠ درین عید

خیمها ومقصورها از کاغذهای روغن مالیده برمیافرازند وآتش درآنها برمی‌افروزند وبالائلا وشعشعهٔ آنها شادی میکنند ۰ درخشکی ودردریا برکشتیها مردم فوج فوج وموج موج دراین خیمهای تابناك ومقصورهای پرفروغ بعیش وطرب می‌پردازند ۰

در ١٤ شهر فوریه افرنجی انکلیزان عید بزرکی دارند که مولد (سانت ولنیتن) است عامهٔ ایشان‌را اعتقاد اینکه آن روز روز الفت وصحبت مرغان‌است بایکدیکر و پیش ازین جوانان درین روز بنام معشوقکان خود قرعه میزدند ۰ اما اکنون فرح وسرورشان درین روز عبارتست ازارسال ومرسول عاشق ومعشوق بیکدیکر بمکتوبهایی که (ولنتینه) مینامند ۰ عموم ترسایان‌را پیش ازپرهیز ایشان عیدی‌است که (کارناوال) کویند یعنی عید برغندان یاایام رفاع درآن روزها داد خلاعت میدهند ۰ وروميان درروزهائی که روز (ساترلانیه) مینامیدند ودرماه ایلول افرنجی بود همین میکردند ۰ دراین عید برغندان ترسایان تغییر صورت میکنند یعنی

صورتهای عاریتی می گذارند وباساز ونواز پای کوبی و گردش در کوچه وبازار هر گونه مسخرگیها وهزلها مینمایند • درین اوقات ملاحظهٔ درجات ومقام ورتبه و پایه چندان درمیان نیست • در(رومیة الکبری) درین روزها بندگان اطاعت بخواجگان خود تامدتی معین نمی نمودند بلکه مقام ایشان بامقام خواجگان مساوی میبود • در نمدت دعاوی قبول نمیشد واقامهٔ حدود نمی گردید وتهادی وداد وستد عیدی عمومی بود • پاره ازین عادات اکنون هم درایتالیا باقی است • عید برغندان اکنون دررومیه الکبری عبارتست ازتغییر زی وتزویر صورت بانواع مختلف وتفنن بسیار واجتماع اهل مجون بایکدیگر ودر روز سیم درهرجا آتشهای عظیم میافروزند ومجلسهای ولیمه وضیافت برپا می کنند •

مردم همه بتماشاخانها ورقص خانها میروند وتاروز سه شنبه که سه شنبهٔ خاکستر مینامند عقل اکثری درسرنیست و این سه شنبه اول روز پرهیز است اهل اسپانیول و پورتکیز وقتیکه

به بلاد یکی دنیـا داخل شدند تامدتی برمنوال بلاد جنـ[illegible]بی افرنج درآنجـا نیز رسم عیـد رغنـدان را بجـای می آوردند . ازجـمله تنزهات ایشان اینکه در کوچه و بازار وازدیوار برسر وروی یکدیگر عطریات و بو یهای خوش میپاشیدند . در بلاد شمالی شادی عید رغندان عبارت بود ازضیافتهای بزرك و پای کوبی و بس . هم ترسایان را عموما پس ازانجام ایام پرهیز چله عیدی است که عید(فصح) یاعید باعوث نامیده میشود . اغلب ایشان خصوصا ترسایان روم در این عید چند روز شادی عظیم می کنند . در بلاد روس در ین عید داد سرور وحبور میدهند چه بجهة وقوع این عید درآخر زمستان ازسرمای زمستان رسته اند وهم ازخشکی پرهیز جسته معانقه ومصافحه می نمایند و بخبر رجوع روح بعیسی باعتقاد خود یکدیگر را مبارك باد میکویند . هم درواقع زمان عیـد درنزد آنان زمان حیواة نباتات وبیـداری قوهٔ نامیه ورجوع روح باشجار ور یاحین است نه بحضرت عیسی که روح اورا نکـذاشت یعنی چاشـنی مرك نچشید . خلاصـه تخم مرغ حقیق یا

مصنوعی بیکدیکر تحفه وهدیه میدهند خصوصا تخم مرغ زرین . اما ذکر اعیاد اسلام با آن تبرك ومعقولیت آنهسا درمیان این کونه اعیاد کفر وکفر آمیز بهیچ کونه مناسب نیست . وآنکهی آداب ورسوم آنها معلوم خواص وعوام ومقبول انام ومذکور در کتب احکام است .

(کیا کیان) را عید مخصوصی است که شش روز میکشد چنانچه صبح عید بر میخیزند ونماز کرده فوج فوج کردش میکنند وخردان بنام مبارکباد عید دست بزرکان می بوسند وفوا که ونانهای فطیر بیکدیکر عیدانه میدهند وولیمها میسازند و بسلامت یکدیکر بادهها میپیمایند ورقصها میکنند تاشش روز تمام شود . در اکثر بلاد روز اول ماه (مایس) افرنجی عید بزرك است چه در آن اوقات بزمان شکوفه وازهار و بکاه اعتدال وعشق طبیعت وموسم بهار داخل میشوند . این روز درنزد رومیان روز عیدموکل ازهار بود . طاق و رواق خانهارا باشکوفه ها می آراستند ودر ودیوارهارا بالاله وتاجهای ریاحین می پیراستند . اشعار طرب

انکیز میسرودند. وباطعـام وشراب منـادمت ومصاحبت وعیش وعشرت مینمودند . درجملهٔ بلاد افرنج خصـوصا دررستاقات در پیشـگاه خانهای بزرکان ودوستان خود شاخهای پر برك و یادرخت ونبات سبز نهاده شعار (مایس) بجای میآورند و برك سـبز میدهند . درجنوبی فرنکستان خصوصا دراسـپانیول دختری زیبا بیاد (موکلهٔ مایس) میآرایند ودرجملهٔ برسریر نشـانیده ازآینده وروندە برای او صـدقات وهدایا میطلبند .

در بلاد آسیا درماه (حزیران) افرنجی تفرج صحرائی هست وآن زمان زمان فراوانی و بسیاری شیر مادیان است درنزد ایشان . چکونکی عید آنان اینکه باید مشایخ دینشان باید سقایت نماید . پس درصحرا جمع میشوند و زنانرا ازمجمع میرانند . شراب دوغ ترش مینوشندواسب تازی وتیراندازی کرده و بادوغ ترش که اعظم شرابشان است چندین روز منادمت ومصاحبت مینمایند .

درزمان منقلب صیفی که با حساب تقویم مطابق عید (یحیای معمد) است. برسم عادت قدیم

بلاد افرنج نصارا عید میکنند و برای اظهـار فرح آتش افروخته ودراطراف آن میرقصند. دوشیزکان بامداد بکاه درچشمهای جاری غسل مینمایند وکاهـای تازه وتر میچینند وازخـدای درخواست میکنند که در آنسال شوهری جوان وزیبا روی وتوانکر بایشـان ارزانی دارد . دعاهای صبحکاهان ایشان ازقبیل برنجی وزنجی ودسته وکر بسته مسجع ومقفاست. ازاین کونه ادعیهٔ مسجع ومقفا دراسپانیول وایتالیا بسـیار است. اهل(ایقوس) و پارهٔ دیکررا اعتقاد این استکه درشب دوشنبهٔ عید(یوحنا) هرعلفی که بادست کنده شود دوای امراض بهایم است . پس علفها میکنند و باین خیال نکه میدارند. درزمان پیش در (مالطه) درروز عید یوحنا بااسب تازی ودویدن بازی مسابقت مینمودند. بعـد از این عید عید(پطرس) حواری داخل میشد در آن عید هم همین مسـابقت را بجای میآوردند و برای اظهار مراسم وشـعار عید فریادها میکردند رقصها می نمودند وسراسبانرا باشاخهای پر برك وغیره تاجور میساختند .

درمنقلب شتوی یعنی اول جدی که درنزد

نصارا موافق عید میلاد است کارهای بسیار میکنند . از آنجمله پارچهای سطبر هیزمی که پیش از دخول این عید بحفظ آنها اقدام نموده اند میسوزانند خصوصا در روستاقات . در جانب شمالی فرنکستان جشنها وشیلانها کشیده میشود و برروی برف میسرند ومیلغزند . اما این روز پیش ازظهور حضرت عیسی هم عید و بعید (رهول) مشهور بوده است . در بلاد (سکندناویه) اوقات ضیافت ومهمانیها درقصرها وکوشکهای خارج شهر بوده است که انکلیزان آنرا کرفته نکذاشته اند آن اثر ازمیان برود این است که درعید میلاد کوشکهای خودرا برای اکرام معارف ومهمان نوازی میکشایند . در بلاد ایتالیا درعید میلاد شبیه کهوارهٔ عیسی را درمیآورند . صورت کهواره که کویا مانند جائی است که در آنجا زائیده شده است باصورت پارهٔ چیزهای دیکر که باعتقادشان دیدن صورت آنها در آنروز عبادتست مصور میسازند .

در بلاد هند اول سال اهل (سیام) غرهٔ ماه کانون اول است . پیش ازدخول سال عیدی

بر پا میکنند که عید اموات مینامند • در ین
عید عناصر ار بعـه را تعظیم و تجیل میکنند
تا بر ایشان مبارك شود • درتعظیم آب مبالغه
میکنند ومر ایشان را باآب شعفی عظیم واعتقادی
خاص است • پس برنج وفوا که باآب میریزند
وصور غریبه وچراغهای بسیار در آن انداخته
روان میسازند که درهنگام شب چون میافروزند
درمیان آب بهجت غریبی میدهد • کیما کیان را
نیز مانند عید اهل سیام عیدی است که کاهی
درتشرین ثانی وکاهی درکانون اول بر پا میکنند
واین عیـد اول سـال نو ایشان اسـت • روز
عیـد را با قمار بازی وشرابخواری میگذرانند •
در بلاد خـود چراغان وشهرآیین مینمایند •
درمعابد وخارج خیمها چراغهایی ازخمیر ساخته
میافروزند وهرکس میآید بشمارهٔ سن وسـال
خود فتیله درآنها میگذارد و بااین عید شمارهٔ
سال ایشان دانسته میشود •

(فصل هفتم درآداب وقوانین)

حکما کفته اند که ادب عبـارتست ازصفت
حسن معاشرت یااظهار اتصاف بدان • اول را

ادب حقیقی ودویمین را تصنع درادب نامند ۰
حسن معاشرت مددکاری انسان است مر اخوان
خودرا وحسن خلق وی باایشان ۰ در این
روزکار آداب درنزد اهل امصاری موجوداست
که بظرافت ولطافت موصوف وموسومند ۰
ازفرنکان کسانیکه بآداب تبحرتام دارند اهل
فرانسه است ۰ این کروه باین فن اعتنای عظیم
نموده خدمتی بزرك بآیین ورسوم آداب
کرده اند ۰
اینست که زبان فرانسه ازحیثیت تحسین عبارات
ونازکی کلام ومخاطبات بردیکر زبانها برتری یافته
است ۰ اماخطاب بدینکونه عبارات اغلب ازاعتقاد
بجنان ناشی نه بلکه درمحاورات عادت بدان
جاری میشود پس نتیجهٔ ازآنها استخراج
نمیشود ۰
ازآداب اهل ایتالیا اینکه صاحبخانه همهٔ مال
وعیال وغیرآنهارا بمهمان تقدیم مینماید اما اکر
زائر بخواهد بقول وی عمل نماید لرزه براندامش
میافتد وخشمناك میکردد ۰ کویندکه دوکدای
اسپانیول بامدادی بیکدیکر رسیدند پس ازادای
مراسم سلام وصباح ازیکدیکر پرسیدندکه جناب عالی

شراب صبوحی نوش فرموده اندیانه . این امرغریب شمرده نمی‌شود چراکه درآن دیار وقتیکه ملاحظهٔ منصب وپایه درمیان نباشد همهٔ مردم بیکدیکر بلفظی خطاب می‌کنند که معنی آن جنابعالی است . دربلاد نمسا علاوه برالقاب مناصب ومراتب القاب دیکر درمراسلات متداول است وآن لقب پاك‌نژادی وپاکیزه‌کوهری است ودرنزد ایشان بالاتر ازین لقب ثانی لقبی نیست . وقتی در فرانسه کشمکش وستیزه بسیارشد برکسانی‌که مستحق لقب (مونسنیور) یعنی سرور من باید بشوند . امراو ارباب مشورت دولتی واصحاب تقدم‌را داعیه آن بود که باقتضای قوانین آنان باین لقب مستحق وسزاوارند . ازعوائد قدما اینکه انسان‌را بضمیر مفرد مخاطب خطاب می‌کردند واسلاف دررقت خطاب مبالغه بسیار نمودند چنانچه مفردرا هم بخطاب جمع مخاطب خطاب می‌نمودند . اهل نمسه بجز خدمتکار ان همه کسرا بضمیر جمع غایب خطاب می‌کنند نه باضمیر جمع مخاطب . فرانسویان درایام شورش خویش مخاطبهٔ واحدرا بخطاب جمع باطل ساختند

اما مدت اینعادت دیرنکشید ·

ازجملهٔ اقوامی که درآداب مبالغه دارند اهل چین وژاپونیااست وایمعنی باانتشار غش وغل درآن بلاد منافات ندارد · کویند که چون دوتن ازژاپونیان بیکدیکر متغیر میشوند چند دقیقه ایستاده بیکدیکر ترحیب میکننـد · دربلاد چین مهمانانرا همینکه یکنوع ازخوراك تمام شده دیکری بمیان میآید تحیت وثنا میکنند · وبرای دعوت انسان بولیمه درتبجیل وتعظیم مبالغه مینمایند · ومراسله نمیکنند مکر برروی کاغذ لطیف مزین ودر مدح انسان مبالغهرا ازحد میکذرانند ·

اکنون باید دانستکه مردمرا دراظهـار تحیات وتبجیـلات عادات ورسوم دیکرکون میباشد · دربلاد افرنج رسم تحیت برداشتن کلاه وجنبانیدن سراست · درجزایر بحرجنوب بمالیـدن طرف بینیهاست بیکدیکر · دربلاد امریکاعادتطایفهٔ (اسقیمو)درمودت نیزساڻیدن بنی است بیکدیکر · دربلاد ژاپونیا تعارف درخانهـا بزانو درآمدن دربرابر یکدیکر ودر کوچه وبازار باشـاره بزانو درآمدنست ·

تحیت کوچکان بزرکان آنکه بعد از درآمدن
بزانو درپیش وی سجده می‌کنند • وکویند
که بعد از سجده درپیش خواجه برای اجلال
وی وبرای بازنمودن که پایهٔ اوپست ترازانست
که بااورو بروی شود پشت برمیکردد •
چینیانرا در تحیت هشت درجه است • درجهٔ
اول که ادنا درجاتست چسبانیدن دستها برهم
ونهادن برسینه وبرداشتن است •
دویمی بعد ازاین کار باتمام بدن میل نمودن •
سیمین بااشاره بزانود رآمدن نه بافعل • چهار
مین بافعل بزانو درآمدن • پنجمین سجده بعد
اززانو درآمدن • ششمین سجده‌را سه‌کانه
نمودن بعد از درآمدن بزانو • هفتمین آنکه
بزانو درآیند پس برخیزند پس بزانو درآیند
وسه مرتبه سجده کنند • هشتمین که برتر از
جمیع است و (سنقوی قپوقو) نامند ومخصوص
بپادشاه ایشان است این است که تحیت کذار
بزانو درمی‌آید وسجده میکند وسه مرتبه
درحضور پادشاه برخواسته ومی‌ایستند •
(کیماکیان) را ازآنانکه حضری نپسنند عاداتی
معلوم است • چون کسی بزیارت یکی‌ازاعیان

قبیله میرود درطرف راست یاچپ بزرك خیمه
کردیده یا بررو ی دو پاشنه و یا بریك زانو
خاموش می نشیند وزانوی دیکر را بطرف
صاحب خیمه برمیکرداند . در این حال اکر
صاحب خیمه در راست نشسته باشد مهمان
زانوی چپرا بلند نموده بطرف او برمیکرداند .
واکر دردست راست نشسته است زانوی
راست را بطرف او بلند میکنند . دراز کردن
مرد دست خودرا درمجلس خود بی‌ادبی است .
چون بزرکان (کیاکیان) بدیدن یکدیکر
میروند برسم تعارف بعداز نشستن وچند دقیقه
کذشتن شروع میکنند . چون کسی بزرك
خودرا اعزاز میکنند بازانوی راست برزمین
می نشیند ومقدم بدن خود را کردانیده دست
خود را پهنا دراز میکنند و با الفاظ تحیت
بکلام می آغازد و بزرك دست بدست او
سایان جواب تحیت باز پس میدهد . وازآداب
درنزد ایشان اینکه صاحب خیمه همیشه درصدر
حتی بالاتر ازجای رختخواب می نشیندو پایهٔ زنش
درصف نعال است و بزایرین دخان برای کشیدن
وچای برای نوشیدن تعارف میکنند . ولی

فنجان اول بزرك خیمه راست ودو یمین زنشرا
پس مهمانانرا اکرزائر دروقت غذا داخل
شود اندکی کوشت هم تعارف می‌کنند ·
اتراکرا نیز نسبت بمراتب مردم قوانینی است ·
اما دربلاد آسیا چندانکه چینیان هیچ طایفه
درآداب ومراسم مبالغه وافراط می‌کنند ·
اداب پیشینیان فرنکان نیز نزدیك بآداب
حالی چینیان بود · درپارهٔ ممالك افرنج ساقی
تایکزانو بزمین نزدی شراب برای پادشاه
نریختی · چون پادشاه خواستاری برای کرفتن
شهر بانوئی یعنی دختر پادشاهی وعقد نمودن
آن فرستادی پس ازعقد چنانچه رسم بود
خواستار پای برختخواب شهر بانو نهادی یعنی
ازجانب پادشاه خود صاحب این فراش شدم ·
دربلاد اسپانیول کسیرا نرسیدی که دست بانوی
ملك زند اکرچه برزمین افتادی · دریکی
ازکتابهای اسپانیولی خواندم که یکی ازندیمان
پادشاه ازدیوان کریخت بجهة اینکه روزی
بمراهی بانوی شاه درتماشا بودند ناکاه بانو
بزمین افتاد وندیم بی‌اختیار خواست که ویرا
اززمین برکیرد · پس ازآن کسی نشانی

ازو درسرای ندید • فرانسویان در باب
آداب رسوم وحقوق لازمه قوانین جدا کانه
بود • کویند که یکی ازملکهٔ فرانسه پیراهن
خودرا از برای کردانیدن درآورده بود
و پرستارش پیرهن دیکر دردست داشت تا
بکرداند در آن هنکام امیرهٔ داخل شد
و برحسب قانون بایستی که امیره پیراهن را
برملکه بپوشاندتا او پیراهن را بکیرد امیرهٔ دیکر
ازدر درون آمد برحسب قانون بایستی آن
دیکر پیراهن را برملکه بپوشاند درمدت
دخول وایفای مراسم دخول ودست بدست
کردانیدن پیراهن مبالغی وقت ملکهٔ بیچاره
ازسرما میلرزید و آنان آداب مراسم بجای
می آوردند • دیکری از آداب دختران
پادشاه وامراء و بزرکان این بود که بامداد
شب ازدواج عروس دردواج هرا هفت کرده
اطراف لباسش باد کرده می‌نشست و با این هیئت
پادشاهان و بزرکان کشیش بزیارت ایشان
میآمدند • سائر زنان خانه نیز باهیئتی ریخته‌پاشیده
برروی کتواری می‌نشستند و کسانی‌که به تبریك
زواج میآمدندمی‌پذیرفتند • کویند که این زنان بدان

هیئت می نشستند تا ازپذیرفتن زواران خلاص میشدند وهمانا اشاره بدین عادت است که یکی ازمؤلفین بطاریق تهکم وتزییف میکوید زهی عادتی که آدمی اختیار بی ادبی وبیشرمی کند وزن تازه شوهر را مانند بازیچه وعروسچك بررخت خواب بنشاند ومردم فوج فوج بتماشای او آیند آیا این عادت ازغرابت بجز تسطیر آن درکتب چیزی میکاهد ·

پوشیده نیست که عادات فرنکان بلاد شمالی سبکتر واهونتر از قوانین جو بیان است بی آنکه اینمی مضرتی بملوك داشته باشد · یکی ازنا خدایان انکلیز میکوید که روزی ودردیوان ملك (لاغوس) بودم واو پادشاهی سیاه است · دیدم که ندیمان پادشاه بادست وزانو خودرا بزمین کشان بپای تخت پادشاه میآمدند پیشانی وروی بخاك میمالیدند پس پادشاه پارچهٔ کوشتی که بکندیدن مشرف بود بدیشان میداد ایشان آنرا کرفته بابشت خودرا بزمین کشان برمیکشتند این است قانون دربار پادشاه (لاغوس) ·

درزمان سابق در تقدم و پیشی ستیزها درمواکب ودر بارها واقع میشد . حتی اینکه پادشاهان تا درباب مراتب ومحل ایلچیان خودرا درموکب ودر بارگاه بایکدیگر همداستان نمی شدند ایلچی بنزد یکدیگر نمی فرستادند . و گاه میشد که برای تعیین واجبات این امور بی فائده والقاب و نعوت عبث زمانی بسیار مشغول میشدند . باری دردیوان ملوك تعیین مراتب تقدم ازچیزهایی نیست که در آن باب سهل انکاری شود . درهزار و هشتصد وهشتاد عیسوی درهنگام ازدواج شهزاده فرانسه که ولیعهد مملکت بود امر غریبی اتفاق افتاد . چنانچه (امیرة) خواهر امیر (لبسك) میخواست که بعد از فراغت خویشان پادشاه ازرقص برقصد چنانکه مرتبهٔ او بعد ازمراتب ایشان باشد . بزرگان دولت پادشاه عریضهٔ نوشتند تا اذن ندهد چه اینمعنی را موجب اخلال دردیوان میدانستند . وزنان نخواستند که بعد ازرقص او حاضر شوند و برقصند . (لویزپانزدهم) زنان را ناچار بحضور نمود . زنان پنداشتند

که رقص بعد از (امیرة) موجب کمرشان ایشان است •

در بلاد فرانسه وغیره از بلاد افرنج عادت این است که در سر سال با پارهٔ کاغذ دید و باز دید نمایند • چنانکـه هرکه بدیدن کسی میرود اگر بخواهد پارهٔ کاغـذی که اسم خود بدان نوشته است بدربان میدهد بی آنکه داخل خانه شود ودیدار بجای آمده است • و پذیرفتار نیز درمقابل همـین کار میتواند کرد • از عجایب اینکه در آن روز بسیار کسان با کاغـذ پاره یکدیگر را زیارت میکنند بی آنکـه در اثنای سال ملاقات جسمانی میان ایشان واقع شود • گو یا درآن روز ملاقات همه ملاقات مینمایند • این است که آن روز روز نشاط وشـادی ومبارکباد اسـت درهر سو • پس از آن هرکس به پی کار خود میرود • از ترسایان انگلیز ومتفقـهٔ امریکا پارهٔ هستند کـه بخلاف عادات بلاد خود مخـاطبه بضمیر تعظیم نمی کنند وهرکس را بدوست من خطـاب میکنند وهرگز مانـند فرنگان کـلاه ازسر بیرون نمی آورند • ازچیزهـای غریب یکی

هم اشتراك همگی مردم است ازار باب مروت وغیره درمهمانوازی . این عادت ازایام قدیم درهمه جا جاری ودر هر بلدی متداول ومتعارف بوده است و تا آکنون هم درمیان پارهٔ بحال خود باقی است انبیاء عظام درمهمانوازی اکرم الناس بوده اند . این فضیلت در عرب طبیعی است . وکرم همیشه درمیان ایشان ازواجبات . بادیه نشینان وقتی که مهمانی رایشان وارد میشود ذبیحه برای ایشان میبرند . و پارهٔ هستند که پای مهمانرا میشویند و نان و نمك باوی میشکنند وازانکاه باز تا زمانی که درنزد اوست درحمایت وصیانت اوست . اما باوجود این فضیلت خصلت بدی هم دارند که آن اضرار و گزند مسافران است در بیابان و برهنه ساختن ایشان ازمال ومنال ورخت وغیره و بحال هولناك سردادن و بگریه زاری وی رحم نیاوردن . ولی ازعادات ایشان اینکه چون مسافر پای به آستانه ایشان نهاد اکرام واحترام اورابه آنچه مقدور ومیسر باشد برخود فرض میشمارند . صاحب خانه رخت و خواب

خودرا به مهمان وا می کذارد اکر غیر ازان نداشته باشند . حتی اکر دشمنی وارد شود اکرامش میکنند و تا درساحت ایشان است درامانست اما شاید پس از بیرون رفتن می کشند . پاره را کمان اینکه از بادیه نشینان کسانی هستند که مهمان را تا درمنزل ایشان است درنهایت صدق وصفا خدمت میکنند اما بعداز بیرون رفتن اورا بقتل میرسانند .

اکرام ضیف درنزد خیمه نشینان وار باب زهد وقناعت عادتست . ودرحقیقت این امر درنزد ایشان موجب کلفت چندان نیست درصورتی که مهمان باندك چیزی قانع میشود . عادت قدمای اهل نمسا آن بود که مهمان نوازی را برمیزبان واجب دانستندی . اکر میزبان تنکدست بودی مهمان را بخانهٔ همسایهٔ خود بردی و بایکدیکر نواختندی . وچون عادت رومیان تن پروری وترفه درخورش وآشامیدنی میبود وایمنی با بسیاری مهمان منافی میشود ازجانب دولت کسانی مخصوص معین کردیدند تاغربارا تملق نمایند واکرام کنند . در بلاد عجم درراهها ودهها وشهرها

کاروانسراهای بزرك هست که از برای آینده
ورونده ساخته اند و کسی از ایشان چیزی
نمیخواهد و فائدهٔ این جایها اینست که
مسافرین را ازسرما و گرما نگاهداری میکنند ٠
در بلاد اسلام ازجمله مبانی خیر نشستگاه و
آرامگاه وسقا خانهاست ٠ ودر بلاد عجم و
هند وترك آب انبارها با خرجهای گزاف
میسازند ٠ و پارهٔ از آنها مشتمل است پلهای
سنگین سخت تراشیده و بنای عالی ٠ پارهٔ
نیز هست که اهالی ده برای خیرات میسازند ٠
وشاید خادمی با اجرت خود برای خدمت
عابرین تعیین میکنند ٠ در پارهٔ دیهها نیز
غربارا با اکرام میوها وفواکه وشیر و ماست
وهیزم وگاه اکرام میکنند ٠ وزنان گل
و شکوفه تعارف ایشان میکنند ٠

اکنون باید دانست کهچون در بلاد افرنج
آمیزش و معاشرت و آمد ورفت بسیار گردید
ونوازش مهمان ازآشنا و بیگانه دشوار شد
ناگزیر گردیدند براینکه برای خرید وفروش
مایحتاج از برای آینده ورونده جایهای مخصوص
بسازندوباینواسطه ازدرد سر مهمان رستگاری
یابند ٠

اما درمیان بلاد افرنج بلادی نیز هست
که مخالطت و آمیزش باساکنان آنها آسانست ٠
در آن بلاد مهمانانرا باندك چیزی مینوازند
چنانچه در بلاد (زوج) و (ایقوسیا) است
ودر پارهٔ بلادی که هنوز مدنیت رسوخ نیافته
است وتوحش درمیان ایشان باقی است اگر
کسی بگذرد و بامال وجان سلامت بیرون رود
منتهای سعادت اوست ٠ در بلاد ارناود و پارهٔ
بلاد مورا و بلاد عرب و قفقازستان و اکثر
جایهای افریقا اگر کسی مسافررا بکشد کسی
یاری نمی کنند بلکه اگر ازدستشان برآید مال
ومنال اورا نهب وتاراج می‌نمایند وخود اورا
مانند اسیران میفروشند ٠ گویند که اعراب
بادیه چاههای بیابان را می‌انبارند تا راهگذاران
نه بینند و از تشنگی هلاك شوند وایشان متاع
اورا بیغما برند ٠ در بلاد ارناود از قلت
مروت و بدسلوکی مردمان دیهای همجوار
بایکدیگر میستیزند ومی پرخاشند حتی اینکه گاهی
اهل خانهٔ از ترس اهل خانهٔ دیگر مدتها از خانه بیرون
نمی‌تواند آمد ومردان هرگاه بیرون میروند
سراپا مسلح وغرق آهن میروند ٠ ازخصایل
نیکو در بلاد ارناود اخلاص نیت درخدمت

متبوع و یاری نمودن بدوست • چرکسان درشفقت ومهربانی مانند ارناوداند • اینقدر هست که کاهی یکی ازاهل قبیلهٔ دیکر یابیکانهٔ محض را درخانهٔ چرکسی حمایت میکنند ، واکر زنی درخانهٔ بطفلی شیر دهد درنزد همه اهل خانه محترم ومانند یکی ازاهل آنخانه میشود ومعاملهٔ برادری وخواهری درحق او میشود •

از عادات (کیماکیان) اینکه اکر کسی ازمهمان خود شیر وماست در یغ دارد جزایش این است که باید کوسفندی بکشد ، اهالی جزیرهٔ (سوماترا)را باتوحش ایشان عادت غریبی است درحق غربا خصوصا فرنکیان • دراکثر قراء بنائی است (بلی) نام مردم درآنجا جمع میشوند وغربارا بدانجا فرود میآورند • چون شب مسافری میرسد دوشیزکان بالباسهای پاکیزه خودرا میآرایند وزنان و مردان از پی ایشان روانه میشوند تا مهمانان را زیارت بکنند و اورا درجی پر ازعطر هدیه میکنند و پیران حاضر شده اورا میستایند وزنان درکرد او حلقه زده منتظر می نشینند

تا مهمان درعوض درج ازقبیل آینه و بادزن
وماننداینها چه هدیه دهد • شاید مقصد
ایشان از ین عمل اینکه چیزی یادکار ازاو
بستانند تا فراموشش نمایند و شاید عاقبت این
زیارت بپای کوبی وخنیاکری وشادی و
نشاط تام منجر شود • از نازکی و آداب زنان
بعض جزایر روم این بوده است که پیش مهمانان
میرفتند وترحیب ایشان نموده قدومشان را مبارك
باد می کفتند واظهار فرح وسرور می نمودند •
اما ازچند کاه باز این نازکی ازمیان برخواسته
است •

﴿ فصل نهم دربندکی واستعباد احرار ﴾

پوشیده نیست که مردم همیشه آزادی را
که بهترین و برترین آنچه مرآدمی راست
طالب ومایل بوده اند ودرحدیث نبوی نیز
اشاره باین معنی هست • امابیشتر مردم
انسانرا ازین مزیت عظمی محروم ساخته اند •
پیش ازین درزمان غیر مأنوسیت نیمهٔ روی
زمین بغیرحق درزیر عبودیت نیمهٔ دیکر بود
وتااکنون هم بندکی واستعباد باکرانی و
ناهمواری در اکثر بلاد باقی است • این

قضیه نسبت باشخاص نه بلکه نسبت بجمیع امم است . در آسیا و افریقیه اززمان قدیم عادت این بود که اسرای حرب را خرید وفروخت میکردند . قدمای تاتار سوار براسبان شده بدیار اعدا تاخت میآوردند ومردم را گرفته ببلاد بعید میبردند چنانچه دیگر روی وطن خودنمی دیدند . اکنون هم درقفقازیه وحشیانی هستند که سوار اسبان میشوند و بهمسایگان ایلغار می کنند وازدن ومرد وکودك هرکرا درمی‌یابند میگیرند و بار پسمانها بفتراك اسبان بسته درتنگنای کوهها پنهان می نمایند ودروقت فرصت از راه بحر سیاه ببلاد ترك و عجم برده میفروشند . این عادت درمیان یونانیان وروميان واهل مغرب نیز نسبت ببلادی که فتح میشود بود . وهم ازسنگدلی میان پدر وفرزند جدائی می انداختند و ایشان را باماکنهٔ دور ازهم می‌بردند چنانچه بنده بازندگی سخت میزیست و یا ازاندوه میمرد . یونانیان جایهای دور ازشهر و قصبات را بدستیاری بندگان آباد میساختند وکار بندگان کشت وکار زمین ومزارع بود ومحقق است که اهل اسپارته

از بی مروتی و سنگین دلی با بندگان معاملهٔ حیوانات و جانوران می نمودند ۰

در شهر رومیة الکبری بندگی مانند بندگی اعصار وسطی یعنی بقاعدهٔ تحریر و مکاتبه بود ۰

چنانچه بنده باختیاری کسب و کار خود نفس خود را از خواجهٔ خود میتوانست باز خرید ۰ حتی اینکه اکثری از بندگان خود را خریده درمیان ایشان خواجه وار زندگانی می نمودند ۰ قدمای اهل اسوج گذران ایشان از تاخت و تاز در یائی بود چنانچه اکنون پیشهٔ پارهٔ مردم است یعنی آینده و رونده را در دریا میگرفتند و در خشکی میفروختند ۰ گویا این سوداگری را چنانچه دیگران در بحر سیاه میکنند آنان در بحر ظلمات می کردند ۰

از قراری که معلوم میشود بندگی در هیچ مملکتی شایعتر و سخت تر از ممالک افریقیه نیست ۰ این تجارت از ایام قدیم درمیان ایشان متداول بوده است ۰ قدماء مصریان نیز خرید و فروش بندگان مینمودند ۰ اکنون هم در هیاکل قدیم و در مقابر کنار نیل صورتهای بندگان از هر

نوع و از هر جنس دیده میشود که صفها آراسته اند و در پیش روی خواجگان باغل و زنجیر روانه‌اند . در بلاد افریقیهٔ دریا بار ازمیان ممالك که منشأ بندگی‌است سوداگران سیاهان برای خریدن ایشان می آیند . چه ملوك رعایای خود را و پدران فرزندان خود را میفروشند . و پیش از ین گفته شد که فروختن ایشان در پارهٔ بلاد آسیا متداول است خصوصا درزمان قحط وغلا که چون پدران ازنگاهداری فرزندان درمیمانند بهای طعام وخورش ایشان را میفروشند و اگر نفروشند از گرسنگی میمیرند . این است که فرزندانشان بندهٔ خریداران میشوند . در بلاد هند (مهرات) بیشتراولاد خودرا ازکنیزان خصوصا دختران را بحرم سرای بزرگان میفروشند . در خیوهٔ خوارزم بعد از مرگ پدر اولاد آن همخوابه اورا میفروشند . .در افریقا بازار برده فروشان همیشه پرازغلام وکنیزاست وعمارت حرمسرایها وغیره از انجاست .

فرنگانی که درجزائر وطن گزیده اند بعادت خریدن بندهٔ آنجاها معتاد شدند .

این معنی مؤدی آن شد که بعد از اهلاك جمع کثیری از اهل امریکا با ظلم وستم غلام وکنیز سیاهی که از بلاد و براری افریقیه میخریدند ودرغل وزنجیر با کشتیهای نامناسب و بد بجزائر میاوردند و بدترین وستمکار ترین برده فروشان آنانرا میخریدند بجای ایشان نهادند ۰ خرید وفروش غلام وکنیز گویا درین زمان مدنیت ایشان متروك شده است ولکن درجزائر بندکان که از افریقیه میاورند هنوز باقیاست و لکن نه بشدت پیش ازین ۰ چه خواجه بندهٔ خودرا کشش و اضرار نمیتواند چنانچه در این جزائر درحق فرنکان پیش ازین میکردند مثلا خواجه پارچه زمینی به بندهٔ خود میداد تا میکشت و از ثمرهٔ کشت خود نفس خودرا از خواجه میخرید وآزاد میشد ۰ در پارهٔ بلاد متفقهٔ امریکا با اینکه امر بندکی ازمیان برخواستهاست هنوز اثری از آن باقی است ۰ اما حریت و آزادی درآنجا کاری میکند که شاید بندکان عاقبت برخواجکان تفوق و برتری میجویند ۰ کویند که دول غربی امریکارا مدتها عادت این بود

که در بحر روم کشتیهای فرنگان را تعاقب میفودند و نصارائی که درمیان آن کشتیها بود بجای بندکی میکرفتند و میفروختند چنانچه بلاد تونس وجزائر و طرابلس ازاین قبیل بندکان پر ومملو بود . وچون این بندکان اکثر در بلاد خود باناز ونعمت پروریده بودند تاب ستم و جور ایشان نمی آوردند وهلاك میشدند . اما از آنکاه باز که درمیان دول مخالطهٔ سیاسیه ودوستی و آشتی برپا شده است این عادت ازمیان برخواسته است . و کویند که در پارهٔ بلاد فرنك تجارت بنده در بحر روم بوده است .

آنچه تا اکنون ذکر شد درحق اسیر است یعنی بندهٔ که حقیق میتوان کفت . اما استعباد آنست که انسان بی آنکه بنده باشد مال دیکری محسوب شود که اینهم درحقیقت نوعی از بندکی است و در بلاد فرنك ازایام قدیم بوده و اکنون هم هست . چنانچه اربابان مزارع و ارباب حقوق کنائس فلاحان را استملاك میکنند و فلاحان و آنچه دردست ایشان است مال ارباب است وارباب

درفلاحان و مال ایشان مانند حیوانات واراضی تصرف مالکانه میکنند . وفلاحان نیز ازروی غفلت و نادانی گمان میبرند که اینمعامله درحق ایشان روا وجایزاست واستحقاق آزادی خود را نمیدانند . این قاعده تا در آخر قرن هجدهم ازتاریخ نصارا ازممالك فرانسه بالکلیه برنخاست . در بلاد (اسطونیا) و (لیونیا) مردم همه درتحت ملك ار بابان بودند ولی بعد از فتوح آن بلاد مردم آزاد گردیدند واراضی دیوانی گردید با اینکه بیش ازان اراضی را مال پدران ار بابان میگفتند و آن بیچارگان یابجهة فقدان حریت و یابجهة نداشتن اراضی همیشه بدبخت و اسیر بودند .

اکنون باید دانست که کیفیت استعباد تاا کنون دربلاد روس پایدار است چنانچه فلاح را میتوانند جداگانه ازمزارع بفروشند بنوعی که میشود بسیاری از فلاحان از دیاری بدیاری درتحت امرخواجهٔ نومهاجرت کنند . درمسقو صاحب ملك بجز کشتن هرنوع تصرف بفلاح خود میتواند کرد . میتواندا ورا در بیرون وباندرون خانهٔ خود نگهدارد یااینکه مانندپرستار

وخادم سازد و یا اینکه صنعتی و پیشهٔ بوی بیاموزد وتزویج وتزوج ایشان دردست ارباب است و آن فلاحان از جهالت می‌پندارند که منتهای سعادت ایشان این است و پیش ازین بسعادتی نمی توانند رسید یا اینکه دردنیا برای همین زندگی میکنند .

دربلاد چرکس نیز این نوع خدمت موجود است . ارباب در وقت ازدواج فلاحان خودرا حاضر میکند شاید اورا میفروشد یا می‌بخشد وحق کشتن هرکدام هم که بخواهد دارد . اما هرفلاحی که تعهد فلاحت زمینی میکند تصرف ارباب باو بتنهائی نمی‌شود بلکه باید بامزرعهٔ او باشد . دربلاد افلاق جماعتی هستند ازقبیل لولیان خیمه نشین که درتحت تملك امراء آن بلادند . امرا میتوانند آنان را بفروشند یا ببخشند یا باجاره دهند . زنا شوئی ایشان دردست خواجگان ایشانست . اگر یکی ازآنان بی دستوری خواجه زنی از جنس خود واز کنیزان غیرخواجهٔ خود گیرد اولاد نرینه‌اش ازان خواجه واولاد مادینه‌ش ازان بانوی اوست . واگرازجنس خود زنی گیرد ویا زنی

از ایشان باغیر جنس خود شوهر کند خواجه حق فسخ نکاح دارد . پس معلوم میشود که اسارت و بندکی در ایشان از همه جا دشوارتر وسخت تراست .

(فصل دهم درعقاید باطله و بدعت و اوهام)

عقائد باطله در نزد اکثر ملل موجود است . هیچ ملتی نیست که مبتلا باین درد نباشد . وریشهٔ این ضلالت و کراهی وقتی کنده خواهد شد که بین پیشرفت وترقی چنانچه باید کوشها سفته وچشمها کشوده حق ظاهر وناحق باطل شود (ولو کره الکافرون) . این هم بکثرت علوم ومعارف و بتهذیب اخلاق و کمال نفس وا بسته است . بدعت وضلالت درروستا بیش ازشهر واین هم مانع پیشرفت درعلوم وفنون است . ازکراهی یونانیان با اینکه دانشمند ترین مردمان بودند اینکه اسیر تقلید بودند . چنانچه درمهمات خود بکاهنان مراجعت وازایشان استشاره و استخاره میکردند وایشان را میان خود و آلههٔ خود واسطه قرار میدادند تا ازغیب خبردهند . در میان

رومیان دانشمندان بودند که ادعای علم غیب دانی می نمودند و بادانه چینی ماکیان نذر کرده و پریدن مرغان ورودة و احشای قربانیها ازغیب خبر میدادند . با اینکه (سیسرون) میگفت که من باور نمی کنم که این چیز هاشوانند مردم بپلعانند مگر اینکه پیروان خودرا بخواهند استهزا ومسخره نمایند . اما در واقع ثابت شده است که غرض ایشان سخریه نبوده است و به همین سبب حیله وافسون ایشان پنهان مانده ملتها درمیان مردم باعزت وحرمت زندگانی کرده اند . درمیان فرانسه و یان قدیم کاهنانی بودند(درویند) نام که دست غریبی و مهارت و بطش عظیمی برملت داشتند . بتقریب قربان امر می نمودند . بتدبیر امور دولتی مداخله میکردند . بجنك و آشتی بدلخواه خود فرمان میدادند .

از بدعتهای فاسد اکثر جهلا و نادانان تمسك و دست آویزی ایشان بشعبده و نیرنك است . در بلاد آسیا طائفه ایست که خود را بلباس کاهنان واهل کرامت می آرایند وچون کسی بکار و مهمی شروع می نماید برای نیل

مقصود ایشان را میطلبد و درخواست دعا
ونفس ازایشان می کنند . هرکس ببلایی
دوچار و بدردی گرفتار میشود دفع آن بلا
وچارهٔ آن درد را از ایشان میخواهند .
عادت این طایفه آنکه خود را بشکلهای مهیب
وهولناك می آرایند . مو نمی سترند وشانه
نمی زنند خرقه وژندهٔ مضحك وگران میپوشند
و بلباس خود چیزهای عجیب از قبیل آلات بدصدا
می آویزند ودست غریبی بحیله و افسون
و فریب عوام دارند . مثلا ازاعضاوجوارح
خود هر کدام را می خواهند بپیچ و تاب می
دهندو بشدت تمام میلرزندچنانچه عوام گمان میکنند
کهایشان را باروحانیان سر و کار است . ادعای
باران بارانیدن وابطال سحر و جادو و استنباط
تقصیر و گناه ازروی مقصر و گناهکار
می نمایند . چون ایشان را برای معالجهٔ بیمار
میطلبند حیلهای سخت استادانه بکار میبرند .
هنر ایشان منحصر به نیرنك و افسون است .
چون کسی بخواهد داخل سلسلهٔ ایشان شود
پیروشان اورا بسر دم خود برده و روزی
چند بار درخلوت بسر میبرد چنانچه گویا

ازفیض اسرار خود چیزی باو تلقین مینماید ·

در (غروالنده) که از بلاد یکی دنیا است طایفه ایست شبیه بهژنده پوشان آسیا که ایشان را (انجیقوقیه) میگویند · درسودان هم گروهی هست بنام (اوبیعه) و (اوتاتیهیه) و گروه دیگراست (طاهوره) نام که درهنگام شداید و گرفتاری بایشان التجا میبردند و آنچه میگفتند امتثال مینمودند اگرچه قربان کردن آدمی بودی · گروهی ازوحشیان جزائر سیلانرا اعتقاد آنست که آنچه بآدمی ازشرور و بدی میرسد ازشیطانست پس اگر کسی به بیماری ترسناکی دوچار شود خویشان ونزدیکان او بگردش فراهم آمده ساز می‌نوازند وآوازه میخوانند و باهنگ آلتی که آنرا طمطم میگویند رقص میکنند تا دل شیطان را بدست آورند · آنگاه آهسته آهسته رقص را قویتر میسازند و بپای کوبی وتمایل می‌افزایند وگاهی یکی ازمیان ایشان مدهوش وار صیحه و فریاد برمی‌آورد که شیطان افاضهٔ اسرار بدو کرده است و چرائی که بیمار بعد ازموت می‌باید خبرداده است ·

فرنگان علمای اسلام را سرزنش میکنند که

کویا بواسطهٔ دعا دوارا فراموش کرده‌اند وباعتقاد تمیمه وعزائم ترك علم طب نموده‌اند • وحق اینست که عزیمه وتمیمه نیز از عوائد قدماست • درصحرای مصر صورت جعل وخنفسا از سنك و كل یافت میشود که قدماء مصریان آنهارا باخودمیداشتند • درجزیرهٔ مادا کاشفر بتی است که چنانچه مصریان قدیم جعل وخنفسا راتمیمه می‌نمودند ایشان شکل آنرا می‌نمایند •

ازبدعت (کیما کیان) است که برای صلوة ودعای ذات باری اختراعی خاص نموده‌اند • صیغهٔ صلواة ودعارا برعمودهای نو یسند وچون عمودرا میکردانند میکویند که این دعا بعرش فرارفت وموقع قبول یافت • و بشدت تحیر درین باب ستونها ساخته اند ودر بر کتها کذاشته که مانند چرخ آسیا خود بخود میکردد وبر آن ستونها صیغهٔ صلوة ودعارا نوشته اند وستون پرستش مینامند •

فرنکان‌را اعتقاد این است که چشم زخم وعین‌الکمال محض وهم وخیال است اصل وفصلی ندارد • هندیان از حیثیت بدعت از

همه قوم پیشند اگرچه مهذب وتربیت هم شده باشند . پیش از ین گفته شد که ازجملهٔ بدعت ایشان سوزاندن جثهٔ مردگان وسوزانیدن زنان است زنده زنده باجسد شوهران . هنودرا اعتقاد اینست که هرکه باذن ایشان در پرستشگاهها خودرا بکشد از زمرهٔ شهیدان است .

این است که در معبدهای می‌بینی یکی با گوشت پشت خود خودرا بقناره زده اینقدر آویزان میماند تاجانش درمی آید . پارهٔ باسلاح تیز وتند خودرا میکشند . پارهٔ دیگر خود را درزیر گردونهٔ که هرسال درموکب عید در(جاگرنات) میگردانند انداخته خورد و پامال میگرداند . ازبدعتهای هندیان یکی هم اینکه طایفهٔ هستند که خودرا فقرا ودرویش مینامند و انواع عذاب صفت و پیشهٔ خود ساخته اند وهمی پندارند که تهذیب نفس دردنیا موجب راحت درآخرتست . واجر آن درآخرت زیاده برتمتع و برخورداری ازتعظیم و احترام مردم است دردنیا . اینان دربدعت بانواعند . گروهی سالهای سال شبانروز بابرپا و یابدرختی تکیه داده می ایستند وترك

خواب و آسایش مینمایند • کروهی دیکر دستها را مشبك کرده همیشه بر سر مینهند ومردم مانند کودکان خوراك بردهن ایشان میکذارند •

پارهٔ هستند که نمیخواهند هیچ پارا استعمال کنند پس همیشه میخوابند وراه رفتن ایشان بغلتیدن با پشت است • از بد عقیدهای هنود اینکه چون از بهبودی بیماری دست میشویند اورا برده برود کنك می‌اندازند تادرمیان امواج غرق شود واعتقادشان اینکه هرکه بدین مرك بمیرد بی‌حساب داخل بهشت میشود• اکر بیمار بخواهد بخانهٔ خود برکردد یااینکه تداوی کند خانکیان و اقارب او حقیرش می شمارند و کینه میورزند ونمی پذیرند اکرچه پیش از آن خیلی هم درنزد ایشان کرامی وارجمند باشد • پس اورا میرانند باعتقاد اینکه این مرتبهٔ عظمی را یعنی مرتبهٔ غرق شدکان درنهر کنك را شایسته وسزاوار نیست• دیده شده است که بسیار ازین بیماران فریاد وزاری می‌کنند والتماس ودرخواست مینمایند که مانع زندکانی ایشان نشوند اماآنکه بشنود

کیست . خویشان از روی نامهربانی و سنگدلی و بقوت بدعت دهانش را با گل می‌انبارند تا صدایش بیرون نیاید و زود تر بدان ثواب عظیم نائل شود و اورا بنهر می‌اندازند . گویند که در بنگاله اهالی چندین ده کسانیند که از غرق در نهر گنگ خلاص شده از مرض بهبودی یافته اند اما بخانهٔ خود راه نیافته اند . همچنین از بدعتهای هنود تنفر و اکراه ایشان است از دو گروه که ایشان را پاریا و پولیا می نامند . این دو گروه بجهة استکراه و نفرت بادیگران خلطه و آمیزش نمی‌توانند کرد و باید از دیگران کناره جویند و دوری گزینند . اگر نزدیك بکسی روند شاید مستحق قتل‌شوند خصوصا اگر نزدیك بیکی از برهمنان شوند که کشتن ایشان حتمی است . کسی نمی داند سبب این کراهت و موجب این نفرت چیست . در نزد هندیان معروف چنین است که این دو طائفه از ازل مکروه بوده اند . میگویند که پاریا هم از پولیا نفرت میکنند و اورا مانند سك نجس‌العین می‌شمارد . همچنین هنود را بسیاری از اسلام و کفار بغض و کین

غربی است حتی اینکه ظرفی که ازان مسلم یا کافر آب نوشیده باشد آنرا نجس میدانند ۰
از امور نالایم ونامناسب یکی هم سخت گیری واهانت اهل کتاب و اضرار وستم براهل کتاب است و زیاده معاملهٔ شدیده برآنکه درشریعت سمحه وسهله مطهر محمدی موجوداست ۰
نصارا مدتها از یهودان تنفر می‌نمودند وایشان را خوار داشته وغایت ظلم وجور بایشان روا داشته از بلاد خود میراندند ۰ گویند اکنون هم درنزد مغاربه در حق ترسا و یهود مقاسات شدید بجا می آید ۰ عجبتر ازهمه آنکه نصرانیان را فرقهاست که آنان نیز کین یکدیگر میورزند وخون یکدیگر میخورند ۰ گویندکه بت پرستان همه کس را بیك چشم می‌بینند و بغض احدی دردل نمیگیرند همه کس ازدست وزبان ایشان سالم است وهمه ادیان درنظرشان یکسان ۰
هنود یکی دنیای شمالی را بدعتی است نزدیك ببدعت هنود در باب رود کنك وآن این است که (منیتایه) درماه تموز فرنکی رقصی میکنندکه آنرا رقص توبه می‌نامند ۰ پس

تائب یا خود پارچهٔ از گوشت بدن خویش میبرد و یا اینکه ازمقتدای خود درخواست میکنند تا او ببرد، پس پارهٔ دلش میخواهد که آن پارچهٔ گوشت دراز وبشکل غیتان بریده شود، پارهٔ دیگر میخواهند که بشکل ماه نو باشد پارهٔ دیگر توبه را باپوست بدن میکنند چنانچه پوست قدری از بدن را میکنند و اورا دوال وار دراز میبرد وسر گوساله بدان میاویزد . پارهٔ دیگر هم گوشت بازوان یاپا یاجسد را میسوزاند باری تائب درحالت بریدن وسوختن گوشت و یاکندن پوست گاهی آوازه میخواند و گاهی گریه میکنند ودر هرحال ازدرد ورنج شکوه نمی‌کنند، درمیان‌فرنگان عادت این بود که توبه کار خودرا باتازیانه میزد و دراواسط اعصار جماعتی بودند نامشان توبه‌کاران باتازیانه، اکنون هم در فرنگستان ازین بدعت اثری موجود است امانه باآن شدت پیش ازین .

از بدعتهای سیاهان افریقیه اینکه بتی می پرستند (فتش) نام در هر چیز باو تمسك می جویند ، اگر از کسی نسبت باین بت اندك اهانتی سرزند در دنیا بعذاب عقبی شایسته است .

ودر بلاد افریقیه جماعتی است که ادعای دانستن سحر می کنند وباین واسطه صاحب مال وجاه می کردندو بجهة رواج صنعت خود این طایفه بسیارند و بسیار هم میخواهند که بسلك زشت ایشان منسلك شوند ·

پیش از این فرنگان بوجود سحر شعبده قایل بودند اما اکنون سه قرنست که فسخ اعتقاد نموده اندو می گویند که خارق عادت چیزی در دنیا نیست وعادت هیچوقت تخلف و تغیر نمی کند بلکه همهٔ اشیا بحکم طبیعی دائراً مادار در دور است · از جمله عاداتی که پیش از ابطال سحر داشتند این بودکه هرکه بسحر متهم می شد اینقدر شکنجه میکردند تا اقرار می نمود وچون حالش ثابت می شد اورامی سوزاندند ومحکمهٔ داشتند بنام محکمهٔ ساحران که محض تعذیب ایشان برپاشده بود واصل بنای این محکمه دربلاد اسپانیا نهاده شد · امادرین عصر اعتقاد سحر درنزد همه فرنگان باطل گردیده است ·

منشاء اکثر عقاید فاسده خطاهای مردم است در اعتقاد بالوهیت ودر تخلف امور عادیه ودر ضلالت وگمراهی در مسموعات · از

بدعتهای زمان جاهلیت کشتن فرزندان وقربان
نمودن ایشان بود در راه بتان . پیش ازین هم
ذکرشدکه برخی از جهلای وحشیان تاکنونهم
اولاد خود را در راه اصنام ذبح می کنند .
کروهی از نادانان را عقیده آنستکه انسان در
آخرت بهمین حالکه در دنیا زیسته برانکیخته می
شود واین عقیدهٔ پارهٔ سیاهان استکه بعد از
مرك خواجه بندهٔ اورا قربان می کنند تابدوملحق
شود واورا خدمت کندچه اورادر آخرت
بدواحتیاج است . وماند این عقیده اکنون
در یکی ازجزایر بحر هند که (برنیو) کویند موجود
است . چراکه هرکاه کسیراکه زن متعدد باشد
میمیرد مهربان ودوستدار ترین زنان ناچار است
که خود رابکشد ورفته بدوملحق شود .
اما کسی اورا ناچار نمی سازداکرزن خودازین تن
سرزند اولاد اورامیرسدکه ویرا از ارث محروم
سازند وارث اوازان زن دیکر استکه خود
رابرای انیکار می کشد . واکر زن بمیرد بندهٔ
رامی کشند تابرود ودر آخرت بدو پیوسته اورا
خدمت کند . اکر میت رابنده نباشد ازمال
او بندهٔ میخرند ومیکشند تادرآخرت بی خدمتکار

(نباشد)

نباشد . اگر در جنازه بنده کشته نشود اعمال تجهیز و تکفین ناقص مانده باشد . ازجملهٔ بدعتهای گمراهان یکی هم کفارهٔ سیأت است . چنانچه اهل هند تین بنهر (گنگ) مجوبندومی پندارندکه اوماحیٔ سیأت ایشان است پس گناهان خود را در ظرفی نهاده برود گنگ می اندازند تاامواج رود آنرا برباید وباآب شور دریا رساند . ومیگویند که اینک گناهان ازمارفت . دربلاد (غال) انگلیز اگر توانگری بمیرد فقیری میرود واز نعش میت نان ونقود میگیرد تاتحمل خطایای اونماید واین فقیر را گناه خوارمی گویند . ازکفر وخسران فرنگان یکی هم اعتقاد شان است باینکه جمیع مسلمانان ازین قبیل است و مسلمانان کبائر وصغائر گناهان خود رامی خواهند باین وسیله محو سازند .

❋ فصل یازدهم درعادت مردمخواری ❋
❋ وجنگ وسلاح جنگ ❋

معلوم است که گروهی بسیار ازنامردمان راتوحش بپایه ایست که گوشت آدمی میخورند . دریکی دنیاطائفه ایستکه ایشانرا باصطلاح خود سلک می نامند واززمان قدیم عادت ایشان

مردمخواری بوده است واکنون هم برآنند که بوده اند خصوصاً آنانکه درجزائر بحر جنوبی وجزیرهٔ (زلانده) نوبیباشند ، عادت مرد مخواری درمیان اینطایفه از اینجا پیدا شده است که ایشانرا حرص غریب ومیل عجیب بانتقام از دشمنان خویش است وچنان دربنباب غیور وکینه دارند که بجز خون دشمن خوردن باهیچ تشفی درون نمی توانند کرد • اینست که در دنیا هیچ جنکی سخت ترونا مهربانتر از جنك این طایفه نیست وحشیان شمالی (ینکی دنیا) راکین خواهی بسر بریدن وسوزانیدن دشمن است • هرکاه دشمنی بدست ایشان بیفتد پوست سر اورا بدرمی آورند وبکلبهٔ خود برده برای افتخار می آویزند• هرکرا در خانه پوست سر کنده بیشترصاحب اعتبار وصاحب افتخار تراست • پیرایهٔ کلبه های ایشان ازین غنیمت است • پاره ازبزرکان ایشانرا دیده اندکه درکلبه اش صدپوست سراویخته بوده است • از داستنکی سیاهان نیز اینکه چون بدشمنی غالب میآیند آلت رجولیت وتخمکان اورا می برند و برای افتخار باخود می برند • یکی از انکلیزان فوجی از انانرا دید که بعد از

هشت روز از جنك دشمن بر كشته و قريب
هزار و پانصد آلت تناسل با تخمكان
بهمراه آوردند • در جزائر ملوك هميشه درميان
قبائل بلكه در بلاد نيز غارات وتاراج واقع مى
شود • وعادت ايشان است كه كود كانرا از
خوردى بهجوم وسر برى دشمن مألوف ميسازند •
هركه سر دشمنى ميآورد براى او شيلانى ميكشند
وسزاوار است كه دختران تاجى ازشكوفه بر سر
او بنهند پيش‌ازآنكه خونى با وآلوده پاك سازند •
از عادت جوانان درميان ايشان اينكه تاسرى
نياورند بستر عورت مأذون نيستند • پس
اول سرى كه ميآ ورد دستورى پوشش عورت
ميكيرد • درآوردن سر دوم اجازه ميدهند تا
باطانكيان خود دريك كلبه بخوابد • بعد از
آوردن سرسيم داخل مشورتخانهٔ ايشان مى
شود • وتاچهار سر نياورد رخصت زن
كرفتن ندارد • در مشورتخانهٔ ايشان محل
آورندهٔ سركرمى ايست درجايى پراز سرآدمى
كذاشته •

در جزائر (زلندهٔ) جديد و حشيان
ددسار جنكى بسيار شديد مى كنند • واى
بحال بيچارهٔ كه بدست ايشان بيفتد • اوراباهاى

هوی واولهٔ و حشـیانه بقر بانکاه می کشـانند
وازکوشت اوشیلانی عظیم می کشند، چکونکی
قتلش اینـکه اورا باهلهله و واولهٔ عظـیم بقر
با نکاه برده اولا با نواع و اقسام عذاب وشکنجه
می کشند و پیش از کشـتن بلائی نمی کذارند که
بسر وی نیاورند ۰ در کشتنش بطش شدید می
نمایند ۰ پس از آن کوشتشرا کباب می سازند
و پارچـه پارچـه کرده می خـورند ۰ زهی
مردمی و مهربانی که جانوری در پیش او چیزی
نیست ۰ پارهٔ دیده اند که کاهی این وحشیان
اسـیرانرا نمی کشند بلـکه بجای مقتولان لشـکر
خود می کـذارند تازن مقتول را بکیرد و نایب
مناب او در امور و خصوص وی شود ۰
و حشـیان (ابریزیله) اسیرانرا مدتی کم
باز یاد نکه میدارند وبا ایشان خوش رفتاری و
نیکوکرداری بجـای میآ ورند و زنان خوشرو
می دهند تا با ایشان انس و الفت کیرند ۰ بعداز
آن لذت این نیـکوئیهـارا از دماغ او بیرون می
آورند یعنی بکشـتنکاه برده دربارهٔ تقدم و پیش
دستی بقتل او با هم می ستیزند عاقبت سراورا
کلوخ کوب می کنند و قاتل اوافتخار ومباهات
بسیار می کنند ۰ حتی اینکه شاید قاتلشر انشانی

بد هند و این نشان عبارت است از خطی که بورك او می کشند . اکنون بسبب عمارت بلدان مردم خواری کم کمتر دیده است و میرسد زمانی که این عادت شایسته بجانوران درنده نه بادمیان بالمره از میان برخواسته می شود . درجزیرهٔ (سوماترا) کروهی وحشی هستند که اسیران وکناه کارانی که حکم بقتل ایشان می شود میخورند . کویندکه هرکه در آنجا بازنی شوهردار بیامیزد سزایش آنست که خویشان آن زن ویرا بخورند مکرپارچهٔ بزرك از جسدوی که رسد شو هرزن است . پس بعد از آماده نمودن کوشت جسداوشوهر هرپارچهٔ راکه دلش میخواهد میکزیند . سرش نیز خاص شو هر است تادرکاشانهٔ خود بیاویزد وبدان افتخار کند چه آن سر دستکیر انتقام اواز خائن زن اوست . وکویندکه این قبیله راوقتی نامردمی بدرجهٔ بود که پدر ومادر خود را چون پیرمی شدند واز کار وکسب باز می ماندند میخوردند همچنین کویندکه کروهی دیکر بودندکه پیران ازکارمانده وسالخورده رامی کشتند اما نمی خوردند . اکنون وحشیان جزیرهٔ (سوماترا) که ذکر شد ایشان هم کشتن

وخوردن پیرانرا ترك نموده اند واین عادترا تنها
بادشمنان خود جاری می سازند ٠

از اهل تمدن و عمران کسی نیست که باد
شمنان خود این معاملهٔ شنیع نماید اما همیشه بجهة دشمنی
و هوای نفس سبب امور بسیار شوم وناملایم
شده اند ٠ درفرنکستان که امروزه سر چشمهٔ
ادب و تهذیب اخلاق و امانت است می بینی که
آتش جنك و جدال برمی افروزند وخون
یکدیکررا بیدریغ و بی امان میریزند و شاید
در واقعهٔ تنها سی چهل هزار نفس از طرفین
هلاك می شود ٠ جای تعجب اینکه برای دفن
وکفن و برای تیمار زخمداران کروهی ازدینداران
و خیرخواهان انسانی رامأمور می سازند ٠
و عجب تر آنکه پس از آنکه هزاران هزار از
ابناء انواع خود می کشند بکلیسیا ومعابد می
روند وحمد وسپاس خداوند صلح و رحمت بجامی
آورند ٠

بلاد اسلام رانیز دربنباب فراموش نبایدکرد
که باهمهٔ نهی و منع شریعت غرای اسلام ازقتل
نفس وسفك دماء این امر بسیارواقع می شود ٠
در بلاد افریقیه و درمیان قبایل اعراب واهل

کوهستان وغیراینها ریزش خون و هلاك جان همیشه درمیان است و هرگز برداشته نخواهد شد. حتی‌که فسادی برین مترتب می شود این است که قتل یکی دیگری‌را موجب عداوت دو قبیله که خود گناهی ندارند می شود وسالهای سال مردم آن دو قبیله یکدیگررا می کشند که وقتی یکی دیگری راکشته است مگر اینکه بادیتی معلوم صلح و آشتی درمیان ایشان واقع شود . گاهی می شود که انتقام قتل پسر بکشتن پدر اوست و بالعکس و دشمنی درمیان ذریت وتبار سالهای سال پایدار می ماند اگرچه سبب آن از خاطرها فراموش شده باشد . درمیان قبایل شمالی یکی دنیا قبیله ایست که چون یکی دیگریرا از غیرقبیلهٔ خود کشت قبیلهٔ قتیل درخواست می کنند تا قاتل تسلیم نفس خود نماید . اگر قاتل ازینمعنی ابا نماید یا اینکه قبیلهٔ اوآنواقعه را بنوعی سرانجام ندهند جنگ درمیان ایشان برپا می شود و خدامیداند تا بکجا می کشد . بارها دیده شده است که قاتل نفس خودرا تسلیم می کند و هم مهلت می طلبد که پیش از تسلیم نفس دست و پای خودراجمع کند و سامان کار

خـود يبند هم طالبـان مهلت ميدهند و هم مهلت خواه بعهـد و پيـان خود وفامى كند ٠ كو يـند كه پيش ازين در جزيرهٔ (كرس) اكر كسى رامى كشتند زنش پيراهنش را نكاه ميداشت تابا او فرزندانش را پس از بزرك شدن بكينه‌خواهى پدر بر انكيزاند ٠

بايد دانست كه آلات حرب در زمان سابق وتيركمان وشمشـير ونيزه بوده است ٠ هركس بقدر شناسائى خود آنهـارا بكار بردى وبدانهـا چيزى افزودى ٠ قدماى مغاربه باهاليم كاولهاى سرب مى انداختند ٠ اهل آسيـابا فيل جنك ميكردندچنانچه سوار هودجى مى‌شدندكه برپشت فيل بود وبصف دشمن ميتاختند ودشمنان را در زير پاى فيل پايمال مى نمودند ٠ وپارهٔ ديكر در كردونهائيكه جوانبآنها زوبين نشان بود نشسته بردشمن ميتاختند وپيكر ايشانرا باضرب زوبين مى سفتند ٠ وحشيان (ينكى دنيا) چيزى بهتر ازتيرها وكياهان زهر دارنمى دانستند

آمديم برسر اينكه اختراع وايجـاد باروت وتوب وتفنك در بلاد وامصار كاريكرد كه زره بدن مرد مرا باره وحصار شهرهـا نكاهدارى

نمی تواند کرد ۰ درمقابل توپ توپ لازم است وتفنك تفنك ۰ درهندوستان طایفه ایست وحشی که چندان صاحب شجاعت نیستند در راه دشمن بتّرها وشاخهای تیزخیزران می نشانند وسایر اطراف رامتحصن می سازند واز جانوران درنده نیز بدینوسیله خودرا نگهداری می نمایند ۰ چون در اطراف آتش میخوابند عادت ایشان اینست که حلقهٔ عریض ازین قبیل آلات بر گرد خود می کشند تا از گزند پلنك وفیل وببر محفوظ باشند ۰ در جزایر ملوك جماعتی وحشی هستندکه چون دشمن می تازد بااهل وعیال به نیزارها میگریزند ودر راههای دشمن چاههامی کنند وسرانها رامی خوابانند وباریسمانهائی که تابراه کشیده است بهم می بافند چون شب دشمن بایشان می تازد پایها یشان بد ان ریسما نهامی پیچد ریسما نهامی بردونیها خمیده باواز غریب بهم میخورند وازصدای آنها متحصنین خبردار شده بچاره سازی می پردازند ۰ وشاید در آنهنگام کمین کرده باشند بردشمن حمله ورمی شوند وکار خود دیده بازبجنگلها ونیزارهامی گریزند ۰

در اکثر بلاد طایفه ایست که گذران ایشان

باراهزنی است مانند بدویان اعراب ومغـاربهٔ
بلاد افریقیه و (مینوث) بلاد اروام و(بندریهٔ)
بلاد هند • همیشه درمیان این طوایف ومجاورین
ومسافرین معرکه وجدالست • مردم (بندریه)
پیش ازآنکه بدست انکلیزان افتند هرساله رود
(تریده) را میکذشـتند وببـلادی که درپشت
آنست هجوم میبردند وبعد ازنهب وغارت اهالی
آنجا برمیکشتند غنـائم خودرا بیکجـا جمع
می‌نمودند• پس حصهٔ ازآن برای بزرك خود جدا
نموده باقی‌را بمعرض بیـع درمی آوردند •
ســوداکران ازهرسومیریختنـد وزنان مردانرا
بخریداری تشویق می‌نمودند • بعد ازاتمام این
مبایعه بعیش ونوش ورقص وطرب می‌پرداختند
چون این غنیمت تمـام می‌شد بغـارتی دیکر
می‌اغازیدند • اکر کسی‌را آلت وعدت سـفر
نبودی از دیکران بکرایه می‌سـتدی واز مال
غنیمت کرایهٔ آن را ادامی نمودی • و وحشیان
جزیرهٔ (برینو) پیش ازغذا بادشمن جشنی بس
بی‌شرمانه برپا می‌کننـد • رخســاره‌را بارنك
های مختلف می‌اندایند• سلاحهارا باخون حیوانانی
که قربان میـکنند می آلایـند • پس بغتهٔ

ازپشت سر دشمن هجوم میبرند چه انقدر جرئت که از پیش دشمن برآیند ندارند ٠

اکنون باید دانست که دزدی وتاراج درنزد (شپنار) دوصنعت ستوده وممتاز است ایشان کروهی اند بالطبع جنك دوست ٠ پارهٔ از ایشان درسواحل ایتالیا وپارهٔ دربلاد ارناود و برخی دربلاد (مقدونیه) میباشند ٠ اینفرقه‌را مروت ودلسوزی هیچ نیست ٠ همیشه باغیر خود مستعدقتال وجدالند وسراپا مسلح می‌کردند تاجوانی اظهار شجاعت وجسارت نماید درسلك جنکجویان منسلك نمی‌تواند شد چنانچه باید شب برود ازکلهٔ کوسفندی یامیشی بدزدد وشرط است که کلوی حیوانرا بادندان بفشارد تابکشد بی‌آنکه صدایی ازاوبرآید وباکوشت آن ولیمهٔ دخول بسلك جنکجویان بدهد ٠ پس جنکجویان موی سرشرا می‌تراشند وداخل حلقهٔ خود می‌سازند ٠ ویاانکه نخست اورا داخل فرقهٔ می‌سازند که مترصد قتل کسانی هستند که درمیان ایشان باجنکجویان دشمنی میباشد ٠ خانهٔ بزرکان وسرجنبانان این طایفه اکثر دربلندی ویابرروی سنکهای کران است

ودراطراف کنکر هاوسنك اندازها وبرجهاست
و خانهٔ سایر قبیله در پیرامون آن • کاهی
درمیان عشایر اینطایفه دشمنی می‌افتد بنوعی که
اکر یکی از عشیرتی پای بخط حدود عشیرتی
دیکر کذارد سربرآن راه می‌کذارد • عادت
(شیپناریان) اینکه درراه دشمن خود کمین
می‌کنند چون ازآنجا میکذرد بافرح عظیم باتیری
کار اورامی سازند • بیشتر از ایشانرا یارای
بیرون رفتن ازمکانی که از دشمن نکاهداری
نموده نیست • چه اکر آنموضع بسبب غارت
یابجهة فقدان قوت وغذا بدست دشمن بیفتد
پس ازریختن خون ساکنین آنمکانرا آتش میزنند
واکر ازقتل کسی بازماند اورا میکیرند ودربلاد
دیکر میفروشند • ومیشود که این دشمن غالب
بادیکری بستیزد ومغلوب شود وبروی همان
برسد که اوباولین رساند • این است حالت
اینطایفه ومردم که ددودام هزار بار برایشان
برتری دارد •

حالتهٔ پارهٔ مردمان ناتراشیده هم شبیه
بهمین است • کویند که درین زمان نزدیك
شیخی ازقبایل بلاد افریقیه دختر سلطان

(مندره) را بگرفت بشرط اینکه پدرش درمقابل جهاز دختر اورا بجنك (قردی) بفرستد . پس لشکر این قبیله بالشکر سلطان مندره دست بهم داده بدیار (قردی) تاختند وسه هزارنفر اسیر گرفتند . راوی این روایت گوید که همین قدر هم ازدشمن دروقت تاختن کشتند .

در بلاد نصارا هم در ایام حکم بلاد بالتزام این امر موجود بود . این بودکه مردم ناچار بودند تا در قلعهای مستحکم و درسر کوهها منزل سازند تا از هجوم همسایگان در امان باشند بجز پناهیدن در اینگونه محال زندگانی محال بود . هیچوقت این قتال وجدال درمیان ملتزمین تعطیل نمی شد مگردر ایام اعیاد نصارا که آن ایامرا ایام صلح خدائی می گفتند .

(فصل دوازدهم در عقوبات)

حدود درهمه شرایع مشروع است تا پردهٔ شریعت از هتك مصون ماند . درهمه جا عادت این است که هر که عمل خیری بجای می آورد جزای او بسرای دیگر حوالت می شود در دنیا اورا چیزی نیست اما هرکه عمل بدی ارتکاب می کند هر آینه باید معاقب بشود تا دیگران ازو عبرت گیرند وموجب حسن احوال مردم گردد .

حدود باختلاف ادیان و عادات مختلف است . احکام عقوبات شرع محمدی درکتب فقه مشروح و مسطور است . در پارهٔ بلاد عقوبت بسیار شدید است چنانچه پیش ازین در فرنگستان بود ومدتی درازهم کشید. مثلا اگر کسی تهمت زده می شد اینقدر تهدید و تعذیب می کردند تا اینکه بگناه خود اقرار میکرد و شاید بگناه نکرده اقرار میکرد تا از شکنجه رهائی یابد . در طریقهٔ شناختن گناهکار از بیگناه طریقهٔ شیطانی داشتند وآنرا قضاء رحمانی و حکم سبحانی می گفتند. اعتقاد شان این بود که خداوند عالم بعمل خود در

آنحال حکم می کند پس اثر گناه یا بیگناهی
در انسان ظاهر میگردد، صورت شناختن
گناهکار این بود که اورابکنیسه می بردند و
کشیش چیزی بپارهٔ آهن خوانده اورا باآتش
میانداخت تا تافته می شد و اورا ناگزیر میکردند
تا چند دقیقه اورا دردست نگاه میداشت .
پس دست اورا بپارچهٔ می پیچیدند و مهر می
کردند چند روز پس ازآن می گشودند .
اگر دستش مجروح نبود حکم برائت او می
نمودند که خداوند اورا از اثر آتش باز داشته
استوالا گناهش ثابتوعقوبتش واجب می بود .

نظیر اینعادت در نزدهنود و پارهٔ دیارعرب
دیده می شود هنود نیز مانند فرنگان بآزمایش
آتش معتقدند . درمیان اعراب نیز اگر کسی
بقتل کسی متهم شود بری نمی تواند شد مگر
اینکه آهن تافته بلیسد . پس قاضی آهن را
می تاباند ودم برودمیده بمدعی علیه می دهد
تاز بان خود برآن می گذارد . اگر زبانش
نسوخت معلوم می شودکه گناهکار نیست ومدعی
را مجبور میکنند تاشتری برای غرامت تهمت
بدهد . واگر سوخت واجب القتل است

مگر اینکه وارثان قتیل بدیت از سر خون او بگذرند .
پاره را گمان این است که عربان نیز مانند فرنگان
برای نسوختن از آتش امتحان حیله و دسیسه
داشتند خصوصا اگر از آشنایان و دوستاران قاضی
میبودند . در فرنگستان در قرون وسطی
همینکه کسی بر دیگری دعوائی میشود و او انکار
می کرد در حضور قاضی در میدان قتال می کردند
آنگاه قاضی حکم بحق بودن غالب و غیر محق
بودن مغلوب میکرد . اما بزرگان با شمشیر
سواره و خردان با گرز پیاده می جنگیدند .
اعتقاد شان این که خداوند درین گیرو دار
ستمکار را بر ستمدیده فیروزی نمی بخشد . هر که
فیروز آید از گناه بری و هر که پایمال گردد
گناهکار است . غافل از اینکه غلبه در دنیا
بتوانائی و چیره دستی وابسته است . گویند
این عادت قتال میان متظالمین از قانون اروپائی
فرا گرفته شده است و تا اکنون اثر آن عادت
در آنجا باقی است با اینکه کردار ایشان اکنون
نسبت با آن ایام اروپائی معتدل تر گردیده است .
گاهی می شود که خصمی حریف خود را مکروه
میشمارد و یا جان یا اندام خود را بمخاطره انداختن

برای خاطر او کسر شأن خود میداند

امادیه از زمان قدیم در نزد فرنکان عادت بوده است . نه بعوض قصاص چه این معنی درنزد ایشان وجود نداشت . دیه یانقدی جزوی ویاچیزی از بهائم بود . دیهٔ دندان نقدی اندك ودیهٔ چشم اندکی بیشتر ازآن همچنین دیهٔ هر عضوی مقرر بود . صاحب اسرار قوانین کوید که دراین شرایع نوع عدل بوده است که بجز عادت وقایع واحوال اعتنا میغودند چنانچه مظلوم راضی می شد ویادیت خود میکرفت ودروقت فرونشستن غیظ انچه میخواست میکرد واکر میخواست ازان درمی کذشت .

تفصیل دیه اینکه فرنکانی که بلاد فرانسه‌را کشودند اکر کسی یکی از فرنسویان را میکشت خون بهایش راسی فرانك میکرفتند اکر یکی از رومیان رامی کشت نظر میکردند اکر متوطن بود خون بهایش پنج فرانك والا دو فرانك وربعی بود . درنزدانکریز بحسب مهتری وکهتری دیه مختلف بود . چنانچه دیهٔ مهترسی فرانك ودیه کهترسه‌یك آن ودیهٔ بنده یکفرانك ونیم شمرده‌می شد . در نزدعربان دیه‌که بشرع مقرر شده در

کتب فقه معلوم است . در نزد پارهٔ عادت این
است که قصاص قتل که حق وارث است بخشیده
میشود بعوض پنجاه شتر یابك اسب و بندهٔ زنکی
یابك تفنك . دیهٔ زخم جزئی به بزی رفع میشود .
اکر دزدی را در وقت دزدی ناکاه دریابند بازوانش
رامحی بندند و نکاه میدارند تا وابستکان او بخرند
کاهی اهل کرم از قاتلی که چیزی ندارد دیهٔ
طلب نمی کنند اما قاتل درعوض درهرجا ایشانرا
مدح وثنا میکنند .

در بلاد چرکس اکر کسی از خانهٔ
بزرکی چیزی بدزدد درصورت ثبوت عقاب آن
رد نه مثل مال مسروق است یابك بنده . اکر
از خانهٔ شخصی والانژاد چیزی بدزدد مثل مال
مسروق را باسی سر کوساله باید بدهد .
درمیان طایفهٔ غرغیز عادتی است قدیم شبیه بعادت
چرکسان وآن اینکه اکر کسی یکی ازقبیلهٔ خود
را بکشد قتل او واجب است . اکر از غیر قبیلهٔ
خود بکشد دیه اش دو یست سر اسب است .
قصاص دزدی که باشهادت چهارتن مثبت شود
قتل سارق است . قصاص زخم بمثل است
یعنی عضوی بعضوی . اکر یکی از غیر قبیلهٔ

خود چیزی بدزدد وپنهان ماند عوض مسروق از سائر اهل قبیله گرفته می شود ۰ در دزدی یك شتر عوض بیست و هفت شتر است بایك بنده ۰ در اسب بیست وهفت اسب ویك شتر ۰ در گاو بیست و هفت گاو ویك اسب ۰ در گوسفند بیست و هفت گوسفند ویك گاو ۰

اگر قبیلهٔ از دادن این عوض نکول نمایند وابستگان دزد باذن قبیله ازمال دزد چهار یك عوض مقرر را گرفته میدهند ۰ ودر نزد ایشان اعیان در اینگونه دعواها حاضر میشوند وقطع وفصل اینگونه دعواها بدست ایشان است ۰ روسیان را در قرن یازدهم فرنگی حدودی ازین قبل بود ۰ موافق آن حدود وارثان قتیل یا اخذ ثارمی نمودند ویادیه میگرفتند ۰ اگر مقتول را وارثی نبودی دیه ببیت المال راجع می شدی ۰ ودیه در نزد ایشان مفرد ومضاعف وناقص بود ۰ دیهٔ مفرد در قتل بازرگان وسپاهی وراتبه خوار وپرستاران امرا ودیهٔ مضاعف در قتل والا نژادان ودیهٔ ناقص که نصف دیهٔ مفرد یاثلث یاربع یاکمتراز ربع بود در قتل سایرین گرفته می شد ۰ پس نصف دیه در قتل زن جاری

بود وثلث وربع وغیره در قتل پیشه وران وارباب صنایع باختلاف مراتب ایشان ۰ این قاعده همکی درقتل احرار بود اما اکرکسی بندهٔ را میکشت، بایستی بهای اورا بخواجه رد نماید ۰ اکر درمیان دوکس جنک واقع می شد ویکی دیکری را که از قبیلهٔ او نبود میکشت ومیکریخت قبیلهٔ قاتل تضمین دیه می نمودند ۰ ودرجراحات درنزد روسیان باختلاف آلات جراحت دیه مختلف می بود ۰ چنانچه دیهٔ زخم کرز وشمشیر ولکمه از یکدیکر فرق داشت ۰

از بد عقهای هندیان اینکه پندارند که اکبر کبائر درقتل پنج نوع است که دران پنج صورت هیچ جای کذشت و مسامحه نیست ۰ اولا قتل یکی ازبراهمه ۰ دوم قتل پادشاه سیم کشتن زن چهارم کشتن صاحب پنجم کشتن کاو بالاتر از همه اینکه کشتن کاو ازکشتن آنچهار دیکر واجب القصاص تر است وکناهش بیشتر ۰ قریب باین اعتقاد اعتقاد سیاهان افریقیه است که هر که بتی از بتانشان را بیفکند یا خواری بجای آرد خونش هدر و مباح است ۰ در نزد یونانیان هر که بحث از اسرار شرایع می نمود سزاوار

عذابی سخت میبود . خلاصه نادانی وجهالت
عقوباتی ابتداع و اختراع نموده است که خالق
بهیچوجه بدانها راضی نیست ومخلوق بهیچوجه
آن بارها را تواند کشید . حتی اینکه بی کناه
کاهی معاقب می شود و کناهکار
بحال ورها میکردد . داوران محکمهٔ اسپانیا
پیش ازین یهودان را که ترسامی شدندو پس
از آن روز شنبه پرهیز می کرفتند یا کوشت خوك
نمی خوردند شکنجه مینمودند و بتهمت نفاق
و دوروئی متهم میساختند که هنوز دردین یهود
پایدار است . در سایهٔ تهذیب وتنقیح کتب
عقوبات بقتل نفس بغیرحق حکم نمیشود واسراف
در قتل نیست . ازقوانین سیاستی که خورشید
کلاه ملکهٔ مسقو ابتداع نموده این است که
قصاص بقتل بجز در مواقع لازم بسیار کم است .
و جلد بسیار است . عقاب معتاد نفی بلاد
(سبیر) است که منفی در آن بلاد کاهی بالتزام
اشغال سخت وشدید مانند استخراج معادن ملزم
است و کاهی محض از برای دور افتادن ویست
از اهل و عیال خود و شاید در آن بلاد بعید
بسیار براو خوش کذرد .

در بلاد انکلیس قتل آدمی برای دزدی
اسپی یا کوسفندی یا بسبب تغلب و تزویر در
معامله جایز است ۰ اکر کناه غیر از ینها باشد
انکاه جزای کناهکار نفی اوست ببلاد (فلنك)
جدید ۰ کاهی منفی انجا از بومیان وصاحب اهل
وعیال فراوان میشود ۰ این است که در میان
اهالی بلاد (غال) جدید نسل وتبار منفیان
بلاد انکلیس بسیار است ۰ فرانسویان کناه
کار انرا در محلی که (اومان) می نامند یك
بدیکری می بندند ۰ غالب آنست که حبس در
آنجا موجب زیادتی خسران محبوسین است
و بس ۰ در پارهٔ بلاد متحدهٔ یکی دنیا عقاب
مرك از میان بر خاسته و با این فساد درمیان
مردم بیش از پیش نیست ۰ از سیاساتی که
فرنکان تقبیح می نمایند یکی سیاست اهل ترکستان
و ایرانست که کاهی شخصی مرتکب فعل
شنیعی میشود و میکریزد ۰ پس از جانب
حکومت از وابستکان یا از اهل ده او تمام
انتقام کرفته میشود واین انتقام را آسانتر از
پژوهش و تعقیب کناهکار مطابق عدل و
انصاف میدانند ۰ نظیراین امر در نزد فرانسویان

قدیم و اهل (نورمند) جاری بوده است ۰
چنانچه اگر کسی مظلمه و داوری بحکومت میبرد
اهل ده یا ناحیه یا محال گناهکار بایستی او را بجا کم
تسلیم نمایند و گرنه همه ضامن و محکوم میگردیدند ۰
اما سوگند از برای تحقیق حق و ابطال باطل در هر
جا موجود است و باختلاف شرایع و ملل و
بدع و وهمیات مختلف صیغهٔ یمین شرعی معلوم
است و گاهی هم مردم بقرآن عظیم سوگند
یاد میکنند ۰ سوگند نصارا همیشه بانجیل و از
آن یهود بتورات است ۰ نصارای جاثلیق گاهی
بکتب قدیسان خویش قسم میخورند ۰ دربلاد
مسقو طایفه ایست که بانوك کارد نانی چهار گوشه
که براو کاغذی بدان شکل براو نوشته بمتهم
عرضه میدارند تا بخورد ۰ اگر بیگناه است
از شامت آن نان ضرر نمیکند و میخورد وگرنه
از ترس اینکه مبادا از خوردن آن نان مسموم
شود اقرار بگناه میکنند ۰ و هم میشود که
ترس اورا بدان وامیدارد که بگناه نکرده
اعتراف میکنند ۰ گاهی نیز کاهٔ خشك حیوانی
بر خوانی می نهند و متهم را حکم میکنند تا با
تبرآن را بشکنند اگر تهمت صحیح است متهم

از شکستن آن می پرهیزد بهراس اینکه هر آینه بجزای آن خرس او را در بیشها خواهد شکست ۰ در نزد (انفوس) قفقاز یه مدعی علیه بمدعی خطاب کنسان با این صیغه سوگند می خورد ۰ که اگر من گناهکارم جزایم این باشد که اموات اهل من اموات اهل ترا بردوش گیرند و باین صیغهٔ حق ساقط می شود ۰ اگر بدهکار در دادن دین مماطله نماید طلبکار باین قسم قسم میخورد اگر حق خود مرا نگیرم سگی در گورستان خاندان تو سر بریده باشند ۰ این سوگند غالبا چنان هراس بدل بدهکار می اندازد که بزودی ادای دین خود میکند ۰ از عادات غریبهٔ اهل (ژاپونیا) اینکه ارباب وظائف دیوانرا خواه داخلی خواه خارجی چون حاکم بقتل ایشان حکم میکنند ۰ حق دارند که باکارد شکم خود را پاره کنند تا ننگ و عار جلاد نکشند و اموال ایشان از مصادرهٔ دیوان مصون ماند و بورثه رسد ۰ اما درین باب اذن دیوان شرط است ۰ اگر بی اذن دیوان شکم خود را پاره کند حکمی ندارد شدنیها خواهد شد ۰ گویند که خاندان

بزرگ از کوچکی باستعمال کارد ورزش میکنند تا در وقت ضرورت بسرعت از عهـده بتواند برآید ۰

(فصل ۱۳ در اشراف ناس وطوائف وقبـائل)

مردم پیش ازاینکه اجتماع واختلاط بایکدیکر کنند معلوم است که پراکنده ومتفرق زندکانی میکردند وبقبایل واحیا منقسم بودند ۰ در بلاد شمالی ینکی دنیا اقوام بسیار است وبقبایل متعدده منقسم وهر قبیله باسم حیوانی که صید آن در نزد ایشان بسیار است نامیده میشوند مانند الفاظی که مفید معانی بنی ثعلب وبنی کلب وبنی جاموس میباشد ۰ شیخ قبیلهٔ بنی جاموس مثلا دارای عـلامت جاموس است ۰ در مهرش سر جاموسی نقش میکنند ۰ اکر شیخ قبیله بمیرد برسنک مزار او نقش جانوری که منسوب بدان است می کشند ۰ درجنوبی ینکی دنیـا وجزائر بحر جنوب وبلاد افریقیه وعربستـان وافغـانستان مردم بسیـار شعبه شعبه اند وهر شعبه بسرخود زندکانی میکنند

و بایکدیکر آمیزش و اتفاق نمیکنند مکر در وقوع خطرات و شداید . اما در غیر این حالات بایکدیکر الفت نمی ورزند بلکه اغلب اوقات درمیان ایشان دشمنی و خصومت و تاخت و تاراج است .

از عادت روستائیان آنکه همینکه مزارع یکی وسیع و حیواناتش بسیار شد باخاندان و اطرافیان خود قبیلهٔ جداکانه میشود . اکر رئیس قبیله توانکر باشد همه خویش و اقربای او در خدمت او و راتبه خوار او میباشند . و اورا از تعرض سایرین نکاهداری میکنند . پس نزاع در شرف و قتال مابین اشراف و پیرامونیان ایشان از ینجا برمیاید و کاهی خرابی بلدان نیز از ینجا بر میخیزد . در زمان پیش بنی اسرائیل اولا ده خانواده بودند پس از آن ده قبیله شدند . در آخر ملت واحدی شدند منقسم بدوازده طایفهٔ بزرك .

وقتیکه رومیان داخل ممالك فرانسویان قدیم شدند ایشان فرقه فرقه بودند و تفرق ایشان سبب عداوت درمیان خود و آسانی افتادن ایشان بدست دشمن شد . اکرچه در واقع متعاهد و متفق بودند اما رئیسی که ایشانرا جامع باشد نداشتند . پس رومیان فتنه درمیان ایشان انداختند یعنی یکی

(را بردیکری)

را بر دیکری مسلط ساختند و بدین تدبیر رایشان دست یافتند ۰

در زمان پیش در هر طائفه جمعی توانکران بودند ۰ از دیکران ممتاز و متصف بصفت شرف ۰ درنزد فرنکان اغلب این طایفه سپاهیان بودند که خدمت ملوك میکردند و بسبب اظهار شجاعت راتبه خوار وصاحب اقطاع وتیول می کردیدند ۰ اولا زعامت وتیول مادام الحیات بود پس ازان باولاد وذریت انتقال کردن عادت شد ۰ از آنجا اصول ار بابی والتزام در شمالی فرنکستان ودر بلاد فرانسه وبلاد جرکس جاری کردید ۰ وازهرکس که در دفتر راتبه خواران مقید بود از دیکران ممتاز بود ومعنی شرف وبزرکواری در بلاد نصارا این است ۰

دربلاد (استوریا) اکثر مردم متصف بصفت شرفند بجهت اینکه پارهٔ اصول ایشان متخذ است از اصول آنان که عربان ایشان‌را ازجزیرهٔ اندلس بیرون کردند ۰ درپارهٔ بلاد اغنیا برتری یافتند تا اینکه ازدیکران نیزکه درغنا بمرتبهٔ ایشان نبود امتیاز یافتند ۰

پس این معنی موجب شرافت ایشان شد

ماند اشراف اهالی ایتالیا درروم ، چنانچه اشراف روم مالك اغلب اموال دولت واکثر اراضی واملاك بودند وکسانی که مادون ایشان بودند از پهلوی ایشان زندکانی میکردند ، حتی دربلادی که جمهوریت بود انجا نیز ترتیب وظایف وخصایص بااغنیا بود وخودرا درمقام شیخ جمهور می نهادند ، و بدیکران حکم میکردند ، مثلا بیان قدیم یعنی قدماء مسقو بزرکانشان ارباب مکنت واغنیا بودند وسایر مردم مالك یمین ایشان شمرده میشدند ، عادت اربابان درین بلاد این بود که چون بپای تخت وبدربار پادشاهی میرفتند باتجمل وحشمت حرکت میکردند واغلب ایام سالرا درملك خود درمیان بندکان بسر میبردند وتا اکنون هم دربلاد مسقو اربابانرا اذن آن هست که بافلاحان معاملهٔ بندکان کنند ، اکر کسی بخواهد حائز مرتبهٔ شرف شود ناچار باید ازسلك عامه بیرون آید وبافضل خودمنصب شریف ولقب منیفرا نائل کردد ،

دربلاد اتراك رتبهٔ شرف بالکلیه ارثی نیست مثلا پسر بیكرا ازمرتبهٔ پدر بجز اسم

یکی چیزی دیگر نمیرسد وبعد از پسر نواده
ونواده زاده باین لقب ملقب نمیتوانند شد ۰
شرافت ملت عجم قریب باین است ۰
رتبه واختصاصات غیرموروثی است ۰ کسی
که دنائت نسب ندارد اورا میرزا لقب
میدهند ۰ اما لفظ میرزارا درسایرین دراول
اسم ودرشاهزادگان درآخر اسم میگذارند ۰
لقب خان ازجانب پادشاه اعطا میشود وبذریت
انتقال نمیکنند ۰ عادت بلاد چین عکس عادت
قدیم فرنکستان است که تاحال اثرش باقی
است ۰ چنانچه اگر کسی اکتساب لقبی کند
بسبب وفضل وتقرب ومجالست داخل‌را تبه
خواران کردد این شرف باصول منتقل میشود
اما بفروع نمیشود ۰

دربارهٔ بلاد فرنك ذریت مردمان شریف
خودرا ازدیگران ممتاز میپندارند ۰ دربلاد
نمسه شریفزاده دختر مادون خودرا نمیگیرد
مگر اینکه اوفقیر باشد ودختر غنی ۰ همچنین
دربلاد نمسه مجامع فضلا ومدارس [illegible] بود.
واعتقاد شان اینکه هرکه بدانجا داخل شود
وازذریت ارباب آن نباشد بلکه بواسطه تقرب

وی بامر ایا انسلاکش بسلك فضلا بدانجا داخل شده
باشد این چنین کس دخیل است ۰ اما در بلاد
چین درین باب باین شدت مبالغه نمیکنند غایة امر
اینکه یك عشیرت بفضل یکی از کسان آن
افتخار میکنند ۰ درجزیرهٔ (غرناده) جماعتی
است شریف ۰ کویند که ایشان از نسل و تبار
قبائل فرنکی میباشند که بدان جزیره فرود آمده
اند و امتیاز شان از سایران باینست که چون یکی
ازایشان شب براهی می رود دو فانوس درجلو
او می کشند اما سایران را این اذن نیست باید بایك
فانوس براه رود ۰ دربلاد اسپانیا نجبه مردم
بلقب (هیدلغو) ملقبند که بمعنی شریف است
ارکان دولت را امتیازی است مختص و آن
پوشیدن سر است درحضور پادشاه ۰ پس
باین امتیاز اکابر ناس اشرف ناسند ۰ حتی
اینکه هر که باین درجه برسد شادی و سرور
میکنند که مثلا امروز اولین روزی بود که
درحضور پادشاه سرم پوشیده ماند و کلاه
درحضور پادشاه بیرون نیاوردم ۰ ازعادات
اسپانیا یکی هم اعتبار همشانی درزنا شوئی
است ۰ اکر یکی زن شریفهٔ بکیرد هم لقب

او هم لقب زنش میافزاید ۰ برای اینکه هردو علاوه بر لقب اصلی ملقب بلقب دیگری ولقب خاندان وخویشان او هم می‌شود ۰

اکنون باید دانست که اتصاف بشرف باآداب وظرافت نمی‌افزاید بلکه گاهی مردم بسبب این اتصاف بخشونت وناهمواری میل می کنند ۰ درمیان سیاهان بلاد افریقیه فرقه ایست دربرغربی محکوم طبائفه دیگر که منصب حکومت‌را موروث شد ۰ چون یکی ازایشان درمیان مردم پیدا می‌شود جمعی بندگان باگرز وخنجر وامثال آنها ازپی اوروان می‌شوند ۰ درمیان (کیاکیان) وچرکسان و تاتار اشرافی هستند که افتخار به‌نسب خود می‌کنند چنانچه رسم ارباب حسب ووالانژادان نسمه است ۰ پس کیاکیارا امراست که بقوم خود حکمرانی میکنند واین اول مرتبه است ومرتبهٔ دوم آنانند که باامر امرا حکم میکنند ۰ بزرگان کیاکیان می‌پندارند که اگر کسی پست پایه تراز ایشان ازقدح شان شراب نوشد یابرغدی که می‌نشینند بنشیند کسر شأن ایشان خواهد شد ۰

در زمان پیش شرافت درنزد مردمان غیر

مهذب مثل قدماء نمسه واسوج وفرانسه بذات شخصی وابسته بود نه بنسب او ۰ امرا لقب شرف بکسانی میدادندکه اظهار شجاعت می نمودند۰ دلاورا نرا سلاح می بخشیدند ۰ درنزد خودمی نشانیدند۰ تیولها میدادند ۰ دردیوان بمناصب عالیه نصب می نمودند ۰ کاهی بشرفی مشرف می شدند که مختص بخود ایشان بود وکاهی بذریت ایشان انتقال مینمود ۰ تا اینکه کاربجائی رسید که خانه انشان از سایر خاندان‌ها ممتاز نشدند ۰ پارهٔ اوقات بحکومت آن بلاد سرافراز کردیدند ۰

اهل پورتقال واسپانیامدتها آمیزش خون را عارمی دانستند ۰ می کفتند اشرف ناس سفید خالصند واخس ناس سیاهان خالص میباشند ۰ نیم سفیدآن بود که از سفید وسیاه متولد می شد وآن اول مرتبه آمیزش خون است ۰ چهاریك سفید آن بودکه از نیم سفید باسفید خالص وهشت یك انکه از چهار یك سفید وغیرسیاهی متولد شده باشد ۰ همچنین میرفت تامادهٔ سیاهی تمام ودر آنصورت حق شرف وفخر ثابت می شد ۰ در بلاد اسپانیا بکبودی خون که عبارت بود

از تأصل در دین مسیح افتخار مینمودند . پس
مسیحی کبود خون با انکه از یهود یکری تنصر
کرده بود همسر نبود .

در باب تعیین مراتب و طوایف هیچ طائفه
بدرجهٔ هندیان نمی رسد . تعیین مرتبه در نزد
ایشان نسبت بشرایعی است که بدو متمسکند .
اصول درجاتشان چهار است اول براهمه یعنی
علما دوم سپاهی سیم سوداگر چهارم پیشه
وروکشاورز و بازاری . اصحاب هر درجهٔ
را امور خاص و علامت مخصوص است .
ارباب درجهٔ اول ذیروح نمی خورند و براهمه
از ان نامیده میشوند که گویا از دماغ برهما که
شارع شرایع هند است بیرون آمده اند و همه
براهمه علما نیستند بصنایع نیز می پردازند . از
ان مراتب سه گانهٔ دیگر مراتب ثانویه بیرون
میاید . صاحب مرتبهٔ پست بمرتبهٔ عالی انتقال
نمی تواند کرد اما می شود که صاحب مرتبهٔ عالی
بواسطهٔ ارتکاب فعلی قبیح بمرتبهٔ پست تنزل
نماید . پس هر یك باید بکاری پردازد که
مخصوص مرتبهٔ اوست از اینجاست که پیشرفت
در ایشان نیست و تفنن در صناعات ندارند و غیراز

انکه میدانند یادی کیراد و بدعت و اعتقادات باطلی در ایشان بسیار است •

فصل ۱٤ در پادشاهان

دراوائل زمان مردم بقبایل و اقوام منشعب بودند و هر قبیله وقومی را بزرکی بودکه پادشاه ویا بنامی دیکر که افادهٔ معنی پادشاهی میکرد مینامیدند• بسیاری ازآن پادشاهان دارای شهری یارستاقی یاجزیرهٔ بیش نبودند • ممالك شرق وشمالی فرنکستان وبلاد انکلیز و اسپانیا ازین قبیل پادشاهان پر بود حتی تنهادر اسپانیا دوازده پادشاه بود • این رسم تا اواسط قرون بکشید رومیان بسیاری از ممالك را ضمیمهٔ مملکت خود کردند • اسکندر رومی بسیاری از ممالك را باج کذار خود نمود• اکنون هم در افریقیه سیما درمیان سیاهان ملوك طوائف بسیارند • درممالك آسیاهم پادشاهان بزرکند وهم امیران خورد • اما دریکی دنیا پادشاه کم است بلکه اختیار زیر دستان باپیران وریش سفیدان قبیله و بلده است • در جزایر بحر جنوب پادشاهان نیز

مانند رعایا فقیر و وحشیند . اما در فرنگستان
پادشاهان وشهریاران در بطش وشدت متفاوت
ودر امور سلطنت وایالت مختلف . پارهٔ حاکم
مطلق ومستقل ومستبد برأیند که حسب کیف
مایشاء بر زیردستان حکم می رانند . پارهٔ
حکمشان موقوف بر رضای رعیت ومشروط
بشرایط قوانین مملکت است یعنی در حکمرانی
بسر خود نیستند ومالک رقاب رعایا نمی توانند
بود . اما پادشاهان مشرق زمین اکثر مستقل
ومستبد وخود سر ند بدلخواه خود حکم می رانند
جان ومال رعایادر دست ایشان است . وچون
اکثر حریص ومال دوستند تقرب برایشان
موقوف است بهدیهای بزرك وپیشکشهای سترك .
پارهٔ پای از حریم خاص بیرون نمی نهند دیدار
شانرا دیدن درنهایت دشواری است تابتقرب
وحضور شان چه رسد . حتی بداد خواهی
مظلومان واستماع نالهٔ دادخواهان سرفرود
نمی اورند واین امررا نیز بدیگری محول میفرمایند .
رعایای آسیارا عادت این است که اغلب اوقات
مال خودرا از ترس مصادرهٔ پادشاهان بزیر زمین
وگوشه وکنار پنهان می کنند عادت پادشاهان

آسیا اینکه در فرمان و منشور خود اظهار کبر و عظمت می نمایند خود را بمهر و ماه و ستاره و کوه و دریا مانند میسازند. پادشاه خود را منبع مهربانی و شفقت و مظهر رعیت پروری و عدالت می پندارد و جودش را بخلق نعمتی عظیم و حرکاتش و سکناتش را نفعی عمیم میشمارد . رعایا نیز ایشانرا بدین قبیل اوصاف مبالغه آمیز می ستایند و در اتصاف ایشان باوصاف حسنه اغراق و افراط بی نهایت مینمایند. ایشانرا سایهٔ یزدان و خداوند روی زمین میگویند اما در حقیقت غرض ازین اوصاف محض مبالغات شرقی و مجرد تعظیم و تکریم است . پادشاه بی افواج و غلام و صفوف سرباز و یساول و قراول براهی نمیرود . ارك پادشاه از حیثیت وسعت و اشتمال آن به بناهای مختلف مانندهٔ شهری است جدا گانه .

در بلاد (مکسیکا) وقتی که حکومت بسلطنت استقلالی بود پادشاه را مانند خدامی پرستیدند و برای او عبادتی بطرز خاص داشتند اوامر و نواهیش رابی هیچ اعتراض و قیل و قال انقیاد و امتثال مینمودند . از عادات غریبهٔ شنیدنی اینکه در بلاد (سیام) در محاورات و مقاولات

همه چیز پادشاه را نسبت بزر وطلا میدهند مثلا میکویند پادشاه باچشم زرین دید و بادهان زرین خندید و با کوش زرین شنید حلم زر آمود نمود مهربانی زر آلود فرمود کلام زر افشان پاشید سرو ریش زرنشان تراشید . محقق است که نزد ایشان آن پادشاهان بزرکترین پادشاهانند . سرای خودرا باورق زرمی اندایند . هرچه فیل در آن دیار است خاص طویلهٔ شهریار است . بی اذن پادشاه کس فیل سواری نمی تواند . کویند که پادشاهان سیاهان چون از سفره برمیخیزند خود باآواز بلند ندا در میدهند هرکه در دنیا کرسنه است کوبخور وبنوش که من سیر شدم . پادشاهان هند را درهنکام حرکت فیلی است . در پیش روی وبرآن نقارهٔ بزرك نشانهٔ اینکه آینده پادشاه است . وبر در سرای خود نقارهٔ بزرك میآویزند بعلامت اینکه اینجا سرای پادشاهی است . پادشاه سیاهان مملکت(غینا) امر میکنند تامردم ایشانرا مانند بت بپرستند . پادشاه چین می پندارد که بزرکترین پادشاهان روی زمین است . چون یکی ازسلاطین فرنکستان باورسولی باهدیهٔ میفرستدمی پندارد ویا اینکه

خودرابه پـندار وامیداردکه وظیفهٔ خودرا ادا نموده است ووجیبهٔ ذمت خودرا ایفـا کرده ۰ امادر پارهٔ پادشـاهان اسـلام آنچـه فرنکان از اوصاف محل احترام وتعظیم نسبت میدهند تکرار آنها بر مامناسب نبود وبذکر آنها پرداختن منافی ادب ومخالف وظیفهٔ بندکی ماست ۰

یکی از سیاهان انکلیز بممالك (بورنو) سفر کرده بدیدن سلطان ایشان رفته میکویدکه ۰ سلطان در قفسی یا اینکه در محوطهٔ مشبك باشبکهٔ آهنین نشسـته وخدم وحشم بادستـاری مهیب وهولنـاك بغـایت بزرك وسترك در حضوروی ایستاده وبرشکم چیزی باد کرده بسته اندتاشکم ایشـان بزرك نماید ۰ یکی درمیـان باآواز بلند ثنای پادشـاه تکرارمی کند وشجرهٔ نسب اورا سراپا میخواند ودیکری درسر هرسخن بانفیر دم میکیرد تاصدا با آهنك وباساز باشد ۰

اکنون باید دانست‌که پادشاهی در بسیاری از ممالك منصبی است اکثر عرضهٔ هلاك ومعرض فنـا خصوصـا در ممـالکی که حکم وتصرف باستقلال دراطلاق است وازحسن تدبیروسیاست خالی است ۰ امیرجزائر باهری ناکهـانی منصوب

می‌شود و بامری ناکهانی معزول میکردد • چون اورا از تخت فرود میآورند و تخت سلطنت خالی میماند ارباب حل و عقد و قبض و بسط برای کزینش کسی که شایستهٔ حکمرانی باشد اعلانی مینمایند • شاید از آحاد لشکری دریکی شرایط موضوعهٔ ایشان موجود باشد دردم اورا برتخت می نشانند •
این است که کاهی یکی صبح بنان شب محتاج است وشبانکاه صاحب تخت وتاج • وغالب این است که این منصب راکه (متبحر) درعلم سیاست محتاج است ایفا نمی تواندکرد • همینکه حکم ایشانرا ارباب رتق وفتق نپسندیدند عذروی خواسته لباس سلطنت از برش میکنند • بعد ازان یا نفی است یا قتل وطرف قتل غالب است •
کم است پادشاهی که بمرك شود بمیرد •
این عادت جزایریان درزمان قدیم عادت قیصران روم بوده است •

در جزائر جنوبی مردم را در ایام روزهٔ جاهلیت بخدا ترسی واطاعت پادشاه امر مینمایند • اکر کسی در آن روزها کناهی میکرد مستوجب عذاب الهی وسخط پادشاهی میشد • ازواجبات روزه یکی این بودکه کسی درمحلی که مشرف بمحل

پادشاه یعنی بالاتر ازان باشد نباید واقع شود ۰
مثلا او در بالای درخت باشد و پادشاه درزیر
یا او سواره باشد و پادشاه پیاده ۰ اگر کسی برتر
از پادشاه واقع شود خونش هباوهدر است ۰
در همان ساعت اورا بقربانگاه میبرند وسرش را
میبرند ۰ کسی نباید آنقدر دست خودرا برافرازد
که از بلندی قامت پادشاه بگذرد وگرنه واجب
القتل است ۰ تدبیر مردم برای حفظ نفس خود
درین ایام آن است که کسی از خانه بیرون نمی‌آید ۰
آری خود این عادتهای نابرجا سبب ترك دینهایی
میشود که دارای این عاداتند و موجب قبول دین
نصارا که ازین تکلفات آزاده است و از معنی خالی ۰

اصل در پادشاهی تفویض اختیار است
بید واحد ودر هرجا این قاعده مطرد و درکار
بوده است مگر در ممالك (اسپارته) یعنی
(مورا) که گاهی در آن مملکت دو حاکم
حکم می نمودند ۰ اما قدرت آن دو بقدر قوت
یك حاکم هم نبود ۰ بجهة اینکه هر دو ناچار
بمتابعت قانونی بودند که (لیکورغ) وضع
کرده بود ۰ مثلا از جملهٔ رسوم این قانونامه
این بود که پادشاه باید در هرمهمانی که در دیوان

داده میشود حاضر باشد • بنابرین آن هر دو
بخواهی نخواهی در آن جا بودند • غایت امر
اینکه درمیان مردم ننشسته درگوشهٔ خاصی
می نشستند • اولادشان بایستی که با اولاد
سایر رعایا بمکتب برود و با آنان تربیت شود
مگر ولیعهد و جانشین ایشان • قدرت ملوك
(اسپارته) هم بعداز نصب ارباب حل وعقد
مانند قضاة و مشایخ بکاست • آنگاه آنان نیز
مانند آحاد رعایا بودند • دعوی بر ایشان می
کشودند • محکومشان می نمودند • تاوان
وجریمه از ایشان میگرفتند • درصورت ایجاب
مصلحت معزول می کردیدند و تا مرك هم راه
داشتند • در واقع سلطنت ایشان اسمی بود بی
مسمی و لفظی بیمعنی

پادشاهان فرنکستان در غایت مسکنت
ودر ویشی میزیستند • حتی بجای کوشك تا
بستانی در کاشانهٔ محقر می نشستند • برك و
سازشان همه بار يك ارابهٔ گاوی بود و بس •
اکنون هم کتابی از رسوم یکی از پادشاهان
دیار (غال) در فرنکستان موجود است •
در آن کتاب در ضمن تعیین وظائف خدام می

می گوید که پیش خدمت پادشاه شام گاه حصیری که پادشاه بر آن باید بخوابد بگسترد . پیش خدمتی دیگر باید سر پادشاه را بخارد و تا بخواب برود پاهای اورا بمالد . ودر ضمن عقوبات می گوید که اگر کسی زن پادشاه را بغضب یا بعمد دور راند ویا چیزی از دستش بر باید باید هر آینه تاوان وغرامت دهد .

(فصل ۱۵ در بارهٔ عادات مختلف)

باید دانست که در بلاد مشرق طبیب در نزد همه کس صاحب اعتبار واحترام است وبی آنکه پژوهشی از احوالش برود در مداوات ومعالجات باو مراجعت میکنند . هر فرنگی که می بینند باعتقاد اینکه آنان حکیمند عرض بیماری وطلب معالجه از و مینمایند . این است که امر طب وطبابت در آن ممالک بسیار خطرناك است . در بارهٔ بلاد هم بجای درمان ودوا افسون ودعا بکار می برند . وطلسم و تمیمهٔ را که خدای داند خواصی دارند یانه بجای امری طبیعی وموثوق به

میگذارند، پارهٔ راهم درمداواة علیل بدعتهای عجیب وغریب هست . مثلا در بلاد جزائر (نیقو بار) هرگاه کسی بیمار میشود اورا بنزد شیخ میبرند . شیخ اورا بر زمین میخواباند و نیمهٔ بالائین بدنش را روغنی که دارد باو میمالد . این روغن دوای هردرداست . اگر مریض افاقت یافت طب شیخ کارگر افتاده است واگر مرد میگوید اجلش رسیده بود (لکل اجل کتاب). گویند که دوای دردسر در نزد بعضی متوحشین فشردن جای درد است با چو بدستی تا درد در آنجا پایمال شود . اگرکسی بیمار شود ودسترسی بشیخ نداشته باشد . مردی یازنی بعض آیات قرآنی میخواند ودرسر هرآیه سیلی برصورت مریض میزند ومریض آن سیلیها را تلقی بقبول نموده هضم میکند وبهر ضربتی هم اجابت نموده میگوید (الحمدلله) . وقتی که افسونگری را بسر بیماری می طلبند . سازی دارد با تارهائی از موی اسب . دربرابر مریض می ایستند . آن ساز را می زندبا آواز غلیظ و گریه پارهٔ چیزها می

خواند ۰ و بنا میکنند مانند سك بعوعوه و نباح
کردن و براین و آن از حاضران حمله آوردن
پس ازین عوعوهــا نزدیك مریض میــآید و
لرزان لرزان اورا میزند و بعقب جهان جهان
بطرف دیواری میرود ۰ آنکاه سلاح در دست
مریض را بتهدید و تخویف می پردازد ۰ پس
ازین بازیچها وهــا یوها اظهــار غشی میکنند
و در پیش روی مریض بیهوش می افتد ۰ شك
نیست که این کونه حالات بجای تخفیف مرض
آنرا میافزاید بلکــه اکر درنزد تندرستی این
کارها بکنند بیمار می شود ۰

از عادت پارهٔ و حشــیان است که همینکه
زنی میزاید بجــوی آب رفته بدن خود و بدن
مولود را میشوید و درحال به پی کار و شــغل
مــیرود و شــوهرش زاهو وار برروی چیزی
حصیر مانند می خوابد و خویشان و هم سایکان
را که بتهنیت و تبریك قدوم نورسیده میآیند پذیرائی
میکنندکو یا سبب این حالت بی اعتباری زنانست
در نزد ایشان ۰ و چنان می پندارند که زائیدن
تنهــا حق زنســت و فضلی درین باب ندارند
بلکه فضل مردر استکه موجب تکثر عیال می

شود وسبب مواودی بشودکه جنك وکارکردن را میشاید .

اکنون باید دانست که طبیعت بشری نکاح نزدیکان و خویشان محرمان را تجویز نمی نماید و خویش ومحرمی باختلاف زمان مختلف میتواند شد . بهر حال هیچ فرقه نیست که این امر را مکروه و منفور نشمارد مکر مجوس که نکاح خواهران را مباح میشمارند دیکر در قفقاز که مرد همسران پدر را بجز مادر خود می تواند کرفت .

و از معهودات تعدد زوجات است نه تعدد ازواج . اما در یك اقلیم (تبت) چون زمین چندان بارور نیست برادران در معیشت اقتصاد میکنند و بیك زن اکتفا می نمایند . فرزند زوجهٔ همکانی منسوب است بشوهری که بزرکترین برادران است . در کوهستان (همالیه) آسیا نیز این عادت جاریست . برادران زنی مشترك میکیرند اما فرزند انرا باختلاف درمیان خود تقسیم می نمایند . مثلا اولین مولود از آن شوهر اولست ودو یمین از آن دو یمین و هم چنین .

از زمان قدیم تا کنون جمیع مردم را بجز فرنگان اعتقاد این است که چشم زخم راست است و پیش ازین تفصیل آن ذکر شد ۰ در هندوستان از چشم زخم میترسند و در کشتزار خود ظرفی کاین سفید بچوبی می بندند برای دفع چشم زخم ۰ از بدعت این بلاد یکی هم اینکه هرگاه کسی مدح خانه کسی بعمارت یازنش را بحسن و جمال یا حیوانش را بفربهی بستاید پدر عیال وصاحب مال آنرا شوم میشمارد ۰ بسیار میشود که چون کسی زنی را مدح میکنند باینکه تندرست است اوازبیم چشم زخم تمارض می نماید واظهار درد پا یا درد دست وغیره می کند تا چشم بد بروکار کرنشود۰ درهندوستان طفلان خوش صورت را بازو بند وتمیمه بباز و می بندند و گردن بند وتعویذ بگردن میاندازند وحیوانات را نیز دعا بگردن می آویزند تا دفع کرند چشم بداز ایشان بشود ۰

در پارهٔ ممالك سواری شیوعی دارد ۰ حتی اینکه پارهٔ اقوام همیشه در پشت اسبند و کمست که کسی ایشان را پیاده بیند۰ در بلاد تاتار اسب وسوار توامان میباشند ۰ کیماکیان

اغلب عمر بر پشت اسب میگذرانند • درما کدونیا ودر بلاد ارناوط شبانان سواره حیوان میچرانند • دربلاد (بوتوزیرا) در یکی دنیا گدایان درکوچها سواره گدائی میکنند •

معلوم است که کشا ورزان درهر اقلیم در رستاق ومزارع ترتیب خاص دارند • چنانچه زمین را برای خود میکارند و حاصلش را برمیدارند وکیف مایشاء در او تصرف می کنند واز آلات و ادوات آنچه لازم دارند میخرند وخراج دیوان راهم میدهند • اما دربلاد هند اینها همه بجز خراج دیوان بنوعی دیگر است • عادت کشاورزان هند اینکه درزراعت مشترکند درکشا ورزی یك زمین قریب دوازده پیشه ور یکنوع اشتراك دارند • از جمله پیشه وران نجار است که تعمیر آلات کشاورزی میکند وسر تراشست که سر کشاورزان میتراشد وناخنشان را میبرد • کوزه گرهم ازمشترکان است بجهة اینکه باردان لازم ایشان را می سازد • و ریسمان باف وسقا وکفشگر وجامه شوی یعنی گازر هم ازین قبیلند • اینان همه بالاصاله مکلف بکار کریند ولی هر یك جدا گانه

عادتی دیگر هم دارند ۰ مثلاً عادت سرتراش این است که ارباباں را چنانچه درمشرق زمین عادتست مشتمال میکنند ۰ و شاید غربارا نیز سرکیسه کنند ۰ و از عادات ایشان نیز اینکه در عروسیها ساز و نقاره میزنند وازینروی مداخل خاصی دارند ۰ از عادت کوزه‌کران مزرعه اینکه در عروسیها اشعار میخوانند ۰ عادت نجار اینکه کرسی تن شوئی برای عروس و داماد می سازد واز یشان بخشش وتعارف میگیرد ۰ درین مزارع پارهٔ از اهل این حرفتهارا اذن نشستن نیست مانند پیمان باف ۰ دشتبان مزرعه نیز اگرچه از شرکاست اما مداخل اواز دلالت غرباست بر سایر اربابان ۰ اعتقاد شان اینکه پیشهٔ دشتبانی پیشه ایست پست ۰ اینست که اذن اقامت درده باو نمید هند و بخانها داخل نمی شود ۰ وهمه دیهها درین باب مساوی نیستند اما درهمه اشتراك پیشه وران هست ۰

در نصارا رهبانیت عادتست ۰ از رهبانان کروهی هستکه ایشان را برادران (موراوینه) میکویند عادت اینکروه وتا بعانشان اینکه همه کار

(میکنند)

میکنند ومحصول کار خود را برروی هم ریخته بجمعیت خود میدهند تادر مصالح عامه صرف نمایند . از اینگروه آنانکه راهب نیستند زن میگیرند ودر خانهای جدا گانه می نشینند وآنانکه راهبند دردیرها ساکنند . دربلاد متحدهٔ امریکا طایفهٔ از برادران(موراویه) برآمدند (هرمانیة) نام‌که بمعنی متألفین است اینان باشتراك کارمیکنند واندوختهٔ ایشان مال خزینهٔ شرکت است . پس مؤنهٔ همه وآلات وامتعه را ازآن اندوخته میخرند وسایر جمعیت درفرمان این رهبا نانند .

دیگرانیکه عادتی درمیان پیداشده است که مردم‌میخواهندهریك ازدیگری بوصف شیخ‌وآغا ومعلم وخواجه و امثال اینها ممتاز شوند . در بلاد نمسا هرکسی باید حکما لقبی داشته باشد اگرچه لقب پستی باشد . اینست که القاب درآن بلاد بسیار است‌وباختلاف معرفت علم وهنرشان مختلف است . لقب معلم ومدیر بجهة کثرة انواع واحوال واشکال تعلیم وتدبیر بسیار است .

دیگرآنکه‌تمیز ارباب مناصب واکابرودارا بودن ایشان علامت‌مقام خاص‌را درممالك‌مختلف

است . این چیزها اکثر از طرف دولت بر می آید . چنانچه چون پادشاه از کسی خوشنود می شـود با وخلعتی می پوشاند . فرنگان باختراع نشان دسترس کردیدند ونشان مانند طراز وحمایل علامت تمیز است واز ســکردن یا ازسینه می آویزند . شخص باین نشان ازسایرین ممتاز می شود بی آنکه به بیت‌المال ضرری برساند . این عادت درسایر بلاد بغیر از بلاد افرنج نیز شایع شده است . انواع نشان از پنجاه کذشته است . فرانسـویان وروسیان و پروس درجات در آن قرارداده اند . هرکه بالاتر از دیکری نشانی میکیرد خشنود می شود وسعی میکنند تا بدرجهٔ عالی آن رسـد . همچنین این نشانها را اسمهای دیکرکون است . وسبب دراصل وضع آن هوا وهوس‌است و بس . مثلا ازعلامات ونشانهای انکلیس یکی ساق بند است . وسبب اینکه بند ساق علامت شرف شـد آنکه شهر بانوئی از ایشـان را بنـد سـاق در مجمعی افتـاد شهر یار خواسـت این امر را جاری کند علامت شرف کرد برای کسی که حامل آن باشد . قبیحتر ازاین اینکه اهل‌اسپانیول رانشانی است‌که آنرا (پوست

زرین) گویند سبب و ضعش اینکه یکی از پادشاهان ایشان را معشوقهٔ بود زرد موی خواست که صفت موی او مشهور باشد نشان شرف ساخت . با اینکه سبب وضع این علامات چیز بیمعنی است باز هر کسی کمال رغبت وطلب او دارد حتی اینکه ایجمنی تا بلاد متحدهٔ (یکی دنیا) هم رفته است . ایشان بعد ازآنکه فرنگان را از بلاد خود بیرون کردند وحاکم بنفس شدند برای کسانی که در تخلیص وطن کوشیده واظهار مردانگی نموده بودند نشانی مثل نشان فرنگان ساختند . ولی این عادت رفته رفته درین بلاد کهنه گردید حتی اینکه اکنون نشان بانسان شرف وعظمتی نمیا فزاید وانگهی منفعتی براو مترتب نیست . علاوه برین پارهٔ ازین علامات رتبهٔ آنها پست شده بجهة اینکه به بسیاری از زنان هم میدهند .

باری ضلالت منحصر بکفر نیست . اینست که فرنگان کسی که بدین ایشان بجهة عبادت باطنی تعرض میکنند اعتقاد شان این است که از اهل ضلالت است . وحقیقت این است که بالاتر از کفر ضلالتی نیست وضلالت

طریقت شایع شده است حتی در نزد سودان
چنانچه فرنگان میکویند و محتاج بتفصیل نیست
بالجمله در نزد خدا دینی بجز دین اسلام نیست
و طریقتی بجز تمسك بظاهر وباطن سنة حضرت
خیرالانام علیه افضل الصلاة واتم السلام نه

آنچه در این نامه میباشد خلاف راه حق
نادم از گفتنش استغفرالله العظیم